

خَلَقِيَاتُ مَا اِيْرَانِيَان



سید محمد علی جمالزاده

خَلَقِيَاتُ مَا اِيْرَانِيَا



خلقیات ما، ایرانیان

بقلم :

سید محمد علی جمالزاده

از انتشارات

مجله مسائل ایران « شماره ۴ »



حق چاپ برای کتابفروشی فروغی محفوظ است

فروردین ۱۳۴۵

از این کتاب ۳۰۰۰ نسخه سرمایه کتابفروشی فروغی در چاپ شرق
پایان رسید

دستی از دور بر آتش دارند!

خواننده گرامی

با انتشار این قسمت از مقالات استاد گرامی جناب آقای سید محمد علی جمالزاده (بصورت کتاب) چهارمین نشریه مجله مسائل ایران به نام **خلفیات ما**، ایرانیان بدست شما میرسید. البته از طرف صاحب نظران اجتماعی ایران و آنهاییکه دردی از وطن و مملکت و اجتماع در دل دارند له و علیه مطالبی اظهار شد که نمونه بارز آن مطالب آقای دکتر رضا آراسته روانشناس و جامعه شناس ایرانی است که چندین سال است در آمریکا در دانشگاه ژرژ واشنگتن تدریس مینمایند و یکی از زمره جوانان فاضل و دانشمند ایرانی است که متأسفانه در آمریکا هستند و بیجامعه آنجا خدمت میکنند! و بقول عده ای از صاحب نظران ایشان هم مانند استاد محترم جناب آقای جمالزاده «دستی از دور بر آتش دارند!» و بنظر عقلای قوم و علمای اجتماعی ایران که در حال حاضر مشغول خدمت به جامعه ایرانی هستند باید لطفاً بایران بیایند و به مملکت و جامعه خود استفاده برسانند و این همه کوششها و نظریه های اجتماعی و انسانی عالی خود را در راه بهبود جامعه و اجتماع ایران و در راه پیشرفت

و بثمر رساندن انقلاب سفید اجتماعی شاهنشاه آریامهر که دنیائی از تفکر صحیح و اندرزهای دنیا پسندانه معظم له است استقبال نموده مجاهدت و کوشش نمایند . ما این توصیه را بتمام آنهایی که تحصیل و زندگی آنها مرهون کوشش و مجاهدت و خون جگر خوردن بیست و پنج ملیون ایرانی است و چشم انتظار بقدم این قبیل مردان متفکر و فاضل دوخته اند مینمائیم و امید است که مورد توجه و دقت آنها واقع شود و شعار زیرین را برای آنها درین کتاب باز میکنیم :

ای ایرانیانی که با سرمایه فضل و دانش خود در دانشگاه-
های دنیا مشغول تدریس میباشید به مملکت خود برگردید
زمان دگرگون شده ، انقلاب اجتماعی عظیمی در این مملکت
شروع شده که چشم دنیا بآن خیره شده است . شما هم برگردید ،
باین مملکت ، بآب و خاک ، و به اجتماع خود خدمت کنید .

مجله مسائل ایران

دیباچه

مجله «مسائل ایران» مقاله دور و دراز «خلقیات» مرا قابل و سزاوار دیده است که بصورت کتابی هم بچاپ برساند. از چنین حسن استقبالی کمال امتنان را دارم و آرزویم این است که مندرجات این کتاب که همیشه شیرین و دلپسند نیست و چه بسا ته مزه تلخی دارد خوانندگان را ملول و مکدر نسازد بلکه محرك آنان باشد که اندکی در صحت و سقم مطالب بیندیشند و بحکم «اِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» از معایب چشم بیوشند و اگر پاره‌ای از مطالب را خالی از راستی و حقیقت نیافتند بر آنچه موجب فساد و زشتی است نفرین بفرستند و اگر معتقد شدند که فساد مانع سعادت و ترقی است و قسمتی از امور ما نیز هنوز بفساد آلوده است محضاً لله و بمنظور تأمین سعادت و رفاه فرزندانمان در روزگار آئینده قدمی در رفع فساد بردارند و لااقل در فسادکاریهای مؤثر و عام‌الضرر شرکت مستقیم داشته باشند.

ملاحظه میفرمائید که از رفع فساد سخنی نمی‌رانم. علت آنست که فساد را در میان خودمان مرض مزمن بسیار قدیمی تشخیص داده‌ام که قرنهای مادی است در اثر استعداد سیاسی و مذهبی و خرافات و

موهومات اجدادی و نیاکانی بوجود ما استیلا یافته است و مانند هر مرض مزمن کهنه تا باسباب و علل واقعی آن دست نیابیم محال است که از عهدۀ علاج آن بر آئیم و چنین کاری، کار امروز و فردا نیست و مقدمات عریض و طویل مفصل لازم دارد که اصلاح اوضاع و احوال و کیفیات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و تربیتی متعدد و گوناگون مستلزم آنست. در هر صورت در گفتاری که موضوع این کتاب است خواسته‌ایم پاره‌ای از کیفیات این فساد را از زبان خودی و بیگانه نشان داده باشیم. امید است اینهمه بیانات دلخراش (که شاید گاهی خالی از غرض و مرض هم نباشد) ما را متنبه سازد و ذی‌دۀ انصاف ما را بگشاید و بما بهتر بفهماند که مریض و علیل و بیماریم و احتیاج مبرم حیاتی و مماتی بمداوا و معالجه داریم.

از کارمندان «مسائل ایران» امتنان دارم که در صدد برآمده‌اند که این مقالات را بصورت کتاب هم بچاپ رسانند. از آقای **ظاهر رخشنده** صاحب امتیاز و مدیرمسئول با همت و عالی‌نیت مجله سپاسگزاری دارم که امور این کار را بعهده شناخته‌اند و همچنین زحمات آقای **محمد حسین تسبیحی** که زحمت و دردسر تصحیح نمونه‌های چاپخانه و تهیه فهرست‌های گوناگون را متحمل گردیده‌اند شایسته تشکر مخصوص است.

افسوس که نگارنده دیر خبردار شد که این مقالات را میخواهند بصورت کتاب بچاپ برسانند و در حقیقت بقول فرنگیها خود را در مقابل

امری دید که بمرحله اتمام رسیده بود و لهذا خوانندگان گرامسی از اغلاط و لغزشها و علی‌الخصوص پاره‌ای مکررات که در سلسله مقالات چندان عیبی شمرده نمیشد ولی ممکن است در طی کتاب دلپسند نباشد چشم خواهند پوشید و دعای خیرشان را منحصرأ متوجه صاحبان خیر یعنی استاد دانشمند آقای **ابراهیم خواجه نوری** مؤسس و بانی حقیقی «**سمینار مسائل ایران**» و آقایان نامبرده دیگر خواهند ساخت و ضمناً شادبشهای قلبی مرا نیز درین موقع که نوروز ۱۳۴۵ در پیش است خواهند پذیرفت .

سید محمد علی جمال‌زاده

ژنو ، ۲۲ اسفند ۱۳۴۴

« خَلَقِيَّات » ما ، ايرانيان

« آينه گر عيب تو بنمود راست
خودشکن، آئينه شکستن خطاست »



بنزد من آن کس نکو خواه تست
که گوید فلان چاه در راه تست
هر آن کس که عيبش نگویند پيش
هنر داند از جاهلی عيب خویش
مگو شهد شیرین شکر فایق است
کسی را که سقمونیا لایق است
ز دشمن شنو سیرت خود که دوست
هر آنچه از تو آید بچشمش نکوست
وبال است دادن برنجور قند
که داروی تلخش بود سودمند
چه خوش گفت آن مرد دارو فروش
شفا بایدت داروی تلخ نوش
(سعدی)

(قسمت اول)

مجله « مسائل ایران » در شماره ۴ دوره دوم خود (اول بهمن -
۱۳۴۲) از « یاران صاحب نظر » خود تقاضا نموده است که « راجع
بخلقیات يك ایرانی امروز آینه تمام نمائی تهیه نموده برای استفاده هم
مشربان بدفتر مجله بفرستد ».

همچنانکه خود مجله تذکر داده است « این کار، گرچه ظاهراً ممکن است يك تفنن ادبی بنظر بیاید ولی در حقیقت فوق العاده مفید و برای ناظران مسائل ایران قابل استفاده میباشد . »

باید دانست که « يك نفر ایرانی امروز » از بسیاری جهات و بخصوص از لحاظ اخلاق و یا بقول « مسائل ایران » از حیث « خلیات » تفاوت زیادی با ایرانی دیروز و پریروز ندارد و لہذا عموماً آنچه را درباره ایرانیان دیروز و پریروز گفته اند درباره ایران امروز (با پاره ای تفاوت های غیر مهم) می توان صادق دانست و ازینرو میتوان چنین استنباط نمود که مقصود و منظور « مسائل ایران » همانا جمع آوری و نشان دادن داوریهائی است که از جانب بیگانگان (و حتی خودمانیها) در حق ما ایرانیان و بخصوص در باره اخلاق (یا « خلیات ») ما بعمل آمده است .

از قدیم الایام تا امروز و از هرودوت ابوالمورخین و کتزیاس و کزنفون یونانی گرفته تا مورخین روم غربی و شرقی و عربها و اقوام قدیمی دیگر حتی ارمنیها و چینیها تا برسد بزمانهای نزدیکتر و دوره توسعه روابط مناسبات بین المللی و آشنائی بیشتر بیگانگان با ایران در باره اخلاق و اطوار ما از خوب و بد و زشت و زیبا مطالب بسیار نوشته اند .

جمع آوری آن همه مطالب و مقولات و منقولات پراکنده کار آسانی نیست ولی شاید بتوان گفت از جمله کارهایی است که عاقبت روزی باید صورت پذیرد . چیزی که هست امروز اقدام بچنین عملی کاری نیست که

از جانب اکثر هموطنان ما پاداش نیکو و اجر بسزائی داشته باشد و بقول فرنگیها کاری خواهد بود «حق ناشناس» یعنی نه تنها تعبیر بخدمت نخواهد گردید بلکه در نظر بسیاری از هموطنان ما حکم گناه و خیانت را پیدا خواهد کرد که بچنین کاری دست بزند و بانی و فاعل چنین امری بگردد ممکن است بغیر از لعنت و نکوهش و نفرین مزد شستی نداشته باشد.

اما از طرف دیگر اگر درست دقیق شویم و با صداقت و مصلحت بینی واقعی قضیه را در ترازوی سنجش بگذاریم و بقول مولوی با دیده علت شکاف و بانظر سبب سوراخ کن در اسباب و علل عقب ماندگی خودمان بیندیشیم قطعاً باین نتیجه منطقی و معقول خواهیم رسید که همین معایب و نقایص اخلاقی است (حالا چه کار داریم که این معایب و نواقص^(۱) چرا بوجود آمده و کی و از کجا بوجود آمده است) که مانند تخته سنگهای زمخت و خارهای مگیلان پر آزار و پرزیان قدم بقدم در طول مسیر و جاده ما راه ترقی و سیادت و رستگاری را بر ما دشوار ساخته است و رویهمرفته علت‌العلل اینکه ما ایرانیان با آن همه گذشته های تاریخی نتوانستیم شانه بشانه و هم‌کاب با ملت‌های نو خاسته جلو برویم

۱ - راقم این سطور «نقایص» و «نواقص» هر دو را تماماً در عبارت آورده است تا برساند که هر دو را صحیح میدانند و لو بزعم گروهی از دانشمندان که استعمال استمراری را از جانب اکثریت مردم میزان صحت و سقم قرار نمیدهند مجاز نباشد.

و همچنان که دارای صفات و مواهب معنوی و درونی تمدن هستیم از نعمات مادی و ظاهری آن نیز برخوردار باشیم همین معایب اخلاقی و امراض روانی ما بوده است و امروز هم اگر بخواهیم آرزوی قلبی خود را عملی بسازیم و در طریق ترقی و رفاه و عافیت قدمهای مؤثر برداریم قبل از همه چیز باید بدفع و رفع این موانع سهمناک پردازیم ولی از طرف دیگر چگونه امکان پذیر است که با دشمن شناخته بجنگیم و برعلت و مشکلی غالب آییم که بر ما مجهول مانده است و نخواسته ایم زیر بار قبول آن برویم، آیا ممکن است که انسان برای مرضی که حاضر نیست وجود آنرا در بدن خود تصدیق نماید و حتی درصدد نیست که در تشخیص علمی و فنی آن قدمی بردارد علاج و درمان بیابد.

در تورات آمده است که «انسان طبعاً دروغگوست» (۱) و رومیهای قدیم معتقد بوده اند که «انسان برای همجنس خود حکم گرگ را دارد» (۲) و مسیحیان به «گناه اصلی» که با فطرت انسانی سرشته است معتقدند و در کلام الله مجید خودمان هم انسان «ظلم و جهول» خوانده شده است و اولاد آدم همواره «جایز الخطا» بوده و خواهند بود و برآستی که «بی عیب خداست» و چنانکه هزار سال پیش ازین شیخ ابواسحق کازرونی

۱- عبارت لاتینی این جمله مشهور است و ازینقرار میباشد:

« Omnis homo mendax »

۲- عبارت لاتینی این جمله از کلام پلوت شاعر مشهور رومی بدینطور است:

« Homo homini lupus »

از عرفای بزرگ ما فرموده :

« درین جهان هیچکس حتی بر گزیده ترین مردمان از گناه بدور نیست » (۱) .

صفات پسندیده ایرانیان

درینصورت اگر بحق یا ناحق معایبی برای ما می‌شمرند نباید زیاد بر آشفته و متألّم باشیم . ما باید فکر کنیم که تمام بیگانگانی که با ما ایرانیان رفت و آمد و سروکار و نشست و برخاست و آشنائی پیدا کرده‌اند تقریباً همه بالاتقان و یک زبان گفته و نوشته‌اند که ما ایرانیان مردمی با استعداد و تمدن منش و خون گرم و با عاطفه هستیم و در معاشرت با دیگران دارای خاصیت‌های ممتاز بسیار مطلوب و دلپسندی هستیم که عموماً ستوده‌اند و رویهمرفته ما را کاملاً « مدنی » دانسته‌اند و ما را تیز هوش و سریع‌الانتقال و حاضر جواب و خوش مشرب و خوشمزّه و خوش سلیقه و با ذوق و خوش صحبت و خوش معاشرت شناخته‌اند و تقریباً همه بدون استثناء تصدیق نموده‌اند که ایرانی آدمی است بلند نظر و مبادی آداب و مهمان

۱- بنقل از کتاب بسیار عالی « فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه » در شرح حال شیخ ابواسحق کازرونی (۳۵۲ - ۴۲۶ هجری قمری) تألیف محمود بن عثمان (در سنه ۷۲۸ هجری قمری) بکوشش ایرج افشار (شماره ۵ از انتشارات « در راه دانش » ، طهران ، ۱۳۳۳ ش . صفحه سی و یک از مقدمه بقلم ایرج افشار) .

نواز و دست و دل باز و عموماً آبرومند که با سیلی صورت خود را گلگون نگاه میدارد و خلاصه آنکه مردم ایران را با قابلیت و با استعداد و صاحب لیاقت میدانند و سرباز ایرانی را از لحاظ قناعت و باندک راضی بودن و بقبول سختی و مشقت و حتی بشجاعت و از خود گذشتگی میستایند و روستائیان ایرانی را یعنی اکثریت کامل ساکنین آب و خاک این کشور را زحمتکش و قانع و وفا پرور و خوش باطن و با ایمان و اهل رضا و توکل میدانند. دانشجویان ما، در مدارس فرنگستان عموماً بالاتر از حد متوسط هستند و حتی عدهٔ نسبتاً قابل توجهی از آنها از جمله دانشجویان ممتاز بحساب می آیند و هزار و چهارصد سال پیش در حق ما گفته اند که «اگر علم در ثریا باشد مردمی از مردم پارس بر آن دست خواهند یافت».

و استقبالی که مردم ایران و بخصوص روستائیان از «سپاه دانش» کردند بخوبی علاقه و عشق ایرانیان را بعلم و دانش میرساند. همین اواخر در یکی از روزنامه های ایران میخواندم که يك نفر رعیت آخوند کوری را برای درس دادن به بچه هایش اجیر نموده است و میگفته است که گرچه ما خودمانیم و قدرت و استطاعت نداریم که گوشت بخوریم و این آخوند از ما گوشت تقاضا میکند و از هر کجا شده است برای او گوشت تهیه میکنیم که حتی المقدور بماند و بچه های من بی معلم و بی درس نمانند. آیا همین بیگانگان بصد زبان از سلیقهٔ ایرانیان بتحسین و تمجید سخن نرانده اند. آیا در کتاب نمیخوانیم که :

«حقاً که ایرانیها طبع شاعرانه دارند . از سردر اطاق و پرده اطاق و آئینه خلوتشان گرفته تا شانه ریش و طاس حمام و تخته بازی و سفره نمان و فرش زیرپایشان و حتی قاشق آش و شربتشان هر يك آیت و نمونه ایست از ذوق و شوق این مردم يك لا قبا که باشکم گرسنه و جیب خالی تکیه براریکه استغنا زده قدم را از کنگره عرش پائین تر نمیگذارند و سلطنت را در پا کبازی و سبکباری دیده پشمن کسلاه خویش را بصد تاج خسروی نمیفروشد .»

پروفسور براون که ایران و ایرانی را بهتر از هر کس میشناخت گفته است که در همین زمانهای اخیر ایرانیان در دو مورد چنان شجاعت و فداکاری و ایمان و جان نثاری از خود بمنصه ظهور رسانیدند که کاملاً زنده بودن و حق جوئی و جوانمردی آنها را باثبات رسانید یکی در موقع ظهور باب (۱) و دیگری در موقع انقلاب مشروطیت .

تمام مورخین طرز رفتار و بزرگواری اولین پادشاهان ایران را با دشمنان مغلوب و منکوب خود ستوده و میستایند و حتی دشمنان ما

۱- حکیم ودانشمند بسیار معروف فرانسوی **ارنست رونان** در کتاب **پرارچ خود «حواریون»** شہامت و ازجان گذشتگی هواداران سید علی محمد باب را در موقعی که بامر ناصرالدین شاه آنها را بقتل میرسانیدند با ایمان و رشادت فوق العاده هواداران حضرت مسیح در آغاز ظهور مسیحیت مقایسه نموده است .

یکی از ارکان اساسی تربیت ایرانیان قدیم را راست گوئی و احترام برآستی
شمرده‌اند و ادبیات فارسی ما که هزار سال عمر دارد یکی از شامخ‌ترین
کاخهای معنوی دنیا بحساب می‌آید که هر روز قدر و مقام آن بهتر و بیشتر
روشن می‌شود .

دریست و چند قرن پیش ازین یونانیان دشمن خونی ما ایرانیان
بودند و با وجود این مورخ بزرگ آنها **هرودوت** که او را ابوالمورخین
خوانده‌اند بیست و چهار قرن پیش در حق ایرانیان چنین گفته است :

« ایرانی مجاز نیست از چیزی که عملش قبیح و غیرمجاز
باشد سخن براند و در نظر آنها هیچ چیز شرم‌انگیزتر از
دروغ گفتن نیست از دروغ گذشته قرض کردن هم در نزد آنها
بغایت زشت و مکروه است و برای این زشتی علتی که بیان
میکنند این است که میگویند آدم مقروض گاهی مجبور میشود
دروغ بگوید . »

تفاوت‌های اخلاقی ما با دیگران

شماره کتابها و مقالاتی که بیگانگان در حق ما و مملکت ما و
اخلاق ما نوشته‌اند برنگارنده معلوم نیست ولی همینقدر است که میتوان
با اطمینان خاطر گفت که صدها کتاب و هزارها مقاله و رساله نوشته و
انتشار داده‌اند . در بسیاری ازین کتابها و مقالهها و رسالهها درباره

اخلاق ما و پدران ما مطالب بسیاری از خوب و بد نوشته‌اند که متأسفانه باید از عان نمائیم که بدیها عموماً بر خوبیها میچربد. اما کدام ملت و قومی در دنیا وجود دارد که اخلاق و اطوارش از خوبی و بدی و زشت و زیبا ترکیب نیافته باشد. چیزی که هست بسیاری از خوبیها و بدیها و زشتیها و زیباییها نسبت بزمان و مکان متفاوت و تغییر پذیر است و این معنی را حکیم بزرگ فرانسوی **پاسکال** (که در همین اوقات ملت فرانسه بیاد بود سیصدمین سال وفات او مراسم بسیار دامنه داری بعمل می‌آوردند) بنحو بسیار روشنی بیان نموده است که در سرتاسر جهان معروف است و بزرگان خود ما نیز مانند عطار و مولوی قرن‌ها قبل از پاسکال همان افکار و عقاید را با فصاحت تمام بیان نموده‌اند.

پس معلوم میشود که هر قوم و ملت و هر گروهی از مردم بجهت علل و اسباب متعدد و مختلف دارای اخلاق و اطواری میشود که چه بسا در نزد خودش پسندیده و مقبولست در صورتیکه مردم دیگری آنرا نمی‌پسندند و نکوهیده و مکروه می‌شمارند. مثلاً آیا تقصیری بر ما ایرانیان است اگر فرنگیها معمولی‌ترین تعارفهای ما را از قبیل «جانم» و «عزیزم» و «قربانت شوم» و «تصدقت کردم» و «فدایت شوم» که مانند «شرآمی» (۱) فرانسویها و «ماین لیبر» (۲) آلمانیها در حقیقت تعارف محض است و معنی و مفهومی ندارد بمعنای تحت‌اللفظی آن ترجمه میکنند و مایهٔ تعجب و

۱ - Cher ami

۲ - Mein Lieber

استهزاء قرار میدهند. ایرانی بجای لفظ « شما » برسم ادب و احترام « سرکار » و « سرکار عالی » و « جناب عالی » و « جناب مستطاب عالی » و « قربان » میگوید و بجای « من » از طریق تحقیر نفس خود و تعظیم طرف « بنده » و « فدوی » و « داعی » و « ذره بیمقدار » و « خاکسار » و غیره استعمال میکند و بجای « برو »، « بفرمائید » میگوید و بجای « بیا »، « تشریف بیاورید » مینویسد. آیا این عادات و رسوم را که سرتاسر لطافت و ادب است باید مورد طعن و طنز و مسخره قرار داد. فرنگیها خودشان هم در سوابق ایام بهمین طرز و اسلوب چیز مینوشتند و سخن میراندند و رفته رفته با توالی شهر و سنوات کار را بر خود سهل گرفتند و نوشتن و گفتن را ساده‌تر ساختند و لابد حوادث دوران و جریان زمان ما را نیز روزی در همین راه و جاده خواهد انداخت چنانکه امروز هم آثار و مقدمات آن آشکار و عیانست اما ما نباید فریب حرفهای دیگران را بخوریم و تصور نمائیم که وقتی بجای « قبول دارم » میگوئیم « بچشم » و یا بجای « مرسی » فرنگی می‌گوئیم « دست شما را میبوسم » مرتکب معصیت کبیره شده‌ایم. فرنگیها وقتی بهم میرسند بیکدیگر دست میدهند در صورتیکه ما سلام میدهیم و طرف جواب سلاممان را با « سلام علیکم » میدهد و باید تصدیق کرد که با هوای گرم ایران و عرق کردن دستها سلام بردست دادن ترجیح دارد آنها برسم ادب کلاهشان را از سر بر میدارند در صورتیکه ما اگر کلاهمان (زمانی که دارای کلاه خودمانی خودمان بودیم) را

از سر در مقابل بزرگی بر میداشتیم علامت بی ادبی بود. ما ایرانیان عموماً پیدرمان « شما » می گوئیم و « شما » خطاب می کنیم، فرنگیها پیدرشان « تو » می گویند. آیا این اختلاف را می توان دلیل تقدم آنها بر ما قرارداد.

در ادبیات ما که از جمله بهترین ادبیات دنیاست صنعت تضمین و استقبال در شعر که در حقیقت نوعی از تقلید است در نزد شعرای ما فن و هنر بشمار میرود و حتی شاعر بزرگوار و بلند پایگاهی چون **حافظ** نه تنها **سعدی** را تضمین نموده است بلکه حتی مثلاً درین بیت مصراعى از سعدی را عیناً در شعر خود آورده است :

« سر پیوند تو تنها نه دل حافظ راست

کیست آن کش سر پیوند تو در خاطر نیست»

که تضمین ازین بیت سعدی است :

« کیست آن کش سر پیوند تو در خاطر نیست

یا نظر با تو ندارد مگرش ناظر نیست »

در صورتیکه تقلید در میان ادبای فرنگستان کار پسندیده‌ای نیست و از آن سخت احتراز میجویند. و هکذا شعرا و ادبای ما در اختیار موضوع برعکس فرنگیها ابداء اباء و امتناعی ندارند که همان موضوعی را اختیار نمایند (از قبیل « لیلی و مجنون » و « یوسف و زلیخا » و « شیرین و فرهاد » و غیرهم) که شعرای دیگر موضوع منظومه خود قراردادند.

جیمس هوریه نویسنده انگلیسی در کتاب بسیار عالی خود « سرگذشت حاجی بابای اصفهانی » که از شاهکارهای ادبی دنیا بشمار می آید و منقدین بزرگ آنرا در ردیف « هزارویکشب » و « ژیل بلاس » می گذارند و بهترین توصیف اخلاقی ایرانیان است در همین کتاب در وصف تفاوت‌هایی که بین اخلاق ایرانیها و فرنگیها موجود است (و یا در زمان فتحعلیشاه موجود بوده است) شرحی دارد که از آن جمله است (۱).

« رفتار و کردار فرنگیها طابق النعل بالنعل با رفتار و کردار ما ایرانیان مخالف است . من بعضی را میگویم و تو پارهای را بر آن حمل و قیاس کن . فرنگیان بجای اینکه موی سر را بتراشند و ریش بگذارند ، ریش میتراشند این است که در چانه موندارند ولی سرشان چنان از مو انبوه است که گویا نذر کرده‌اند دست بآن نزنند . فرنگیان بر روی چوب می‌نشینند و ما بر روی فرش و زمین می‌نشینیم . فرنگیان با کاردو چنگال غذا می‌خورند و ما با دست و پنجه می‌خوریم آنان همیشه متحرکند و ما همیشه ساکنیم . آنان لباس تنگ میپوشند و ما لباس فراخ میپوشیم آنان نماز نمیگذارند و ما روزی پنج نوبت نماز می‌خوانیم نزد ما اختیار با مرد است و نزد ایشان

۱- بموجب ترجمه فوق العاده ممتاز میرزا حبیب اصفهانی که باشتباه
عموماً بشیخ احمد روحی لقب داده شده است .

بازن . زنان ما راست باسب سوار میشوند و زنان آنان یکوری .
 ما نشسته قضای حاجت می کنیم و ایشان ایستاده آنها شراب
 را حلال میدانند و کم می خورند و ما حرام می دانیم و بسیار
 میخوریم . اما آنچه مسلم است و جای انکار نیست این است
 که فرنگیان نجس ترین و کثیف ترین اهل زمینند چرا که
 همه چیز را حلال میدانند و همه جور جانور و حیوان را میخورند
 حتی خوک و سنگ پشت و قورباغه و خرچنگ را بی آنکه دلشان
 بر هم بخورد . مرده را با دست تشریح می کنند بی آنکه بعد از
 آن غسل میت بجا آورند ، نه غسل جنابت دارند و نه تیمم
 بدل غسل .

میتوان قدم را بالاتر گذاشت و گفت در نزد ما ایرانیان مادامی که
 ادارات ما دارای انضباط کافی نگردیده است و چرخها و مهره ها بطور
 دلخواه و چنانکه شاید و باید نمی چرخد ، تعارف و پیشکس و روغنی که
 با آن سبیل را چرب می کنند و حتی رشوه (که اسم دیگرش را « بینة
 مسکوک » گذاشته اند و در حقیقت حلال هر مشکلی است و بدون آن بسیاری
 از مشکلات مردم تهیدست و بی عنوان هرگز راه حل نخواهد پیمود و چه
 کارها که معوق خواهد ماند) بغایت مفید است و بهمین ملاحظه قرنهاست
 که جزو عادات و رسوم ملی ما گردیده است و تقریباً حکم یک نوع عوارضی
 را پیدا کرده است که تمام ایرانیان مقدار و اندازه آنرا در دادن و

گرفتن و هکذا موارد استعمال و طرز شیوه اجرای آنرا مانند اصول دین و فروع دین میدانند و سینه بسینه از پدران بفرزندان و از اسلاف به اخلاف میرسد و هر کس در موقع ضرورت بدان متوسل می‌گردد و به شرایط آن عمل مینماید همچنانکه بدرخت دخیل می‌بندند و بامامزاده و سقاخانه شمع میبرند بوسیله همین تعارف و رشوه و پیشکش بسیاری از حاجات قضا و مشکلاتی زیادی آسان می‌گردد و رویهمرفته عوارض و رسوم غیر رسمی حکم همان پولی را پیدا کرده است که مسیحیان کاتولیک مذهب روزهای یکشنبه برسم خیرات و مبرات و سهم کشیش و کلیسا در ظرف تکدی پرسر و صدای آخوندهای خود میریزند و صدایشان هم در نمی‌آید. از طرف دیگری همین چیزی که ما اسم آنرا «رشوه» گذاشته ایم مادامی که حقوق و عایدات گروه انبوهی از کارمندان رسمی ما کفاف معاش و جواب آب و نان آنها و عیال و اطفال آنها را ندهد در حقیقت نوعی از صدقه و خیرات و حتی می‌توان گفت نوعی از بیمه‌های اجتماعی همگانی است که مردم حاجتمند بهمین نوع محتاج و مستحق خود میپردازند و جانی دوری نمی‌رود و از کجا که ثواب هم نداشته باشد و آننگهی آیا مملکت و مردمی در دنیا میتوان یافت که در آنجا تعارف و پیشکش و رشوه وجود نداشته و شیئی مجهول باشد. اما فرق معامله در درجه شیوع و تواتر و توالی و اندازد و مقدار است. این نوع کارها در میان مارواج بیشتری دارد و در نزد آنها بلکه خیلی کمتر باشد اما فی حد ذاته در میان آنها نیز کم و بیش دیده میشود،

در صورتیکه در میان ما حکم نان حلال را پیدا کرده است و آبروان را . شنیدم که یک نفر آمریکائی که چندی در ایران زندگی کرده بود گفته بود درست است که حیف و میل و ریخت و پاش و ارتشاء در میان ما امریکائیها هم کم نیست ولی تفاوت معامله در این است که شما ایرانیان وقتی می خواهید کاری را انجام بدهید و پای دولت در میانست و مثلاً موقعی که باید پلی بسازید معمار و مهندس و مقاطعه کار و ادارات رسمی و غیر رسمی بدست و پا میافتند و رویهمرفته لا اقل نصف اعتباری را که برای این کار تخصیص داده شده است بجیب میزنند در صورتیکه در امریکا بجای پنجاه درصد عموماً بده الی بیست درصد قانعند . مقصود این است که معایب اخلاقی وقتی از حدود معقولی (گرچه سوء اخلاق هر ذره اش خرواری عیب و زیان دارد) گذشت موجب خذلان و خانه خرابی و لعن و نفرین می گردد .

تغییر احوال ما ایرانیان

ما ایرانیان امروز باید کلاه خود را قاضی نموده بینیم در صورتی که حتی در زمان فتحعلیشاه یک نفر از دانشمندان همین فرنگیها موسوم به **سرجان ملکم** که ما و مملکتمان را خوب می شناخته و حتی اولین کسی است که تاریخ جامع و عالمانه مملکت ما را نوشته در همان زمان در باب مملکت ما در سفرنامه خود نوشته است :

« آدم در ایران بندرت اشخاصی را می بیند که تهیدست باشند و باید اقرار نمایم که تا آنجائی که شخصاً توانستم تشخیص بدهم در تمام ممالکی که دیده ام ایران از تمام آنها کمتر گدا دارد »

امروز چنین سخن بنظر بسیار عجیب می آید و شاید خالی از اغراق نباشد اما گوینده هم آدم نادانی نبوده که زیاد بی اساس حرف بزند. در هر صورت اکنون باید دید چطور شد که کار ما ایرانیان که خود را عموماً آن همه با هوش و زرنگ و رند میدانیم و معتقدیم که کلاه بر سر فلک می گذاریم کارمان بجائی رسیده است که همین فرنگیها می گویند امروز در دنیا کمتر مملکتی پیدا میشود که بقدر ایران آدم گرسنه و گدا داشته باشد. مگر نه این است که ما با همین حرفهای غلط دل خودمان را خوش ساخته ایم و رفته رفته در مقابل اجناس خارجی دارو ندارمان در جیب و کیسه همین فرنگیهای که بعقیده ما ساده لوح و کودن و زودباور هستند رفته است. در این صورت آیا آنها زرنگ و رند و باهوشند یا ما گرسنه دلشادها. البته ممکن است که يك نفر حاج عبدالغنی در میان ما پیدا شود که در يك معامله خصوصى كلاهى هم سر طرف فرنگى خود گذاشته باشد ولى روپه مرفته همه كلاهها از نادانى و غرور بيجا بسر ما رفته است و هنوز هم ميرود و بلاشك مادامى كه نفهم و سست اخلاق بمانيم تمام دنيا ما را نفهم و سست اخلاق خواهند دانست و تا بتوانند نه تنها ما را خواهند روشيد بلکه باصطلاح تو کو کمان خواهند رفت.

چنانکه در پیش مذکور گردید خارجیان عموماً ما ایرانیان را تیز هوش و حاضر جواب و خوش زبان و مجلس آرا و تو دل برو میدانند ولی این صفات بیشتر جنبه ظاهری دارد و چندان ربطی باحوال باطنی ندارد که اسم آنرا اخلاق (ویا «کارا کتر» که در فارسی کلمه‌ای که درست آن معنی را برساند گویا نداریم و خصال و جوانمردی و مردانگی درست آن مفهوم را نمیرساند) گذاشته‌اند و عبارتست از رعایت شرایط راستی و درستی و شرافتمندی و حقیقت گوئی و حقیقت جوئی و امانت و فداکاری و جرئت و شجاعت و شهامت و نیکوکاری و خیر خواهی و جوانمردی و متأسفانه ایرادی هم که بیگانگان بما میگیرند بطور عموم درباره همین اخلاق درونی است و بدبختانه وقتی این قبیل ایرادها تکرار بشود رفته رفته حکم «شناسنامه» را پیدا میکند و مارک بین المللی بر آن خورده میشود و بصورت «قولی است که جملگی بر آنند» در می‌آید و بیم آن میرود که امروز قضاوت دیگران در حق ما بهمین صورت در آمده باشد.

مردم دنیا مجبور نیستند که تنها صفات خوب و پسندیده ما را بستانند و در مقابل معایبمان لب فرو بندند.

در خاطر دارم هنگامی که سی و پنج سال پیش در برلن زندگی میکردم روزی میرزا رضاخان تربیت که اکنون سالیان دراز است که در شهر اسوان در جنوب مصر ساکن و معتکف گردیده است عصبانی و خشمگین با دارة روزنامه «کاو» آمد که در کتاب بزرگ لغت آلمانی (گویا

فرهنگ «برو کپوس» (در باره اخلاق ایرانیان مطالب بسیار زننده نوشته‌اند و از آن جمله ایرانیها را بدروغگوئی و نادرستی متصف داشته و بتجار آلمانی توصیه کرده‌اند که در معامله و داد و ستد با ایرانیان بسیار هوشیار و محتاط باشند ، تربیت (خدا او را حفظ کند) بسیار بر-آشفته بود و شرحی هم بر رسم پرخاش با داره آن فرهنگ نوشت که دیگر نمیدانم تأثیری نمود یا نه و نتیجه‌ای بخشید یا نبخشید . و همچنین مکرر شنیده شده است که در بعضی از شهرهای فرنگستان که جوانان ایرانی در آنجا زیاده مردم شهر حاضر نیستند اطاق بانها اجاره بدهند (۱) و خودم میدانم که در یکی از کانتونهای سویس تنها وقتی حاضر میشوند که دختر بجوانان ایرانی بدهند که آن جوان قبلاً مبلغی در صندوق اداره کدخدائی بسپارد که اگر احیاناً دختر در ایران ناراضی و ناراحت بود بتواند برای مراجعت بمملکتش از آن مبلغ استفاده نماید .

حالا باید دید که آیا باتمام این مقدمات میتوان منکر شد که ما ایرانیان در قبال صفات و خصلتهای ممدوحی که داریم و عموماً مورد تصدیق خودی و بیگانهاست هیچ عیب و نقصی در کارمان نیست. اگر بخواهیم پابروی حق گذاشته منکر بشویم نه تنها به بی انصافی متصف خواهیم شد بلکه ستم بخود و بفرزندان و ملک و ملت خود خواهیم کرد .

۱- باید اعتراف نمایم که خودم شخصاً ندیده‌ام ولی بکرات از خودی

و بیگانه شنیده‌ام .

افراط و تفریط و تعصب و بی انصافی دردی را دوا نمیکند . ما باید اعتراف نمائیم که ایرانیان هم مانند همه مردم دنیا تر کیب و معجوننی هستند . از خوبی و بدی وزشتی و زیبائی و اگر در میان ما ایرانیان افرادی را (که بد بختانه تعدادشان کم نیست) سراغ داریم که برستی شایسته نام شریف آدمی نیستند و بالتمام اهل حلق و جلقند و بجز پول که اسمش را « بینه مسكوك » گذاشته اند و بغیر از مقام و اعتبار بیچ چیز دیگری اعتنا ندارند در عوض گروه انبوه خلق ازین عوالم بدور است . در اینجاست که شاید اشخاص بدین بگویند که « عفت بی بی از بی چادری است » و « خدا خرا دید و شاخس نداد » و همین افراد سر بزیر و معقول هم اگر میدان بدستشان بیفتد بیداد خواهند کرد و شناوران قابلی هستند که آب نمی بینند و الا در کار ظلم و عدوان شناگران قابلی از کار در خواهند آمد . در جواب خواهیم گفت که بیشتر مردم دنیا همین حال را دارند و اگر اثرات تربیت عالمانه و عاقلانه مستمر و طولانی در میان نباشد و ترس از قانون و مؤاخذه هم بر طرف گردد چه بسا ابلیسهای آدم روئی که نقاب از صورتشان خواهد افتاد و قیافه ناهنجارشان نمایان خواهد گردید .

چهار راه کردار

اکنون باید دید در مقابل آنچه دیگران در حق ما گفته اند و نوشته اند و میگویند و مینویسند ما باید چه واکنش و عکس العملی نشان بدهیم و

وظیفه و خیر و صلاح ما در اختیار کدام طریقه است و باید چگونه فکر کنیم و بچه طرز و ترتیبی رفتار نمائیم .

در جواب این سؤال میتوان گفت که برای ما سه طریقه امکان پذیر

است بقرار ذیل :

اول - تجاهل و تغافل

یعنی چنان وانمود کنیم که از همه جا بی خبریم و نمیدانیم و نمیخواهیم بدانیم که دیگران در حق ما چه گفته اند و باز چه میگویند و همچنانکه تا بحال اگر هم خوانده و شنیده ایم بروی بزرگوار خود نیاورده ایم و گفته ایم « جواب ابلهان خاموشی است » ازین بیعدنیز آنچه را در حقمان میگویند و مینویسند نادیده و ناشنیده بپنداریم و زیر سبیل در کنیم و همانطور که در گذشته مورد توجهی قرار نداده زیر گوشی در کرده ایم ازین پس نیز بهمین رویه مرضیه یا غیر مرضیه رفتار نمائیم و باصطلاح محلشان نگذاریم و یک گوش را در و گوش دیگر را دروازه کنیم و آنچه را از گوش میشنویم از گوش دیگر بیرون بیندازیم و کلام معروف را که « اگر همه را آب فیبرد ما را خواب میبرد » ورد زبان قرار بدهیم و بگوئیم تا دندشان نرم شود آنقدر بگویند تا زبانشان خسته و آرواره شان از کار بیفتد .

دوم - انکار

یعنی بزنییم بزیرش و بگوئیم تمام این حرفها از بیخ دروغ است و ما ایرانیان مردم بسیار با اخلاقی هستیم و آنچه در باره ما و فساد اخلاق ما میگویند سرتاسر دروغ و بی اساس است و سرسوزنی مبنی بر حقیقت نیست . البته این طریقه کار را آسان میکند ولی ابداً فایده و نتیجه ای نخواهد داشت و اولین جوابی که بما خواهند داد این است که پس چرا دولتهای شما یکی پس از دیگری مبارزه با فساد را جزو مواد اساسی برنامه خود قرار میدهند و خلاصه آنکه همین سعی و کوشش ما را نیز در انکار بدیهیات باز یکی از معایب و نواقص اخلاقی ما بشمار خواهند آورد و جز آنکه بارمان سنگین تر بوده فایده ای بدست نخواهیم آورد .

سوم - تلافی

یعنی ما هم معامله بمثل نمائیم و یکی را دوتا برویش بگذاریم و پشیمان بدهیم و چه در صحبتهای خودمانی و چه در مذاکرات و مباحثاتی که در مجالس و محافل و چه در نوشتجات خودمان حساب پاک کنیم و در کتاب و رساله و روزنامه پته سیئات اعمال آنها را بروی آب بیندازیم و حق یا ناحق جلو زبان و قلم را رها ساخته ، غث و سمین و راست و دروغ عمل بمثل نموده هر چه بقلم و زبانمان آمد در حقشان دریغ نداریم و حسابی دق دل را خالی کنیم و بگوئیم « کلوخ انداز را پاداش سنگ است » .

چهارم - تعقل

یعنی عمل کردن بدستور فکر و بحکم و دلالت عقل و استدلال .
 باید اندیشه دور بین و فکر صحیح و معقول و قضاوت استوار را چراغ راه
 خود قرار بدهیم و کلاهمان را قاضی بسازیم و از خر شیطان عصبانیت
 و کج خلقی پیاده شویم و ببینیم عقل (و انصاف) چه حکم می کند و
 خیر و صلاح ما در چیست و خلاصه آنکه ره چنان برویم که رهروان
 رفته و میروند .

حالا ببینیم کدام يك از این طرق چهار گانه در نفع و صلاح شماست.

تغافل و تجاهل

تا آنجائی که عقل سلیم و انصاف حکم می کند طریقهای اول و
 دوم و سوم بنظر نمی آید که در خیر و صلاح ما باشد و تصور نمی رود که
 در تمام دنیا کسی پیدا شود که آنها را معقول بشمارد .

تغافل و تجاهل شیوه دیرینه غیر مرضیه ماست و تا حدی بدان خو گرفته
 ایم و حتی میتوان گفت طبیعت ثانوی ما شده است و در حقیقت همان شیوه ایست
 که به کبک نسبت میدهند که سر را زیر برف پنهان میسازد و خیال می کند
 چون خودش نمی بیند کسی هم او را نمی بیند . ما میتوانیم محل نگذاریم
 و اعتنائی نشان ندهیم و با پوست کلفتی که بمرور ایام بر ایمان پیدا شده
 است در مقابل تهمت و افترائی شاندها را بالا انداخته بگوئیم آنقدر

بگویند تا زبانشان مو در بیاورد و دل خودمان را با سخنانی از قبیل «جواب ابلهان خاموشی است» خوش بداریم و بگوئیم اساساً «قلم در دست دشمن است» و در رد تدام آنچه در حق ما می گویند با سخنان سکه دار پیش پا افتاده ای از نوع:

«چون قلم در دست غدار بود لاجرم منصور برداری بود»

رجز خوانی نمائیم و حتی میتوانیم قدم را بالاتر نهاده يك قلم زیر این حرفها زده بگوئیم اساساً ما ایرانیان مجسمه تمام قد خوش اخلاقی و ملکات انسانیت هستیم و در سرتاسر قلمرو و مملکت ما سرسوزنی فساد و بداخلاقی پیدا نمیشود و هر آنچه در حق ما میگویند مبنی بر بد خواهی و حسادت و بی خبری و غرض و مرض است و یا لا اقل همانا حدیث يك کلاغ چهل کلاغ است .

ما میتوانیم در تأیید نظر خود بگوئیم از وقتی وسایل مسافرت و رفت و آمد آسان گردیده است هر روز عده ای ازین جوانان بیکار و بیچاره فرنگی که طبیعت ما جراجو دارند با سم روزنامه نویس و خبرنگار يك دستگاه عکاسی حمایل ساخته و با يك ماشین تحریر سفری ما را بقدم فضولی لزوم خود مشرف میسازند در حالی که عموماً از مملکت ما جز نامی نشنیده اند و درباره تاریخ و سنن و عادات و رسوم ما و اوضاع و احوال مملکت ما جز اطلاعات معمولی بسیار ناچیز و مختصری سرمایه دیگری ندارند. آنوقت قلم خرنویس بدست در کوچه و بازار راه میافتند

و در مدت کوتاهی که چه بسا از ده روز و دو هفته تجاوز نمیکند بوسیله مترجمی بومی که خود محتاج ترجمان است با چندتن از مردم بی خبر از پیشخدمت مهمانخانه و راننده تا کسی و حمامی و دکاندار و دستفروش گفت و شنود و بقول خودشان « انترویو » راه میاندازند و پس از برداشتن چند حلقه عکس و فیلم و خریدن يك قالیچه خرسك و چشیدن مزره چاو کباب شمشیری و احیاناً کشیدن يك حب افیون بمسقط الرأس خود برمیگردند و با شتابزدگی هرچه تمامتر کتابی در چند صد صفحه در باب مملکت تازه دیده مینویسند که اقللاً سه ربع آن نقل از کتابهای دیگران و تکرار مکررات است و برای اینکه بچنین تحفهای جنبه فنی و علمی نیز داده باشند برای هر مسأله ساده و پیش پا افتاده ای جدولها و « گرافیک » ها و « دیاگرام » ها و « منحنی » های افقی و عمودی ترسیم مینمایند و خانه های آنها با ارقام و اعدادی پر میسازند و ناشر طماع و از نویسنده بی خبرتری هم چنین کتابی را در چند هزار نسخه بچاپ میرساند و با بانگ بوق و کرنا و تبلیغات با آب و تاب بفروش میرساند و متأسفانه همین قماش کتابها و مقالات برای مردم بی خبر و ساده لوح غذای روح و مأخذ و مدرک و سند میشود و چنین نویسندگانی بسمت خبره و متخصص و کارشناس معروف میگردند و بهمین عناوین روزنامه ها و مجله ها در مقابل حق القلم گزاف آثار قلمی آنها را زیب صفحات خود میسازند .

ایران ما مساحتی دارد که در نصف اروپا، چند هزار سال تاریخ دارد،

تاریخش یکی از پرماجرا ترین تاریخهای دنیاست . هنگامی دارای عظمت و تمدن بود که هنوز اقوام اروپائی (باستثنای یونانیان و سپس رومیها) وارد مرحلهٔ مدنیت بمعنی امروزی این کلمه نشده بودند . ایران ما در وسط خاکش دارای بیابان و کویری است که یکی از بزرگترین ممالک اروپا را میتوان در آنجا جا داد . کوهی دارد که در تمام اقلیم اروپا کوهی بآن ارتفاع و ضخامت وجود ندارد . جنگلهائی دارد که بقدر یکی دو از ممالک کوچک اروپا وسعت دارد . ایران مسلمان يك هزار سال ادبیات دارد و باندازهٔ تمام ممالک اروپائی (و شاید بیشتر) شاعر دارد و شاعرهائی دارد که حتی « گوته » که خود فرنگیها او را شخص شاخص ادبیات خود میدانند در مقابل آنها سر تعظیم فرود آورده و مقایسهٔ خود را با آنها جنون محض شمرده است . آنوقت جوانان تازه بریش آمدهٔ فرنگی را می بینیم که ازده روز مرخصی اداری خود استعفا نموده هراسان و نفس زنان وارد میشوند و میخواهند در ظرف همین چند روز تاریخ و جغرافیا و ادبیات و گذشته و حال و آیندهٔ ما را و اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی و اقتصادی ما را مورد تحقیق و مطالعه قرار بدهند و بمحض اینکه بخاک خود بر میگردند با دست پاچگی هر چه تمامتر کتابی در چند صد صفحه مینویسد و در چند هزار نسخه بچاپ میرسانند و روزنامه نویسهها نیز همین نوع کتابها را سند و مأخذ مقاله نویسی خود قرار میدهند . بله، ما میتوانیم تمام این حرفها را بنویسیم . ساختن (و گاهی تراشیدن) این نوع ادله و براهین برای تبرئه خود کار بیفایده است و البته اگر

تنها برای دلخوشکنک باشد کاملاً کافی است ولی مردم دنیا کور و کر نیستند و ممکن است در جواب ما بگویند اگر واقعاً این حرفهایی که در حقتان میزنند بی اساس و بی پایه است و فساد اخلاق در میان شما حکم عنقا و کیمیا را دارد پس چرا دولتهای شما یکی پس از دیگری مبارزه با فساد را از سرفصلهای عمده برنامه رسمی خود قرار میدهند، چرا قاندها را شما مدام از آن سخن میرانند و افراد ملت را تشویق و تشجیع بمبارزه با آن مینمایند. میگویند که اگر شما منکر فساد و دورغگوئی هستید پس چرا روزنامه معروفی از روزنامههای شما مانند «اطلاعات» که تا حدی جنبه نیمه رسمی دارد در شماره ۲۶ اسفند ۱۳۴۲ در قسمت انتقاد خود مینویسد:

« شما دیده اید و اگر ندیده اید حتماً شنیده اید که داریوش بزرگ در لوحه زرین خود دعا کرده است که خدا کشور او را از دروغ حفظ کند. معلوم نیست آن مرحوم چه ناخدمتی در پیشگاه خداوند کرده بود که دعایش وارونه مستجاب شده یعنی خدا آفت دروغ را که مهلك ترین آفات است بر ملت او مسلط ساخته است. ما سلام و علیکمان با همدیگر دروغی و ساختگی است، قهرمان دروغ، مهرمان دروغ، کسبمان دروغ، تجارتمان دروغ، دفتر و دستکمان دروغ و خلاصه دروغ و دروغ و دروغ است که از سراپایمان بزمن میبارد. ما که ملتیم بدولتمان دروغ میگوئیم تا دولت هم مجبور شود بمادر دروغ

بگوید ...» .

آنوقت است که باید تصدیق نمائیم که بله « تا نباشد چیز کی مردم
نگویند چیزها » .

شاید اشخاصی در میان هموطنان ، پیدا شوند که بگویند بهتر است
اصلاً باین همه اجنبی‌های بیکار و وائنگار اجازه ندهیم که مانند گوساله حاج
میرزا آقاسی وارد مملکت ما بشوند و هر جا دلشان بخواهد سر بکشند و
با چهار چشم شاهد و ناظر احوال و اطوار ما بشوند و بعد بروند هر چه دلشان
میخواهد در حق ما بنویسند .

بدیهی است که چنین کاری گفتنش آسان است ولی عملی ساختنش
نه تنها دشوار بلکه امکان ناپذیر است . امروز دروازه‌های جهان هر روز
بروی مردم دنیا گشاده‌تر میگردد . رفت و آمد شرط حیات گردیده است
و زاویه نشینی و اعتکاف برای ملل و اقوام در حکم خود کشی است .

امروز در عهد و دوره‌ای زندگی نمیکنیم که بتوانیم در خانه
خودمان را بروی بیگانگان ببندیم و بگوئیم « مرا بخیر تو امید نیست
شر مرسان » . احتیاج مبرم بخیرشان داریم و باید پیه شرشان را هم بیه
بدنمان بمالیم . بله ، شکی نیست که وقتی در سنه ۱۸۴ هجری که
هرون الرشید در بغداد خلافت میکرد موقعی که در کشور فرانسه پپان
معروف به « کوتوله » بتخت سلطنت جلوس کرد و مؤسس يك سلسله سلاطین
نامی گردید کسی از هموطنان ما خبردار نگردید و زمانی که در عهد
سلطنت همین پادشاهان که بنام « کارولانریان » خوانده شده‌اند طرز

حکومت «فتووالیته» و «فتووالیسم» در آنجا ایجاد گردید این واقعه مهم بگوش اهالی چاه بهار و سیستان نرسید و روزی که در سال ۶۱۱ هجری در دوره خلافت الناصر لدین الله فرانسویها برامپراطور آلمان مظفر و فیروز گردیدند و باب دشمنی و معاندت تاریخی که هنوز هم در میان آلمانها و فرانسویها دنباله دارد و از عوامل مهم تاریخ سیاسی اروپا و بلکه دنیا گردید پدران ما در طالقان و قمشه بالمره از آن بی خبر ماندند و هکذا هنگامیکه در سال ۳۷۷ هجری یعنی یازدهمین سال سلطنت نوح بن منصور سامانی هوگ کاپه نامی در سرزمین فرانسه بسطنت رسید و مؤسس سلسله سلاطین معروفی گردید اهالی سبزوار و نیشابور ذوق و مسرتی ابراز نداشتند. آیا ۴۲۱ سال پیش ازین وقتی کتاب عالم و منجم لهستانی موسوم به کوپرنیک در باب اینکه زمین بدور خورشید میچرخد نه خورشید بدور زمین انتشار یافت طلاب مدارس دارالعباد کاشان اطلاعی یافتند و آیا میتوان احتمال داد که روزی که گالیله در سن هفتاد سالگی باریش و گیس سفید مجبور شد در مقابل جهل و تعصب زانو بزیند و انکار حقیقت روشن را بنماید علمای اعلام قم و اصفهان خبردار شدند. آیا وقتی در سال ۱۸۹۸ هجری کلومب دنیای جدید را که آمریکا نام دارد کشف نمود و یا وقتی شش سال پس از آن گوتنبرگ نام فن چاپ جدید را اختراع کرد و یا روزی که در سنه ۹۲۸ هجری مصلح مذهبی شجاع و نامدار آلمانی لوتر حکم و فتوای رئیس کل مسیحیان پایای اعظم را در روز روشن علناً در آتش انداخت مردم سولقان و یا حتی مؤسس عظیم-

الشان سلسلهٔ سلاطین صفوی خبر آنرا شنیدند و یا با اهمیت آن پی بردند. گویا بتوان بتمام این پرسشها جواب منفی داد. اما امروز دیگر وضع دنیا بکلی تغییر یافته است بطوری که اگر مثلا از وجود گنه گنه بی خبر بمانیم مالاریای خانمانسوز ریشه‌مان را میکند و اگر کشف پنی سلین بگوشمان نرسد مرض مهلك سل قبرستانها یمان را پرمی‌سازد و اگر از وجود د.د.ت. بی اطلاع بمانیم مگس بی‌مروت چشممان را در خواهد آورد. اگر آذربایجانمان از دستمان نرفت از برکت همین روابط و مناسبات بین‌المللی است و اگر امروز جزیرهٔ خرد و حقیری بنام کوبا که در مقابل کت و کوپال رستم سامی آمریکا حکم دانه ذرتی را دارد که در جلو بوقلمون فربه و تنومندی افتاده باشد موی دماغ چنان کشوری با آنهمه حشمت و عظمت گردیده است از پرتو همین نزدیکی های بین‌المللی است که روز بروز بر توسعهٔ خود میافزاید و خدایماند بکجاها خواهد کشید.

امروز حتی در دهات و قصبات ما روستائیانی که هر را از بر تمیز نمیدهند دارای رادیو و تلویزیون شده اند و روزنامه های دنیا مانند صور اسرافیل کوچکترین اخبار جهان را هر صبح و شام در اطراف و اکناف عالم منتشر می‌سازند و کسانی هم که مانند من بیسوادند با گوششان اخبار سرتاسر گیتی را میشنوند و با چشمشان می بینند. امروز دیگر در عصر و عهدی زندگی نمی کنیم که بتوانیم گوش و هوشمان را بوقایع دوران ببندیم و دست رد بسینهٔ مردم دنیا بزنیم. امروز دیگر

بی‌خبر ماندن و دامن از جمع فروچیدن و درها را بروی بیگانه بستن نه تنها زیان خیز است و گناه و خطا بقلم خواهد رفت بلکه اصولاً از حیز امکان بیرون است .

راقم این سطور در مورد صحبت از همین توسعه روابط دنیائی در داستان «دو آتش» چنین گفته است :

« تو خودت صبح که از خواب برمیخیزی اول با صابونی که از فرانسه آمده است دست و رویت را میشوئی و با حوله ای که از روسیه آورده‌اند پاک می‌کنی و چای چین را دراستکان چکواسلواکی میریزی و باقند بلژیکی شیرین می‌کنی و بپیمین منوال تا آن ساعتی که باز شب فرا میرسد و وارد رختخواب میشوی مدام با اجناس و امتعه‌ای که از اطراف و اکناف جهان و از هفت اقلیم از جهات اربعه وارد شده سروکار داری .»

و باز درباره آمیزش و اختلاط امروزی مردم دنیا با هم در «سرو ته یک کرباس» چنین آورده است :

« ... شخصی را میشناسم که پدرش ایرانی است و مادرش ترک است و خودش در مصر بدنیا آمده و در هند بزرگ شده و در فرانسه تحصیل کرده است و بعدها زن عرب گرفته است و برادرش در ترکستان روس بدنیا آمده و اکنون در چین زندگانی میکند و پدرش دو سال پیش در کربلای معلا مرحوم شد و همانجا مدفونست و مادرش در زمستان گذشته در مریضخانه

برو کسل مرد و در قبرستان همان شهر خاکش کردند و خودش
اکنون سالهاست که در آمریکا بکار تجارت مشغول است و کار
و بارش هم الحمدلله خیلی خوب است .»

ما میتوانیم بگوئیم که اگر در میان ما ایرانیان عدّه معدودی پیدا
شوند که اهل دنیا و شیله پيله هستند و یکباره پشت پا بمعنویات و هر
آنچه بوی آدمیت میدهد زده جز جمع آوری پول و مقام و اعتبار از هر
راه و بهر وسیله‌ای که باشد هم و غمی ندارند و برای حصول بدین منظور
از توسل بدانچه نامش را خیانت و جنایت و دنائت گذاشته‌اند روبر گردان
نیستند ولی اکثریت کامل مردم مملکت ما زیاد با این عوالم سر و کار
و میانه ندارند ولو بتوان بحق یا ناحق در حقشان گفت که «خدا خرا
دید و شاخش نداد» و یا آنکه « عفت بی بی از بی چادری است» و « آب
نمی بینند والا شناگران قابلی هستند » با اینهمه مردم صالح و کارکن و
قانع و بی آزاری هستند و با سایر مردم دنیا فرق و تفاوتی ندارند و ابداً
مستحق اینک که دیگران آنها را بیدی نام ببرند نیستند .

اینها همه بجای خود درست است ولی در هر حال ما نباید فراموش
کنیم که بزرگان ما فرموده‌اند :

« چو از قومی یکی بی‌دانشی کرد

نه که را منزلت ماند نه مه را

شنیدستی که گاوی در علفزار

بیالاید همه گاوان ده را »

و یا :

«اگر بر کهای پر کنید از گلاب

سگی در وی افتد شود منجلاب»

و متأسفانه این قبیل افراد بی‌دانش و گاوهای آلوده و سگهای در
منجلاب افتاده هم در میان ما کم نیستند و تمام بدبختی ما از همینجا
ناشی است .

ممکن است بعضی از هموطنان بگویند اگر ما ایرانیان واقعاً بدین
درجه گرفتار فساد و سوء اخلاق هستیم پس چرا خودمان درک نمیکنیم و
متوجه آن نیستیم . جوابی که میتوان باین سؤال داد این است که سوء
اخلاق حکم سیر و پیاز را دارد که چه بسا خوردنش گوارا و دلپذیر است
والی بعداً بوی ناخوش و ناهنجار آن دنیا را میگیرد و محیط را بدبو
میسازد و جمعی را ناراحت میسازد و تنها کسانی ازین کیفیت ناگوار
بی‌خبر و غافل میمانند که خودشان آن سیر و پیاز را خورده باشند .
مولوی نیز در حق منافقین و اشخاص دورو فرموده است :

از برون چون گور کافر پر حلل

وز درون قهر خدا عز وجل

از درون طعنه زند بر بایزید

وز درویشان ننگ میدارد یزید

خواجه حافظ در باب خودپسندی که بعقیده بعضی از بیگانگان

عیب بزرگ و میتوان گفت عیب ملی ما ایرانیانست فرموده :

دنیا بصورت حمامی درآمده است که هر صدائی در زیر اطاق آن می پیچد و تکرار میشود و ما نیز محتاج آنها شده ایم و باید با آوازشان برقصیم و خیال باطل و خام تلافی را از سر بدر بنمائیم و بدانیم که صدای ضعیف و نارسای ما در مقابل کرّوفر و بوق و کرنای آنها بگوش کسی نخواهد رسید و درین معامله مغبون خواهیم ماند و عرض خود برده بخود در دسر بیپوده دادیم و سرانجام باید تصدیق نمائیم که همچنانکه استاد و مربی بزرگ ماسعدی «هفتصد سال پیش فرموده است :

« چون نداری ناخن درنده تیز

با بدان آن به که کم گیری ستیز»

« هر که با فولاد بازو پنجه کرد

ساعد سیمین خود را رنجه کرد »

انسان عاقل بچنگ شاخ گاو نمی رود و هشت زدن به نیشتر شرط خردمندی نیست . نباید فراموش کنیم که آنها دارند و ما نداریم ، آنها میدانند و ما نمیدانیم ، آنها میتوانند و ما نمیتوانیم . درست است که اگر ما با آنها محتاجیم آنها هم بما احتیاج دارند ولی آنها آنچه را از ما میخواهند میتوانند از ما بگیرند و ما آنچه را بدان محتاجیم اگر آنها نخواهند بماندهند نمیتوانیم از آنها ولو بزور هم باشد بگیریم . درست است که اگر امروز ما با آنها نیازمند شده ایم و آنها (حالا کاری نداریم که بچه منظوری) بما کمکی می رسانند نباید تصور نمایند که صدقه و خیرات و مبرات بما میدهند بلکه باید تصدیق نمایند که در حقیقت قسمت

کوچکی است از آنچه در گذشته از ما گرفته و بر بوده‌اند و اکنون بما پس میدهند و چنانکه خودشان نیز مخفی نمیدارند از روی حسابگری است و قصدشان این است که بیازار ما رونقی بدهند تا رواج بازار خودشان پایدار بماند و الا گمان نمیرود که صرفاً محضاً لله باشد.

وانگهی فرضاً هم که خیال تلافی داشته باشیم و باصطلاح آنچه را در حق ما میگویند یکی برویش گذاشته بخودشان پس بدهیم بیم آن می‌رود که در میدان مذمت و بیان سوء اخلاق کمیت ما لنگ از کار درآید و پپای کمیت آنها نرسد.

پس ازین طریق سوم که طریق تلافی و معامله بمثل باشد نیز در نفع و صلاح مانخواهد بود و همانا بهتر که چنین فکری را از کله بدر کنیم و دور این مبحث را خط بکشیم.

تعقل

میماند طریقه چهارم یعنی تعقل

تعقل یعنی از روی فکر و اندیشه کار کردن. در مذهب ما آمده است که عقل راه خدائی است و راهی است که بی‌بشت راهنمائی میکند «العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان» و حکیم بزرگ مافردوسی طوسی هم «شاهنامه» جاودان خود را با «ستایش خرد» آغاز نموده و فرموده است:

«خرد برتر از هر چه ایزد داد

ستایش خرد را به از راه داد»

« کسی کو خرد را ندارد ز پیش

دلش گردد از کرده خویش ریش »

« هشیوار دیوانه خواند ورا

همان خویش بیگانه داند ورا »

« همیشه خرد را تو دستور دار

بدو جانت از ناسزا دور دار »

در « مثنوی » هم میخوانیم که حضرت رسول بحضرت امیر فرموده

است :

« تو تقرب جو بعقل و سرّ خویش

نی چو ایشان بر کمال و برّ خویش »

و کلام بلند « هر که را عقل دادی چه نداری » و « عقل که نبود

جان در عذاب است » ورد زبان کوچک و بزرگ ما ایرانیان است .

بسیاری از هموطنان ما سعادت‌مندی و رستگاری را مشروط به بخت

و اقبال و فرع آن میدانند و اعتقادی بعمل و بکوشش ندارند ولی کمتر

کسی در دنیا هست که بشخصه ندیده باشد و بتجربه برایش باثبات نرسیده

باشد که چه بسا مادامی که عقل در میان نباشد بخت و طالع هم بی‌ثمر

می‌ماند .

اکنون ببینیم خرد چه راهی را بما مینماید .

خرد بما میگوید که شنوایی حقیقت و قدرت شنیدن حقیقت و

راستی و پذیرفتن آن هم مانند راست گفتن و صادق بودن و طرفداری

از حقیقت و راستی از وظایف مقدس انسانی است و کسی که جرأت و قدرت شنفتن حرف راست و پذیرفتن حق و حقگوئی و راستی را (ولو از جانب بیگانه و دشمن هم باشد) نداشته باشد آدم کاملی نخواهد بود و شایسته چنین نامی نیست بلکه آدمی است مریض و علیل و ناقص که مانند آدمهای کور و کر وشل و چلاق فاقد یکی از اعضای فعال وجدانی است و مانند اشخاص افلیج درحقیقت ناقص و عاجزی بیش نیست و محتاج طبیب و معالجه و پرستار و دوا و درمان است و اگر نخواهد زیر بار برود همانا مستحق است که بیمار و ناقص و عاجز باقی بماند الی یوم -
القیامه .

خرد بما میگوید کسی که گوش شنوا و ذهن منصف برای شنیدن مرض و معایب خود نداشته باشد هرگز بدرجه کمال نخواهد رسید و آنچه آن است که از خوش آمد گوئی و تملق و دروغ لذت میبرد و حقا که مستحق است که کوردک و خام و نادان یعنی بدبخت و سیه روزگار و بیچاره در جهل مرکب ابدالدهر بماند .

عقل بما میگوید که ما ایرانیان باید درراه اصلاح و تهذیب خود و فرزندان خود بمقامی برسیم که برای آدم حقیقت گو و لو آن حقیقت مبنی بر مذمت ما و حاکی از معایب و زشتیهای اخلاقی ما باشد احترام قائل بشویم^(۱) و گفته را در نظر بگیریم نه گوینده را و اگر دشمن ما

۱- در حدیث آمده است که «من غشنا فلیس منا» یعنی هر که عیبی در ما سراغ کند و نگوید از ما نیست .

«خودپسندی ، جان من ، برهان نادانی بود»

نکته دیگر آنکه گاهی يك عیب محسنات و فضایل بسیاری را از نظرها پنهان و تحت الشعاع قرار میدهد و مردم همان يك عیب را دیده سجایا و کمالات دیگر را نمی بینند و نمیخواهند ببینند و خلاصه آنکه همچنانکه سعدی فرموده :

« آفتاب بدان بزرگی را لکهای ابر ناپدید کند »

نکته مهم و اساسی دیگری هم که دانستنش نهایت ضرورت را دارد این است که امور هر جامعه و قوم و کشوری باهم پیوستگی بسیار نزدیکی دارد بطوریکه میتوان ادعا نمود که اگر يك رشته از آن امور دستخوش خرابی و نابسامانی و فساد باشد اصلاح اساسی سایر امور نه تنها بسیار دشوار بلکه غیرممکن خواهد شد و این مصداق همان گفتار بسیار معروف سعدی خودمان است که فرموده :

«چو عضوی ببرد آورد روزگار

دگر عضوها را نماند قرار»

و همان اصل وقانون علمی مستدلی است که عالم مشهور فرانسوی کوویه مؤسس علم آناتومی مقایسه‌ای و علم «پالئون تولوژی» که میتوان او را تا اندازه‌ای هم‌شان و هم ترازوی لامارک و داروین بشمار آورد بنام «قانون پیوستگی صور» خوانده و بعبارت ذیل بیان نموده است :

« از آنجائی که تمام اجزاء يك دستگاه با هم هماهنگی و پیوستگی دارند همینقدر کافی است که یکی از آن اجزاء را

بشناسیم تا بتوانیم بطور قطع و یقین شکل تمام اجزاء دیگر آن
را بدست بیاوریم .

شعرای بزرگ ما در حق مردم دنیا و هموطنانشان سخن بسیار
دارند و جمع آوری آنها کار آسانی نیست و محتاج فرصت و مجال بیشتری
است تا يك نفر کمر همت بیند و در فراهم آوردن سخنانی از نظم و نثر
مانند سخنان زیر که از سعدی است کوشش مبذول دارد :

«پست عیب گیرند و پیشت بیش میرند»

«ابریق رفیق برمیدارند که بطهارت میرویم و بغارت میبرند»

«در برابر چو گوسفند سلیم در قفا همچو گرگ مردم خوار»

«هنرها بر کف دست و عیبها در زیر بغل»

تلافی

پس رویهمرفته با تمام این دلایل **تجاهل و تغافل و انکار** در درمان
را دوا نمیکند و بکار نخواهد خورد . میماند طریق سوم یعنی تلافی :
تلافی هم بجبهاتی که روشن تر از آنست که محتاج دلیل و بیان باشد
در نفع و صلاح ما نخواهد بود آنها دانا و توانا و مسلح و مجهز هستند و
ما ناتوان و دست خالی و همچنانکه یکی از بزرگان شعر و ادب آنها
لافوتن نام گفته است :

«حجت زورمند پیوسته از حجت ضعیفان قوی تر است»

در میان ما ایرانیان مثلی هست که میگویند «گدائی کن تا محتاج

خلاق نشوی». خرد بما میگوید گدائی لازم نیست، باید کار کرد و باز همان خرد بما میگوید کار باید از روی علم و برپایه درستی و امانت و دلسوزی باشد. اگر ده پانزده سال باین طریق کار بکنیم دیگر چندان احتیاجی بکمک دیگران نخواهیم داشت و اگر احتیاجی باشد بیشتر بصورت احتیاج متقابل و دوجانبه خواهد بود که لازمه ترقی و رستگاری دنیا و مردم دنیاست.

همین ایامی (فروردین ۱۳۴۳) که نگارنده مشغول تهیه این مقاله است کنفرانس جهانی بازرگانی در ژنو منعقد است (بناست شش ماه ادامه داشته باشد) و ۱۲۳ مملکت با تقریباً ۱۵۰۰ نماینده و کارشناس در آنجا مشغول کارند. دیر کمال این کنفرانس موسوم به رائل پریش **Raoul Prebisch** گزارش بسیار مفصلی تنظیم نموده که اساس کار و برنامه کنفرانس است و در طی آن میخوانیم که مقصود و منظور اساسی این کنفرانس عظیم این است که راه و چاره‌ای بیابند تا بلکه بجای $\frac{4}{4}$ درصد افزایش سالیانه قدرت و رفاه اقتصادی کشورهای عقب افتاده که اسمشان « ملل در حال ترقی » گذاشته‌اند از این پس سالیانه به ۵ درصد برسد یعنی مثلاً اگر این افزایش سالیانه تا بحال ۴ تومان و ۴ ریال خودمان بوده است ازین پس به ۵ تومان برسد و گزارش نامبرده درین مورد تصریح مینماید که بموجب حسابها و مطالعاتی که از طرف ارباب خبرت و کارشناسان و علمای اقتصاد بعمل آمده است برای حصول این منظور که در ظاهر بسیار سهل و ساده میآید اقدامات مهم بسیار لازمست

و احیاناً اگر این مقصود از قوه بفعل آید باز هشتاد سال لازم خواهد بود تا از لحاظ نیرو و رفاه اقتصادی این کشورها بیای ممالک شرقی اروپا برسند و ۱۲۰ سال لازم خواهد بود تا بیای امریکا برسند و حتی آن کشورهایی ازین ممالک عقب افتاده که دارای پیشرفت کمتری هستند ۲۰۰ سال لازمست تا بیای ممالک شرقی اروپا برسند .

با این مقدمات ارزش کار (آن هم همچنانکه مسطور گردید کار عالمانه‌ای که مبنی بر درستی و امانت و دلسوزی باشد) معلوم میگردد و ثابت میدارد که تا کار نکنیم و کارمان از روی خیرت و بصیرت و درستی نباشد بیچاره و فقیر خواهیم ماند و فقر و بیچارگی هم فساد اخلاق میزاید و ازینرو نه تنها از گدائی بلکه از خرابی و تباهی اخلاق هم رهائی نخواهیم یافت .

در هر صورت پیش آمد روزگار ما را امروز بکسانی محتاج ساخته است که تا دیروز و تا اندازه‌ای هم همین امروز بما محتاج بوده و هستند و نقداً با احتیاج مبرمی که از گهواره تا بگور و از کاغذ قرآنمان تا چلوار کفنمان بدانها داریم برایمان مقدور و میسر نیست که « عطایشان را بلقایشان » ببخشیم . وانگهی باید تصدیق نمائیم که دنیای امروز نیز با دنیای دیروز تفاوت فاحشی پیدا کرده است و شرایط و قواعدی بمیان آمده که سابقاً وجود نداشت و زمان ما با زمان پدرانمان این تفاوت را پیدا کرده است که دیگر در مقابل آوازه‌های ناهنجار نمی‌توانیم بگوئیم: « زیبقم در گوش کن تا نشنوم یا درم بگشای تا بیرون روم »

هم حرف درست و صحیحی دربارهٔ ما زد با ترازوی تعقل و انصاف آن حرف را بسنجیم و چون صحت آن بر ما معلوم و مبرهن گردید آن حرف را بپذیریم و در صدد اصلاح خود بر آئیم و با دل و جان این کلام بلند و ارجمند را تصدیق نمائیم که :

«آینه گر عیب تو بنمود راست»

«خودشکن آئینه شکستن خطاست»

واضح است که هیچکس در دنیا (مگر افراد استثنائی از اخیار و ابرار) خوش ندارد که معایبش را بشمارند و اتفاقاً کسانی از بیگانگان که ما ایرانیان را از نزدیک شناخته و بهتر باحوال ما وقوف و آگاهی دارند و نکته سنج و اهل نظرند یکی از خصوصیات اخلاقی بارز و برجستهٔ ما را همانا خودپسندی و خودستائی دانسته‌اند و ما را مردمی از خودراضی تشخیص داده‌اند که نمیخواهیم زیر بار این معنی برویم که معایبی هم داریم و اگر کسی ولو از روی خیرخواهی محض هم باشد از معایب و نقایص ما سخنی بر زبان جاری سازد او را بدو بدخواه خود دانسته بدیدهٔ دشمنی باو مینگریم و شاید بهمین سبب بوده است که بزرگان و شعرای نامدار ما آنهمه در نکوهش این خصلت نکوهیده سخنان بلند گفته‌اند ازین نوع:

دوست آن به که جمله عیب ترا

همچو آئینه رو برو گوید

نه که چون شانه با هزار زبان

پشت سر رفته مو بمو گوید



به نزد من آن کس نکوخواه تست
که گوید فلان خار در راه تست



نیکخواهان دهند پند و لیک
نیک بختان شوند پند پذیر



هر که نقص خویش را دید و شناخت
اندر استکمال خود دو اسبه تاخت



چونکه قبح خویش دیدی ، ای حسن
اندر آئینه ، بر آئینه مزن



آینه کاو عیب رو دارد نهان
از برای خاطر هر قلتبان
آینه نبود ، منافق باشد او
این چنین آئینه را هرگز مجو



مالش صیقل نشد آئینه را نقص جمال
پشت پا هر کس خورد در کار خود بیناشود



هر کو دو دیده هیچ نبیند باتفاق

بپترز دیده‌ای که نبیند خطای خویش



زان حدیث تلخ میگویم ترا

تا ز تلخیها فرو شویم ترا

تو ز تلخی چون که دل پر خون شوی

پس ز تلخیها همه بیرون شوی

در خاطر دارم که در کتابهای فیلسوف معروف آلمانی نیچه کلامی

قریب بدین مضمون خوانده‌ام « بزرگترین دوست تو دشمن تست » و در

تفسیر این گفتار شگفت آمیز دیدم نوشته‌اند که دوست حقیقی ما کسی

است که معایب ما را بما بگوید و ما را از کارهای بد و زشت باز دارد

و در حقیقت خاطرمان را بیازارد و ما را از کارهایی که دلپسند ماست

مانع گردد و مثلاً اگر ما معتاد بتریاک هستیم ما را از تریاک محروم بدارد

و چنانچه ما معتاد بدروغگوئی و تملق هستیم ما را بدین کار سرزنش نماید

و خلاصه آنکه گرچه دوست ماست خیرخواه ما باشد و با ما معامله دشمن

بنماید . بسیاری از نویسندگان بزرگ نسبت بپموطنان خود بهمین طرز

رفتار کرده‌اند و گاهی بزبان طعن و طنز و زمانی با لحنی شوخی آمیز

و فکاهت ولی چه بسا با بیاناتی که شدت و حتی خشم باطنی را میرساند

از معایب و نقایص آنها سخن رانده‌اند .

از جمله نابغه ادبی و نمایشنامه نویس بسیار بزرگ فرانسوی **مولییر** (۱) که آثار گرانبهایش سر تا سر در حقیقت آئینه عیب نمای هموطنانش است در مقدمه یکی از نمایشنامه های خود «دبستان زنان» چنین نوشته است:

« تمام این پرده های اخلاقی لغو و مسخره آمیزی را که در صحنه تیاترها نشان میدهند کلیه هموطنان من باید بدون دغدغه خاطر و آزار ضمیر تماشا کنند و بدانند که این پرده ها و توصیفها حکم آینه هائی عمومی را دارد که هیچکس نباید از مشاهده قیافه خود در آن برنجد و ناراحت گردد و چنانچه کسی پیدا شود که ازین پرده ها و گفتارها ناراضی باشد و در صدد گرفتن ایراد بر آید این خود علامت بارزی خواهد بود بر عیب و نقص او و لا غیر » .

کتاب « راه آب نامه » با این جمله از قلم نویسنده بزرگ روسیه **نیکولای گوگول** آغاز گردیده است که در مقدمه کتاب مشهور خود « ارواح مردگان » آورده است و در مورد ما ایرانیان نیز صادقست:

« این کتاب را بدان نظر نوشته ام که معایب و نواقص (۲) ملت

۱- برای اطلاع بیشتری بر احوال مولییر رجوع شود بمقدمه ترجمه فارسی «خسیس» شماره ۴۷ از انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، طهران ۱۳۳۶ ش.

۲- می گویند چون جمع نقص در عربی «نقائص» است نه «نواقص» لهذا فارسی زبانان نباید کلمه «نواقص» را استعمال کنند والبته استعمال کلمه صحیح بر کلمه ناصحیح ترجیح دارد ولی کلمه «نواقص» بقدری در میان ما شیوع یافته بقیه زیر نویس در صفحه بعد

روس را نشان بدهم نه صفات حمیده و خصایل پسندیده او را چون اگر کسی بخواهد تنه‌بانه نشان دادن چند نمونه از صفات بارزه و فضایل و ملکات اخلاقی روسها در کتابی اکتفا نماید تنها نتیجه کارش این خواهد شد که اسباب تزئید خودپسندی و خودستائی و نخوت و کبر آن ملت را بی جهت فراهم سازد و بس .

خرد بما میگوید که اگر ما تغییر رویه و اخلاق ندهیم و حاضر نشویم که وضع و احوال خودمان را با نظر انصاف و واقع بینی بسنجیم و در صد اصلاح خود بر نیائیم ممکن است کم کم در میان مردم روزگار و ملت‌های دنیای امروز و سازمانهای بین المللی و مجامع و محافل بزرگ و کوچک و همچنین در بازار معاملات و داد و ستد جهانی و در جریانات همگانی اجتماعی و اقتصادی و سیاسی بدنام شویم و خدای نخواسته احیاناً کار بر سوائی بکشد و رفته رفته دیگر مارا در میدان فعالیت‌های دنیا حریف جدی و مطمئن شناسند و با ما رفتاری نمایند که با تاجر و رشکسته و بی اعتبار و بدقول و قرارمینمایند و بتدریج معاملات تجارتنی و روابط مالی

بقیه زیر نویس از صفحه قبل

است که شاید دیگر بتوان استعمال آنرا جایز شمرد. در «ترجمه تفسیر طبری» هم کلماتی از قبیل «بلگ»، بجای «برگ»، و «مزغ»، بجای «منز»، و در جاهای دیگر کلمه «گزر»، بجای «گرز»، و «بفر»، بجای «برف»، دیده شده است که شاید اصل این کلمات بدین صورت بوده است و یا لهجه محلی از این قرار بوده است ولی چون بمرور ایام «برگ»، و «منز»، و «گرز»، و «برف»، شایع و رایج گردیده است دیگر گمان نمی رود که بتوان ایراد بر استعمال آنها وارد ساخت و نباید تعصب بخرج داد.

و داد و ستدهای خصوصی و عمومی و رسمی و غیر رسمی خود را با ما محدود سازند و با اسم اینکه در معاملات مرد امانت و درستی و تدبیر نیستیم با کراه با ما معامله نمایند و حتی خواهی خواهی مناسبات و روابط خود را با ما در تحت نظارت و مراقبت مخصوص قرار بدهند و حتی ممکن است چنان سلب اعتماد و اطمینان نشان از ما بشود که در مواقع سختی و شدت و بدبختی و مثلاً در موقع سیل و زمین لرزه و قحطی و شیوع امراض و بائی ساری و واگیر از بیم حیف و میل و اختلاس و بریز و پاش و بردار و ورمال دیگر باین آسانیه با ما کمک نرسانند و یا لا اقل کمک و اعانه را بشرایط مخصوصی که برای ما مایه آبرومندی نباشد مشروط سازند و اصولاً در در زمینه سرمایه گذاری و مشارکت های مالی بیش از پیش خود داری روا دارند و خلاصه آنکه با نهایت متانت و تراکت که نام دیگرش سیاست است دور ما را در باطن خط بکشند و خدای نکرده آن وقت است که دیگر در محاکم و مراجع و محاضر بین المللی حرفها و ادعاهای ما کم وزن و کم مقدار خواهد گردید و با ما رفتار طفل صیغه ای خواهند کرد و سرانجام بما تنها بدیده گاو شیرده نگاه خواهند کرد و اگر روزی دیگر شیری در پستان و پوستی بر روی گوشت و استخوانمان نمانده باشد و کفگیر استفاده به ته دیگ خورده باشد ما را بالمره بخدا و سرنوشت خودمان سپرده فاتحه مان را بایی اعتنائی تمام خواهند خواند.

پس عقل بما میگوید که ناچار باید در صدر رفع مفاسد خود بر آئیم

و خود را اصلاح نمائیم:

راه این کار چیست؟

باز عقل بما می گوید که قبل از همه چیز باید تشخیص بدهیم که دارای کدام معایب و نواقص و در واقع امراضی هستیم، یعنی باید به پزشك مراجعه نمائیم. پزشك ما همین خودمانیها و بیگانگانی هستند که باحوال ما آشنا بوده اند و در حق ما سخنانی گفته و نوشته و امراض ما را شمرده اند. بلاشك تمام آنچه نوشته اند با حقیقت مطابقت ندارد و چه بسا ممکن است برای غلط رفته قضاوت ناروا نموده باشند. اما در هر صورت اطلاع یافتن بتمام این سخنان و این داوریهها و این عقاید و آراء و این تشخیصها اعم از درست و نادرست برای مقصودی که در نظر است لازم و واجب و اجتناب ناپذیر است و غرض مجله «مسائل ایران» هم همانا جمع آوری و عرضه داشتن این فتاوی و احکام است و این همین کاری است که تا اندازه ای در طی این مقاله دور و دراز بعمل آمده است.

مولوی بلخی در همین معنی میفرماید:

«گفت من رنجش همی دانم ز چیست

چون سبب دانی دوا کردن جلی است»

«چون سبب معلوم نبود مشکل است

داروی رنج و در آن صد محمل است»

«چون بدانستی سبب را سهل شد

دانش اسباب دفع جهل شد»



ابن مقفع (عبدالله) (متوفی در سنه ۱۳۹ هجری قمری) در شرح

مکارم اخلاق ایرانیان قدیم چنین نوشته است :

« ایرانیان دختران خود به بیگانگان ندادندی و دختران بیگانه
 بزنی نخواستندی همه کس را بخانه خود نان دادندی و بخانه
 دیگر نان نخوردندی چون در حق کسی نیکی خواستندی که
 کرد با کسی مشورت نکردندی و چون در حق کسی وعده‌ای
 کردند هر گز از آن برنگشتندی و چون کسی را بعتا و نواخت
 خود مخصوص گردانیدندی هر سال آن وقت بدیشان دادندی.
 بکردار بیش بودندی که بگفتار. هر گز گناهکاران را عقوبت
 نکردندی مگر پس از آنکه خشم ایشان ساکت شده بودی.. »

عمیق بخارائی قریب به نهصد سال پیش در وصف وطن و مردم

وطنش گفته است :

یکی وادی‌ای چون یکی کنج دوزخ

در آن گنده مشتی خسیس و محقر

گروهی چویک مشت عفریت عربان

بکنجی چو گور یهودان خیبر

سلب سایه و سنگ فرش و غذا غم

هنر فتنه و فخر شور و شرف شر

چو نسناس ناکس ، چو نخچیر چیره
 چو یا جوج بی حد، چو ما جوج بی مر
 همه غافل از حکم دین و شریعت
 همه بی خبر از خدا و پیمبر
 چو دیوان بندی همه پیر و برنا
 چو غولان دشتی همه ماده و نر
 بیک پاره نان شوکند دیده زن
 بیک استخوان زن خورد خون شوهر
 همه دیوچهران و دیوانه طبعان
 همه سگ پرستان و گوساله پرور
 بهر زیر سنگی گروهی برهنه
 خزیده بیکدیگر اندر سراسر
 بیک روزه نان جمله درویش لیکن
 بسنگ و سگ و بوق و بچه توانگر

الخ

مربی بزرگ ما شیخ سعدی سخنان بسیار در لزوم وفایده قبول
 عیب گیریهائی که دیگران از ما می کنند دارد و در اینجا تنها بچند بیت
 قناعت میرود که بعضی از آن در سر لوحه این گفتار آمده است :

نصیحت کسی سودمند آیدش

که گفتار سعدی پسند آیدش

ز دشمن شنو سیرت خود که دوست
 هر آنچ از تو آید بچشمش نکوست
 ستایش سرایان نه یار تو اند
 نکوهش کنان دوستدار تواند
 بنزد من آن کس نکو خواه تست
 که گوید فلان چاه در راه تست
 هر آنکس که عیبش نگویند پیش
 هنر داند از جاهلی عیب خویش
 مگو شهد شیرین شکر فایق است
 کسی را که سقمونیا لایق است
 و بال است دادن برنجور قند
 که داروی تلخش بود سودمند
 چه خوش گفت آن مرد دارو فرش
 شفا بایست داروی تلخ نوش



در تغییرات و تحولاتی که مرور ایام در اخلاق اولاد آدم بظهور
 میرساند **پاسکال** حکیم مشهور فرانسوی کلام شگفت انگیزی دارد .
 فرموده است « دزدی و زنای بانوی القربا و قتل فرزندان و پدر و مادر و اعمال
 دیگری از همین قبیل روز و روزگاری در نزد پاره‌ای از مردم و اقوام
 جزو اعمال نیک و افعال ثواب و پسندیده بشمار می‌آمده است . »

نعیم شاعر سده‌ی (اصفهان) متوفی در سال ۱۳۰۴ قمری قطعه

مفصلی دارد که این دو بیت از آن در اینجا نقل می‌گردد .

(هر چند این دارو در حق بسیاری از مردم دنیا صدق میکند و

اختصاص بمردم ایران ندارد) :

خیالشان همه کوتاه و چشمشان همه تنگ

فنونشان همه وهم و شوونشان همه دون

مقال این حکما چیست ، جملگی مشکوک

کلام این جهلا چیست ، سر بسر مظنون

در همین اواخر کتابی خطی بدستم افتاد که در حدود صد سال

پیش برشته تحریر در آمده است و اسم مؤلف و عنوان کتاب درست بدست

نیامده و همینقدر معلوم گردید که مؤلف ایرانی و از اهل علم است و

خود را سیاح می‌خواند و از ظلم و ستم دستگاه حکومت و ملامت‌بان ریاکار

مینالد. وی در حق هموطنان خود سخنان بسیار دارد و از آن جمله است:

« .. این منافقی چنان جبلی بعضی از اهالی این ملک شده که

گوئی طبیعت و طینت ایشان را با همین خلقت سرشته‌اند و حسودی

و عنودی و مزوری و هیزی نیز چهار عناصر و ارکان اربعه این

خصلت هستند و بهمین علت است که این ملت پیوسته مبتلا به

زحمت و ذلت است و درونفر باهم متفق و موافق نیستند و نمیشوند

و از کثرت نفاق و عدم وفاق و اتفاق است که فقیر و ذلیل شده‌اند

چنانکه شش ماه باهم شراکت و رفاقت می‌کنند و شش سال

شغلشان را منحصر بادعا و مرافعه و عداوت مینمایند و رسم رأفت و الفت بکلی از میان برداشته شده و بنای ازیت و آزار همدیگر را گذاشته اند و در حق هم از ظلم و ستم ذره‌ای فروگذار نمی‌کنند.»

مصطفی فاتح در مقدمه کتاب خود «**پنججاه سال نعت ایران**»

در باب مراجعت خود بایران پس از پایان تحصیل و در صدر پیدا کردن کار و شغلی مناسب چنین نوشته است (۱) :

«... اما اندیشه‌های دور و دراز من بیکبار دود شد و بهیوا رفت زیرا وزیر مالیه و منشی مخصوص او و رئیس کارگزینی وزارتخانه و همه اشخاص مربوط دانشنامه و پایان نامه و تحصیلات و معلومات من و نیازمندی کشور را بهیچ انگاشته صاف و پوست کنده گفتند که مقام پیشکاری فارس و اصفهان و یزد برای تو در نظر گرفته شده ولی هر يك ازین پیشکاریها بترتیب بیست هزار و ده هزار و پنج هزار تومان پیشکشی میخواهد، باید این مبلغ را پردازی و بمقر مأموریت بروی و اضعاف مضاعف آنرا وصول کنی و پیشکشهای بیشتری تقدیم‌داری و پیشکاریهای بهتری دریابی تا کم کم بمقام منیع وزارت برسی و اگر استعداد بیشتری بخرج بدهی شاید نخست وزیر هم بشوی. نیازی بده و فیضی ببر و دانشنامه و پایان نامه را در ماوراء مرزهای ایران

۱- این مطالب مربوط است به چهل و چند سال پیش.

بگذار و کیسه زر همراه بیار!»

سپس مؤلف معاون اداره مرکزی شرکت نفت ایران و انگلیس در طهران میشود (۱) و باز درین خصوص چنین مینویسد:

«... من تماس بیشتری با رجال خودمانی پیدا کردم و بتحقیق

دانستم که بیشتر طبقه حاکمه ایران از وزیر و وکیل و نامه-

نگار و رجال و سیاستمداران وغیره وغیره همه از قماش وزیر

دارائی هستند. میهن و دین و وجدان برای آنها پیشیزی ارزش

ندارد. معبود و مقصود آنها زر و زور است و هر کس مقاصد

پلید آنها را تأمین کند بنددوار در خدمتش میایستند و دروغ

و تقلب و ریاکاری، آن هم با سلوب شرقی، سرمایه زندگی

و محصول مکتب فاسد این طبقه میباشد... درین مدت کسانی

را دیدم که در لباس آزادیخواهی دلالی سیاسی میگردند و

اشخاصی را شناختم که حاضر بودند منافع کشور خود را فدای

پول نموده از هیچگونه پستی و فرومایگی روگردان نباشند.»

ابیات ذیل استخراج از اشعار شاعر جوان ما **ارسلان پوریا** و از

کتاب او «**سرود آزادی**» است که در طهران در سال ۱۳۴۰ شمسی

بچاپ رسیده است:

.....»

«.....»

«چو با هم نشینند بر قصه گوئی

زبان می‌گشایند بر خودستائی»

«که آن بی‌گنهر اچسان دل‌دریدم

چگونه زدم آتش اندر سرائی»

«هنرشان همان درد مردم فزودن

بافزارها بند مفصل گشائی»

«ندیدست کس خوی مردم ازیشان

ندارند در دل مگر زشت رائی»

«بمیرند اگر این شکنجه‌پرستان

سرودی سرائیم بر همصدائی»

«که ننگ است بردامن نسل انسان

وجود چنین مردم ناسزائی»

(از قطعه «بمیرند اگر این شکنجه‌پرستان»)

تقی دانش (مستشار اعظم متوفی در ۱۳۲۶ شمسی) در خصوص

بزرگان و اعیان ایرانی گفته است :

«بوقت کار در وزر و وبالند

بگاہ عزل در فکر و خیالند»

«به نصب اندر پی جرّ تنعم

بعزل اندر پی رفع تظلم»

سر آغاز

اکنون میرسیم با نجائی که بینیم بیگانگان در حق ما ایرانیان چه گفته‌اند و چه میگویند. روی پمرفته بد گوئیهایشان بخوبی پهائی که گفته‌اند میچربد و زیاد هم میچربد ولی نباید فراموش کرد که عموماً در تماس با بیگانگان آنچه بر ما بیشتر محسوس میگردد و جلب توجه مینماید عموماً چیزهایی است که با عادات و رسوم و طبع و سلیقه ما مخالف و ناسازگار و ناگوار می‌آید و از اینکه در میان پارهای از عادات و رفتار و کردار و طرز فکر و عمل ما با فرنگیها (چنانکه در قسمت اول همین مقاله با تفصیل بیشتری مذکور افتاده است) تفاوت بسیار است حرفی نیست و لهذا نباید زیاد اسباب تعجب ما گردد که چون با ما آشنا میشوند طرز رفتار ما گاهی با اصطلاح بانها «برمیخورد» و چه بسا بدون آنکه فرصت و مجال و حوصله و حتی گاهی قدرت دقت و تعمق بیشتری داشته باشند در قضاوت زیاد عجله بخرج میدهند و بشتابزدگی در تحت همان تأثرات ابتدائی آنچه را در دل دارند بروی کاغذ می‌آورند. البته اگر ما آدمهای منصف و حقیقت پروری باشیم و بر راستی در صدد اصلاح و تهذیب خود باشیم باید تصدیق نمائیم که مقداری از گفته‌های آنها چندان بی اساس هم نیست و گاهی (ولو بندرت هم باشد) از روی بی غرضی و حتی گاهی از روی خیرخواهی است.



محتاج بتذکر نیست که گذشته از مطالبی که بقلم نکته‌سنج آقای دکتر شادمان در شماره اول بهمن امسال «مسائل ایران» نقل شده است داستان‌سرایان طراز اول ما و پیش از همه شادروان صادق هدایت و شادروان محمد مسعود (دهاتی) و پیش کسوتان دیگر مانند محمد حجازی و علی دشتی و بزرگ و علوی و صادق چوبک و صاحب قلم‌های نامدار ما نیز در کتابهای خود مطالب بسیاری در خصوص اخلاق هموطنان خود نوشته و گوشزد کرده اند که هرچند جمع‌آوری آن خاصه از لحاظ علم اجتماع و تحقیقات روانشناسی و اخلاقی متضمن فواید بسیار است ولی چون محتاج بمطالعه دقیق تمام آثار آنهاست و متأسفانه نقداً اسباب چنین مطالعه دقیق (بهتر است بگویم مرور مکرر آنها چون تصور نمیرود که هیچیک از آثار آنها را نخوانده باشم) برایم مقدور نیست از نقل آن صرف نظر شده است و امید است که جوانان با ذوق و همت و دانش پژوه ما این کار مفید و دلپذیر را از عهده بر آیند.



عقاید و آراء بیگانگان را در حق ما ایرانیان میتوان بچهار قسمت تقسیم نمود از قرار ذیل :

اول : آنچه قدیمیها از یونانیان و رومیان و غیر هم در حق ما گفته‌اند .

دوم : آنچه اشخاص غیر فرنگی از ترك و عرب و تاتار گفته‌اند .

سوم: آنچه فرنگیها در این قرنهای اخیر گفته‌اند.

چهارم: آنچه اشخاصی از خود ما ایرانیان در حق هموطنانمان

گفته‌ایم.

در صفحات بعد از هر يك از این قسمتهای چهار گانه نمونه هائی

نقل میشود:

آراء و عقاید پیگانگان در حق ما ایرانیان

(قسمت اول)

(پاره‌ای از آنچه یونانیان و رومیان و غیرهم در حق ما گفته‌اند)

یونانیان با آنکه با ایرانیان دشمنی داشتند و در جنگ بودند در

حق ایرانیان معاصر خود و بخصوص پادشاهان بزرگ ما سخنان تمجید-

آمیزی دارند که برای اطلاع بدان باید بکتاب مستطاب « یونانیان و

بربرها » تألیف آقای میر مهدی بدیع که ترجمه فارسی آن بقلم آقای

احمد آرام در دست طبع است مراجعه نمود.

(۱)

کلام **هرودوت** ابوالمورخین در باره پارسیان عهد هخامنشیان

معروفتر از آنست که محتاج بتذکر باشد. وی پنج قرن پیش از میلاد

در حق نیاکان نامدار ما گفته است که تربیتی که پارسیان بفرزندان

خود میدادند قبل از همه چیز عبارت بوده است از سه چیز:

اول: راست گفتن.

دوم : سواری براسب .

سوم : تیرانداختن .

-۲-

پلوت شاعر رومی در حدود دو قرن قبل از میلاد مسیح در حق ایرانیان گفته است :

«*Servam Operam Linguam Liberam*»

یعنی « در عمل بنده و اسیرند و در قول و حرف آزاد ».

-۳-

مورخ معروف رومی **آمی بن مارسلین** که در قرن چهارم میلادی میزیسته در کتاب خود ایرانیان را بقرار ذیل توصیف نموده است :

« ایرانیان تقریباً تمام کشیده قامت هستند . رنگشان زیتونی یا تیره است . نگاهشان تیز و شبیه است به نگاه بزغاله . ابرویشان قوسی است و در وسط پیشانی بهم میپیوندند . ریششان مورد مو اظہت مخصوصی است و موهای بلند و مجعدی دارند . بینهایت محتاط و سوء ظنی هستند بطوری که از ترس مسموم شدن و جادو وقتی در خارج از کشور خود در خاک دشمن هستند حتی از میوه درختان هم نمیخورند . عموماً دستبند و گردنبند طلا دارند و با احجار کریمه قیمتی و مخصوصاً مروارید خود را می آریند . مدام شمشیری بکمر دارند و حتی در مجالس میهمانی و جشن نیز آنرا باز نمی کنند . خیلی پرگو و خودستا هستند بسیار

سخت و دژم هستند و چه در موقع کامکاری و چه در اوقات مصیبت همیشه لفظ تهدید و تخویف بر لب دارند . مکار و متکبر و بیرحمند . راه رفتنشان خیلی سنگین و موقر و طبیعی و روان است . بهترین جنگجویان دنیا هستند ولی در کار جنگ خدعه و مهارتشان بیشتر از شجاعتشان است . در جنگ دور را دور یعنی در جنگ با تیر و کمان کسی حریفشان نمیشود . رویهم-رفته با جرئتند و خستگی را باسانی تحمل می کنند . نسبت بغلامان و زبردستان و مردم خرده پا باستبداد رفتار می کنند و خود را مالک و صاحب اختیار جان و مال آنها میدانند . نوکران و گماشتگانشان حق ندارند در حضور آنها لب بسخن بکشایند . درزمینه عیش و نوش و عیاشی و رابطه با زنان هیچ حد و اندازه نمی شناسند . بزرگانشان عمر خود را بسواری و اسلحه بازی و جنگ و شکار و عیش و نوش و نشست و برخاست با زنان میگذرانند .»

(قسمت دوم)

پاره‌های از آنچه اشخاص غیرفرنگی

از ترك و عرب و تاتار درحق ایرانیان گفته‌اند :

-۱-

متنبی شاعر مشهور عرب درحق ما ایرانیان گفته است :

« لا ادب عندهم و لا حسب

و لا عهد لهم و لا ذمم »

« بکل ارض و طئتها امم

ترعی بعد کافها غنم »

« یتخشن الخز حین یلمسه

و کان یری بظفرة القلم »

که ترجمه آن تقریباً ازاینقرار است :

« نه ادب دارند و نه حسب و نه عهد و پیمان سرشان میشود و

نه از بدیهها بیمی دارند . بهر خاکی پا نهادم طوایفی از آنها

را دیدم که مانند گله گوسفند در زیر فرماندهی بندهای بسر

میردند ، بندهای که می توانست با ناخن قلم بتراشد اما همین

که دستش پیوست خز میخورد می گفت خشن است »

-۲-

عجبا که حتی **غازی‌غرای خان تاتار** از دودمان چنگیز نیز که در مملکت قرم (کریمه کنونی در شمال دریای سیاه) سلطنت داشت و در موقع جنگ‌های صفویه با عثمانی به عثمانیها کمک کرد و دستگیر شد و هفت سال تمام در قلعه قهقهه محبوس بود از همان گوشه زندان نظر خود را درباره مملکت ما بدین طرز بیان نموده است :

« تا بوده غم و شادی و حرمان بوده

زینگونه گذشته تا که دوران بوده »

« ما تجربه کردیم که در ملک شما

راحت همه در قلعه و زندان بوده »

-۳-

روشنی بیک از صاحب منصبان ترکیه در سخنرانی که در «کانون مرک» در چهل سال پیش نمود و «یکی مجموعه» مجله ترکی منطبعه استانبول در شماره ۲ اوت ۱۹۲۳ میلادی خود آنرا درج نمود و بعداً در مجله «ایران شهر» منطبعه بران هم در شماره ۷ ربیع الاول ۱۳۴۲ هجری قمری در تحت عنوان «عقیده عثمانیها در باره ایرانیان» نقل گردید مطالب بسیاری درباره ما و مملکت ما گفته که از آن جمله است :

« ملت فارس را بد اخلاقی بنام دین زبون ساخته است .

آخوندها قهارترین و قوی ترین سلاح فارسها شده اند

دخانیات و تریاک و سایر زهرهای خواب آور مردم این مملکت

را بحال يك گله استخوان و « اسكلت » متحرك در آورده است. دخترها در سه سالگی توی چادر چاقچور میروند و در هشت سالگی با مردهای چهل ساله زناشوئی می کنند و پیش از زن شدن از چند شوهر طلاق می گیرند و بالاخره در بیست و بیست و پنج سالگی تریاك می خورند و هلاك می شوند در طهران دو بیست هزار نفوس است و بنا با احصائیات د کترهای خارجی و اطبای مریضخانه های بلدیة در طهران تنها تاسی هزار نفر مبتلای سفلیس هستند و نصف سکنه شهر گرفتار امراض مسریه و امراض ناشی از فحشا می باشند فارسها بسیار دروغگو و دزد هستند . پدر از فرزند و فرزند از پدر و زن از شوهر می دزدد و حتی آن آمریکائی که برای اصلاح مالیه بایران آورده بودند پس از دعوت بآمریکا بيك روزنامه نویس چنین گفته بود : « مملکتی که ده ملیون دزد دارد چگونه می تواند اصلاح بشود ».

(قسمت سوم)

پاره‌های از آنچه فرنگیها در این قرنهای اخیر

در حق ما ایرانیان گفته‌اند

جیمس موریه انگلیسی در کتاب «سیاحت ایران و ارمنستان و آسیای صغیر و استانبول» که ترجمه فرانسوی آن در سال ۱۸۱۳ میلادی در پاریس (در ۳ جلد) بچاپ رسیده است در باب اخلاق ایرانیان یک قرن و نیم پیش ازین (زمان فتحعلی شاه قاجار) چنین می‌نویسد:

«در تمام دنیا مردمی به لاف زنی ایرانیان وجود ندارد. لاف و گزاف اساس وجود ایرانیان است. هیچ ملتی هم مانند ایرانیان منافق نیست و چه بسا همان موقعی که دارند با تو تعارف میکنند که باید از شرشان در حذر باشی. ایرانیان تادلت بخواهد حاضرند بتو قول و وعده بدهند که اگر احیاناً اسبی، مزرعه‌ای، خانه‌ای و یا هر چیز دیگری را در حضورشان تعریف و تمجید نمائی فوراً می‌گویند تعلق بخودتان دارد و عیب دیگری هم که دارند دروغگوئی است که از حد تصور خارج است. یکی از وزرا یکی از اعضای سفارت فرانسه می‌گفت «ما در روز پانصد بار دروغ می‌گوئیم و باوجود این کارمان همیشه خرابست».

همین مؤلف در جای دیگر از همین کتاب چنین گفته است :

« ایرانیان لبریزند از خودپسندی و شاید بتوان گفت که در تمام دنیا مردمی پیدا نشود که باین درجه بشخص خودشان اهمیت بدهند و برای خودشان اهمیت قایل باشند . »

قضاوت **گفته** شاعر و حکیم بزرگ آلمان درباره ایرانیان در مقدمه

کتاب « دیوان شرقی » او از این قرار است :

« این خصلتهای عالی (خصلتهائی که قبلاً در حق شعرای بزرگ ایران شمرده است) تنها تعلق به شعرای این کشور ندارد بلکه میتوان گفت که اصولاً تمام افراد ملت ایران آدمهائی با ذوق و نکته سنج و نکته دان و هوشمندند ذوق و شوری که خلاق واقعی شعر و هنر است در روح این ملت بحداء اعلی وجود دارد. » (۱)

پرفسور براون اشاره بشجاعت ذاتی ایرانیان در « تاریخ ادبیات

ایران » (جلد چهارم ، صفحه ۱۴۱ از ترجمه فارسی) مینویسد :

«... اما از آنجائی که ایرانیان بالفطره شجاع و طالب شنیدن سرگذشت ابطال و قهرمانان هستند توجهی برسالات تاریخی [بقلم مجتهدین بزرگ شیعه از قبیل مجلسی و غیره که برای جلوگیری از مبالغه شدید و غلو کفر آمیز عوام الناس (۲)

۱- بنقل از دیوان شرقی ، ترجمه شجاع الدین شفا ، طهران ۱۳۲۸

ش . صفحه ۳۰ .

۲- در باره وقایع روز عاشورا و شهادت حضرت امام حسین علیه السلام .

زحمتهای کشیده و رسالات ساده عوام فهم بفارسی نوشته‌اند و هموطنان را از حقایق آگاه کردند تا اطلاع از ماوقع منحصر بطلاب زبان عربی یا فقها نباشد [و این وقایع را با آب و تاب بسیار روایت کرده‌اند.]

و همو در جای دیگر همین کتاب (صفحه ۱۴۱) نوشته :

« اشخاصی که از خواندن کتاب « حاجی بابا » تألیف موریه گمراه شد و ایرانیان را کم‌جرات و جبون پنداشته‌اند از حقیقت بس دورند. »

پرفسور براون در کتاب خود « يك سال در میان ایرانیان »

مینویسد :

« شبی که باید فردای آن از طرابوزان حرکت کنیم يك معدن - شناس بلژیکی در مهمانخانه با ما آشنا شد . او از ایران می‌آمد و صحبت‌هایی که راجع بایران میکرد تولید دلسردی مینمود و از جمله میگفت که من در بسیاری از ممالک گردش کرده‌ام و در هر ملتی معایبی یافته‌ام ولی ملتی وجود نداشت که در قبال معایب دارای محاسنی نباشد لیکن در ملت ایران هیچ صفت نیکوئی ندیدم . معدنشناس بلژیکی میگفت که یکی از معایب بزرگ ایرانیها این است که ظاهر و باطن آنها با یکدیگر فرق دارد و در حالی که ظاهراً اظهار خصوصیت میکنند در باطن دشمن انسان هستند و مثلاً ظاهراً میگویند

من دوست صمیمی شما هستم ولی در همان موقع اگر شما فوت کنید کوچکترین تأثیری با آنها دست نمیدهد. میگفت یکی از جمالاتی که خیلی بین ایرانیها معمولست این است که غالباً بجان یکدیگر قسم میخورند و میگویند بجان عزیز شما و یا بمرگ شما و اینطور نشان میدهند که وجود شما برای آنها گرانبهاترین چیزهاست و حال اگر پشت بکنید شروع بید گوئی خواهند کرد و ده عیب برای شما پیدا خواهند نمود و حتی مضایقه ندارند که در غیاب شما بشما ناسزا بگویند.»

-۱-

سیاح دانشمند هلندی موسوم به **کورنی لوبروین** که در سالهای اول قرن ۱۸ میلادی در ایران سیاحت نموده است در کتاب خود بزبان هلندی که «سیاحت از راه مسکوبایران و هند شرقی» نام دارد و ترجمه فرانسوی آن در سال ۱۷۴۵ در پاریس بطبع رسیده است (۱) در وصف بعضی از سلاطین صفوی مینویسد:

«حکومت شاهانه ایران یکی از مستبدترین حکومتهای جهان است. پادشاه در اعمال و افعال خود جز اراده سینه و مشیت شخصی خود هیچگونه اصول و قواعدی را نمیشناسد و شاید تنها در داخله کشور در امور مذهبی اختیارات او اندکی محدود باشد. حیات و ممات و دارائی تمام اهل مملکت بدون استثنا کاملاً

۱- اصل هلندی کتاب در سال ۱۷۱۱ در دو جلد بچاپ رسیده است.

در ید قدرت اوست . پادشاه در حر مسرای همایونی بدنیا می آید
 و در میان همان چهار دیواری بزرگ میشود و مانند گیاهی که
 از نور و حرارت آفتاب محروم باشد هیچگونه تعلیم و تربیتی
 که در خور پادشاهان باشد نمی یابد و از دنیا و مافیها بالمره
 بی خبر میماند . همین که بسن و سالی رسید او را بخواجهای
 میسپارند که با اسم « لاله باشی » مربی و معلم او میگردد و
 خواندن و نوشتن را باو میآموزد و سائل دینی را باو یاد میدهد
 و ضمناً کرامات و معجزات پیغمبر اسلام را نیز برای او حکایت
 مینماید و تا بحد افراط کینه و بغض او را بر ضد تر کهای سنی
 مذهب بر میانگیزاند و باو چنین میفهماند که دشمنی با این
 قوم در حقیقت طاعت پروردگار است . جای تأسف است که
 ابداً علم تاریخ و علم سیاست را باین شاهزادگان نمیآموزند و
 گوش آنها را با کلمات تقوی و پرهیز آشنا نمی سازند و بلکه
 بمنظور اینکه فرصتی برای تفکر و تعمق در امور وقضایا پیدا
 نکند از همان سن جوانی او را در میان زنان میاندازند و
 دروازه های عیش و نوش و هوی و هوس را بروی او میگشایند و
 و باین هم اکتفا نکرده او را بخوردن تریاک و نوشیدن کو کنار
 معتاد میسازند و حتی کو کنار را با عنبر و ادویه دیگر مخلوط
 میکنند که نشئه آن زیاد تر شود و بر قوه باه بیفزاید . استعمال
 این مکيفات و مخدرات کم کم موجب سستی و رخوت کامل

میگردد بطوری که پنداری اشخاصی که بدان معتادند ازین عالم یکسره بدرند .

« زندگی شاهزادگان صفوی بهمین منوال میگذرد تا روزی که شاه بمیرد و نوبت سلطنت بآنها برسد . آنوقت آنها را از حرمسرا بیرون میآورند و بر تخت سلطنت می نشانند و در تمام دربار در مقابل آنها بخاک میافتند و اطاعت و انقیاد خود را عرضه میدارد . شاه جوان در ابتدا مانند آدمی که هنوز درست از خواب بیدار نشده است مدتی مات و متحیر و گیج است ولی رفته رفته بخود میآید و چشم میگشاید و بنای سلطنت رامیگذارد اطرافیان او هم ابداً در صدد نیستند که او را برای صلاح هدایت نمایند بلکه تمام همشان را مصروف میدارند که شاه جوان را خوش آید و خودشان را در نظر او عزیز نمایند . از طرف دیگر سعی دارند که حتی المقدور پادشاه از اوضاع واقعی مملکت بی خبر بماند و بکارهای سلطنت نپردازد و حتی وزیر بزرگ که او را اعتماد الدوله میخوانند هر وقت مطلبی داشته باشد منتظر میشود تا شاه قلیان بدست سر کیف و حال باشد ، آنگاه قربان ، قربان گویان مطلب خود را که اغلب مربوط بمنافع شخصی او و یا دوستان و کسان و بستگان اوست باسم مصالح عالیة کشور بعرض میرساند و بزور چاپلوسی کار خود را ازپیش میبرد . »

این تفصیل دربارهٔ دربار سلاطین صفوی مفصل و آموزنده است ولی برای پرهیز از اطناب در اینجا بهمین اندازه قناعت میرود.

-۲-

شاددن سیاح فرانسوی بسیار مشهور که در عهد صفویه مکرر بایران مسافرت نموده و سالها در مملکت ما اقامت داشته و سیاحت نامهٔ او در ایران دارای شهرت بسیار است و باغلب زبانها ترجمه شده است در باب اخلاق هموطنان ما چنین نوشته است :

«ایرانیان بیش از همه چیز دلشان میخواهد زندگی کنند و خوش باشند. آن سلاحشوری سابق را از دست داده اند و تنها چیزی که از دنیا میفهمند عیش است و نوش و هیچ باور ندارند که عیش و عشرت و نشاط را در حرکت و تکاپو و در کارهای خطرناک و پر زحمت هم میتوان بدست آورد. ازین گذشته ایرانیان بسیار مخفی کار و متقلب و بزرگترین متملقین عالم هستند و در دنائت و وقاحت هم بی همتا میباشند. بغایت دروغگو هستند و کارشان همه پر گوئی و قسم و آیه است و برای اندک نفعی حاضرند بدروغ شهادت بدهند. وقتی از کسی پولی یا چیزی قرض میگیرند پس نمیدهند و بمحض اینکه دستشان برسد خودی و بیگانه را فریب میدهند و با او بدغل معامله مینمایند. در خدمتگزاری عاری از صداقت هستند و در معاملات درستی نمیفهمند و چنان در خدعه و فریب مهارت دارند که مجال است انسان بدامشان نیفتد.»

-۳-

ولتر نویسنده دانشمند معروف فرانسوی در باره مشرق زمینی‌ها که ما ایرانیان نیز از آنجمله هستیم چنین گفته است :

« مشرق زمینی‌ها تقریباً همه بنده و غلام بوده‌اند و از خصایص بندگی و بردگی یکی هم این است که در همه چیز با عراق و مبالغه سخن میرانند و بهمین ملاحظه علم بیان و فن فصاحت آسیائی مهیب و وحشتناک بود . »

-۴-

شاهزاده روسی الکسی سولتیکوف که صد سال پیش در ایران مسافرتی کرده در کتاب سیاحت نامه خود در باب ما ایرانیان چنین نوشته است :

« درستی صفتی است که در ایران وجود ندارد و همین خود کافی است که این مملکت در نظر خارجیان نفرت انگیز بیاید دروغ بطوری در عادات و رسوم این طبقه [طبقه نوکر و کاسب و دکاندار] از مردم ایران (و میتوان گفت تمام طبقات) ریشه دوانیده است که اگر احیاناً يك نفر از آنها رفتاری بدرستی بنماید و یا بقول و وعده خود وفا نماید چنان است که گوئی مشکل‌ترین کار دنیا را انجام داده است و رسماً از شما جایزه و پاداش و انعام توقع دارد . »

-۵-

دانشمند معروف انگلیسی ژ. راولینسون در کتاب معروف خود « سلطنتهای پنج گانه بزرگ عالم مشرق زمین » در باره ایرانیان قدیم گفته است :

« ایرانیان قدیم ابداً کمکی بترقی علم و دانش ننموده اند . روح و قریحه این قوم هیچوقت با تحقیقاتی که مستلزم صبر و حوصله باشد با تجسسات و تتبعات و کاوشهای پر زحمتی که مایه ترقیات علمی است میانه نداشته است . ایرانیان که طبعاً مردمی سبک و جلف و بازیگوش و زیاد تند و هوسران هستند برای اینگونه کارها ساخته نشده اند و بصدافت طبع این نوع کارهای علمی را به بابلیهای پرحوصله و پرکار و به یونانیان صاحبفکر و فاضل واگذار میکردند چنانکه دارالعلمهای مشهوری مانند دارالعلمهای الرها و بورسیا و ملیطوس با آنکه هر سه در قلمرو خاک ایران و مرکز علم و مقصد دانشمندان جهان بود خود ایران را جذب نمیساخت و نه تنها اسباب تحریض بفضل و کمال نگردید بلکه مورد توجه آنها نیز بهیچوجه قرار نگرفت . ایرانیان از آغاز تا پایان سلطنت و عظمتشان ابداً التفاتی به تحصیلات علمی نداشتند و تصور مینمودند که برای ثبوت اقتدار معنوی خود همانا نشان دادن کاخ شوش و قصرهای

نخت جمشید و دستگاه عظیم سلطنت و جهان‌داری آنها کافی خواهد بود.»

-۶-

سرجان ملکم که ذکر او در آغاز این گفتار آمده است در کتاب معروف خود «تاریخ ایران» درباره استملاک ایران چنین نوشته است:

«وسایلی را که ملت ایران برای استقامت در مقابل تجاوزات بیگانگان دارد نباید حقیر شمرد. این وسایل اغلب موانع طبیعی است که برای ازمیان برداشتن آن مدت زیاد و تغییرات و تبدیلات عمده لازم است. پیش از آنکه قسمت بزرگی از ساکنین این مرز و بوم را بتوان مطیع و منقاد ساخت باید اول آنها را با تمدن آشنا ساخت و الا نه خاک این سرزمین و نه محصولات آن بدان میارزد که کسی در صدد استملاک و تصرف آن برآید. هر دولت اروپائی که در صدد تسخیر ایران برآید نظر باوضاع داخلی این مملکت و در اثر روابط طبیعی و مناسبات جاریه‌ای که بین دولت با وحشی‌ترین و جنگ‌جوترین ملت‌های آسیا بوجود خواهد آمد خود را بزودی با اوضاعی بس وخیم مواجه خواهد دید و عجب آنکه این وخامت و اشکال در آن روزی که همه تصور خواهند نمود که کارها فیصله و انجام یافته است بیشتر از روز اول خواهد بود.»

ملکم این عقیده را در همان کتاب «تاریخ ایران» خود بیان کرده

است و معلوم است که در آن تاریخ هنوز معادن نفت ایران مکشوف نگردیده بوده است.

-۷-

از جمله اروپائیهای بسیار معدودی که مشهور است ایران و ایرانیان را خوب شناخته‌اند. **گوبینو** دیپلمات و دانشمند مشهور فرانسوی است که دو بار در ایران مأموریت سیاسی داشته (مرتبه اول سه سال از ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۸ میلادی و مرتبه دوم یکسال از ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۲ م.) و دارای تصانیفی چند در باره مملکت ما میباشد. وی در کتاب خود موسوم به « سه سال در ایران » عقایدی در باب ما ایرانیان نوشتند که از آن جمله است :

« ایرانیها تمام آنچه را عربها از فهم آن عاجزند میفهمند و هوش آنان هر معنائی را درمییابد. چیزی که هست فهم و شعور ایرانیها استوار نیست و قوه تعقلشان اندکست ولی آنچه چیزی که بیشتر از همه چیز ایرانیان فاقد آن هستند وجدان است.»

در جای دیگر میگوید :

« زندگانی مردم این مملکت عبارت است سر تا پا از یک رشته توطئه و یک سلسله پشت هم اندازی. فکر و ذکر هر ایرانی فقط متوجه این است که کاری را که وظیفه اوست انجام ندهد ارباب مواجب گماشته خود را نمیدهد و نوکرها تا بتوانند ارباب خود را سرو کیسه میکنند. دولت یا اصلا حقوق به

مستخدمین خود نمیدهد و یا وقتی هم میدهد کاغذ و سند میسپارد
 و مستخدمین هم تمام سعی و کوششان در راه دزدیدن مال دولت و
 اختلاس است. از بالا گرفته تا پائین در تمام مدارج و طبقات این
 ملت جز حقه بازی و کلاه برداری بی حد و حصر و بدبختانه
 علاج ناپذیر چیز دیگری دیده نمیشود و عجیب آنکه این
 اوضاع دلپسند آنان است و تمام افراد ناس هر کس بسهم خود
 از آن بهر مند و برخوردار است و این شیوه کار و طرز زندگی
 رو بهمرفته از زحمت آنان می‌کاهد و برای آسایش و بیکاری و
 بیعاری میدان فراخی برای آنها فراهم می‌سازد و رفته رفته این
 سبک زندگی برای آنها حکم بازی و سرگرمی پر تفریح و
 تفریحی را پیدا میکند که احدی حاضر نیست باین آسایشها از
 آن دست بردارد.»



و نیز او نوشته است :

« محال است که انسان يك ربع ساعت با يك نفر ایرانی صحبت
 بدارد (آن ایرانی هر که میخواهد باشد و آن صحبت در هر
 موضوع و مقوله‌ای باشد) بدون آنکه اصطلاحاتی ازین قبیل
 بگوش برسد : ماشاء الله ، انشاء الله ، استغفر الله ، سبحان الله ،
 الحمد لله و عبارات دیگری از همین نوع و اگر عده مستمعین
 بیشتر از يك نفر باشد شخص متکلم در موقع ادای این جملات

که همه دال بر تدین و خداپرستی و پارسائی اوست این عبارتها را با آب و تاب تمام و قرائت مالا کلام بشیوه مؤمنین و ابرار و اختیار از بیخ گلو و بن دماغ تلفظ مینماید ولی در همین حال حقیقتی است غیر قابل انکار و بالاتر دید که از بین بیست نفر ایرانی که همه بهمین شیوه ورع فروشی نموده تقدس بخرج میدهند و جانماز آب میکشند يك نفرشان صادق نیست و واقعاً جای تعجب است که چگونه افراد ملتی بدین درجه گرفتار بالای عام دورویی و نفاق و تزویر باشند در صورتی که احدی هم فریب آنرا نمیخورد ولو در ظاهر همه بیکدیگر نان قرض داده بله ، بله بهم تحویل بدهند .



همین گو بینو در کتاب معروف خود موسوم به « ادیان و فلسفه های آسیای مرکزی » در باره جوانان ایرانی که در اروپا تحصیل میکنند چنین نظر داده است .

در جای دیگر کتابش میخوانیم :

« حسینقلی آقا جوانی است ایرانی که در مدرسه نظامی سن سیر در فرانسه درس خوانده و دشمن عرب و عاشق دین زرتشت است و معتقد است که باید لغات عربی را از زبان فارسی بیرون کرد

وازش خودش زبانی من در آوردی میسازد و بهمان شیوه **دلیل (۱)** چیز مینویسد . وی فردی استثنائی نیست بلکه کلیه ایرانیهائی که از اروپا برگشته‌اند حتی آنهائی که در آنجا تربیت و تعلیم یافتند آنچه را از ما آموخته‌اند و یا خود دیده و سنجیده‌اند بوضعی خاص و طرزى عجیب فهمیده و در یافته‌اند که ابدأ ربطی باطریقه ما ندارد و عقیده و نظر آنها هر چند ضمناً تغییر کلی هم پذیرفته باشد لکن بهیچ وجه در طریقه اروپائی سیر نکرده است .»

همین **گوبینو** دانشمند معروف فرانسوی در کتاب خود که «سه سال در ایران» نام دارد و آقای ذبیح‌الله منصورى آنرا بفارسی ترجمه نموده و به شماره ۲۱ از نشریات روزنامه کوشش بچاپ رسیده است درباره اخلاق ایرانیان مطالب بسیار دارد و از آن جمله مینویسد :

« برای چه ایرانی اینقدر ریا کار شده و چرا تا این اندازه در تقدس و اظهار زهد غلو مینماید و حال آنکه باطناً اینقدرها مؤمن نیست و بچه سبب غالب این مردم حرفی را که میزنند غیر از آنست که در حقیقت فکر میکنند و بقول خودشان زبانشان در گرو دل دگر است»

۱ - **دلیل** (بکسر دال) شاعری است از شعرای فرانسه که خیلی

بافاظ میپرداخته و اشعار او بی‌شبهت باشعار بعضی از شعرای لفظ پرور و

لفظ پرداز خودمان نیست .

هر مذهبی که وارد ایران شود به دوروئی وشك و تردید جبلی ایرانیان برخورد خواهد کرد . ایرانی ملتی است که از چند هزار سال قبل از این باصدا مذهب مختلف بکنار آمده است و خصوصاً مسأله مذاهب پنهانی بطوری این ملت را شك و دو رنگ و بوقلمون صفت بار آورده است که محال است شخصی بتواند بگفته آنها اعتماد نماید زیرا هر چه میگویند غیر از آنست که فکر میکنند و آنچه فکر میکنند غیر از گفتار آنهاست .

-۸-

سرجان ماسدونال انگلیسی در باب اخلاق ایرانیان بدینقرار

اظہار نظر نموده است :

« ایرانیان چنانکه مشهور است نژادی خوش سیما و مردمانی مهماننواز میباشند و در مقابل مصائب بردباری و نسبت به بیگانگان مهربان هستند و در رفتار و کردار بینهایت مؤدب و ملایمند و حرکات و سکنتاشان دلپذیر است . گفتارشان گیرنده و دلفریب و مصاحبتهشان گوارا و دلپذیر است و لکن در عوض فاقد بسیاری از صفات پسندیده اند چنانکه در تمام فنون مکر و حیل و دوروئی و ریاکاری ماهرند و نسبت بزیردستان شقی و غدار و در مقابل زبردستان افتاده و فروتن میباشند . ازین گذشته مردمی هستند بیرحم و کینه خواه و حریص ، فاقد

ایمان و محروم از صفات قدرشناسی و شرافتمندی .»

-۹-

هانری مارتین نام از کشیشان انگلیسی که بقصد ترجمه انجیل و تورات بفارسی در سال ۱۸۱۱ میلادی بایران آمده و ده ماه در شیراز اقامت داشته (۱) در کتاب شرح زندگانی خود در باب ایرانیان مینویسد :

« این ملت بیچاره از ظلم و استبداد حکومت خود که هیچ چیز قادر نیست که جلو ظلم و اجحافش را بگیرد و یا حتی تخفیف بدهد فریادش بلند است . زهی اروپای سعادت‌مند و زهی سعادت فرزندان جافت . ملت‌های اروپائی چقدر نسبت باین ملت ایران سر بلند بنظر میرسند و با اینهمه ایرانیان مردم با هوش و دل‌زنده‌ای هستند و استعداد دارند که بزرگترین و قادرترین ملت مشرق‌زمین باشند و تنها چیزی که کم دارند همانا يك حکومت خوب و صالح است و مذهب مسیح .»

☆☆☆

همین شخص در مورد صحبت از عبور شاه از خاک رعایا در ایران چنین نوشته است :

« در تمام طول راه هر جا که شاه عبور کند مردم و رعایا ازین

۱- ترجمه انجیل را بدستیاری میرزا سید علی نام (شوهر خواهر جعفر قلی خان) با تمام رسانید و بوسیله سفیر انگلستان سراوزلی به فتعلی-شاه تقدیم نمود و بعدها این ترجمه فارسی در پترزبورغ بچاپ رسید .

قضیه چنان هراسناك و متوحشند که گوئی مصیبت آسمانی بر آنها نازل شده است . طاعون و امراض وقحطی درمقابل بلا و مصایبی که از طرف ملازمان شاه بالنسبه بمردم وارد میگردد چیز کمی است که در حساب نمیآید .

-۱۰-

جیمس موریه مؤلف کتاب مشهور « سرگذشت حاجی بابای اصفهانی » هم درین کتاب و هم در « سیاحت نامد » های خود در ایران مطالب بسیاری درباره اخلاق ما نوشته است و شاید هیچکس مانند او داد سخن را در این باب نداده باشد و خود او نیز در مقدمه « حاجی بابا » میگوید حالا ایرانیها خواهند گفت که « این فرنگی تو كوك ما رفته است . ما درینجا دو قطعه از قضاوتهای او را میآوریم که در یکی حقیقه « تو كوك ما » رفته است و در دیگری تمجید از استعداد ما نموده است . اما آنچه در مذمت ما گفته :

« یاران ، بایرانیان دل مبندید که وفا ندارند و آدم را بدام میاندازند . هر قدر بعمارت ایشان بکوشی بخرابی تو میکوشند . دروغ ناخوشی ملی و عیب فطری ایشان است و قسم شاهد بزرگ این معنی . قسمهای ایشان را ببینید ، سخن راست را چه احتیاج بقسم است . بجان تو ، بجان خودم ، بمرگ اولادم ، بروح پدر و مادرم ، بشاه ، بجنه شاه ، بدمرگ تو ، بریش تو ، بسبیل تو ، بسلام و علیک ، بنان و نمک ، بد پیغمبر ، باجداد طاهرین پیغمبر ،

بقبله ، بقرآن ، به حسن ، به حسین ، بچهارده معصوم ، بدوازده امام ، از اصطلاحات سوگند ایشان است ، خلاصه آنکه در روح و جان مرده وزنده گرفته تا بسر و چشم مقدس و ریش و سبیل مبارك و دندان شکسته و بازوی بریده تا با آتش و چراغ و آب حمام ، همه را مایه میگذارند تا دروغ خود را بکرسی بنشانند . این دروغها را باور نکنید . « از « حاجی بابا (۱) » همین موریه در مدح و ستایش ایرانیان در « سیاحت نامه دوم خود در ایران چنین نوشته است :

۱- در اینجا شاید بی مناسبت نباشد که تذکر بدهم که ترجمه این کتاب را به شیخ احمد روحی کرمانی شهید راه آزادی نسبت داده اند ولی در حقیقت (چنانکه اکنون اسناد بسیار محکم در دست من موجود است) مترجم میرزا حبیب اصفهانی بوده است و همچنین برای من مسلم است که نویسنده کتاب هم همان جیمس موریه انگلیسی است و کس دیگری نیست و خیلی متأسفم که پس از تنقیح و تجدید نظری که مدت چندماه در ترجمه فارسی آن بعمل آوردم و تمام کتاب را بخط خودم نوشتم و برای یکی از مؤسسات نشر کتاب بطهران فرستادم هنوز بچاپ نرسیده است و بسیار تعجب نمودم وقتی یکی از مجله های مصور طهران ایرادهای سخت ناحق بر این کتاب و بر من که در صد طبع آن بودم و بر اداره ای که خیال چاپ آنرا داشت وارد ساخت . با اینهمه امیدوارم که بطبع آن کامیاب گردم . نباید فراموش نمود که معروف است که در تمام ادبیات دنیا سه کتاب نوشته شده است که در نشان دادن اخلاق اقوام بهترین کتابهاست یکی « هزار و یکشب » دوم « ژیل بلاس » سوم همین کتاب « حاجی بابا » . از قضا کتاب « ژیل بلاس » را نیز بموجب اسناد متقنی که در نزد من موجود است همین میرزا حبیب اصفهانی ترجمه کرده بوده است .

« استعداد ایرانیان در اخذ و قبول عادات و رسوم و طرز فکر و اندیشه سایر ملل و سهولتی که در تقلید و اقتضای اقوام دیگر دارند عقیده کسانی را تأیید مینماید که میگویند اگر ایرانیها مثل ترکها با اروپا نزدیکتر بودند و روابط و مناسباتی را که ترکها با فرنگیها دارند میداشتند بلاشک بزودی در فنون جنگ و صلح با اروپائیان برابر وهم ترازو میشدند و بالنتیجه در زمینه سیاست اروپا دارای مقام و اهمیت بیشتر میگرددند (۱) همین شخص در کتاب دومین سیاحت خود با ایران روزی که در سال ۱۸۱۶ میلادی دارد از خاک ایران بیرون میرود چنین نوشته است :

« در ایران هیچ چیز اسباب دل بستگی و علاقه نمیشود چون که مردم باستانی عدّه معدوی دو رو و مذبذب هستند و خاک ایران هم خشک است و از هر نوع مرض زمین و زمان را پر کرده است. برای چون ما اشخاصی که در اینجا از هر ملت متمدنی هزاران کیلومتر دور افتادیم و بندرت از دوستانمان پیامی میرسد و بهیچوجه اسباب تفریح و تفنن و نشست و برخاستی نداریم واقعاً زندگانی در ایران حکم یک نوع طرد و تبعید بلدی را دارد و در این لحظه که من از خاک ایران بیرون میروم فقط تأثر و غصه‌ای که دارم بحال رفقا و همقطارهایی است که پس

۱ - متأسفانه سیاحت نامه اول و سیاحت نامه دوم موریه ظاهراً هنوز بقارسی ترجمه نشده است و این در صورتی است که هر دو در سال ۱۸۱۸ میلادی بفرانسه ترجمه شده و به طبع رسیده است .

از من باز باید در این مملکت بمانند و این نیز خود برغم و
تأثر من میافزاید.»

-۱۱-

سر ه. پوتینگر نوشته است :

در میان خودی ایرانیان باهمردیف و همشان خویش مهربان
و مؤدبند ولی در مقابل برتر از خود خاضع و متواضع و نسبت
بزیردستان زورگو و متکبرند . تمام طبقات وقتی که مورد
مناسبتی پیدا شود متساویاً خسیس و فرومایه و نادرستند و نیز
از تفتین و جاسوسی در استفاده از آنچه خودشان استعداد فوق -
العاده میخوانند ابا ندارند ، دروغ را در صورتی که موجب
تسهیل انجام منظورشان باشد نه فقط مجاز بلکه خیلی هم بجا
میدانند . از حسن نیت و بلند نظری و حقیقت شناسی تماماً بیگانه اند .
در پایان این گفتار راجع باخلاق ایرانی بدون هیچگونه بیم
انکار در اثر مشاهدات شخصی خودم اضافه میکنم که بنظر من
ایرانی در حال حاضر منشأ هر نوع جور و شقاوت و زبونی و
بیدادگری و بزور تصرف مال غیر میباشد و مایه ننگی است که
طبیعت بشری را آلوده ساخته و در هیچ دوره و در میان هیچ
ملتی مانند آن دیده نشده است (۱) .»

۱- بنقل از کتاب «تاریخ ایران و دوره قاجاریه» تألیف گرناتسون
ترجمه فارسی، صفحه ۱۳ (حاشیه).

-۱۲-

دانشمند و عالم علم اجتماعی فرانسوی نسبتاً معروف گوستاو لوبون در کتاب « تمدنات قدیمی خود در باره ایرانیان چنین آورده است :

« اهمیت ایرانیان در تاریخ سیاست دنیا خیلی بزرگ بوده است ولی برعکس در تاریخ تمدن خیلی خرد بوده است . در مدت دو قرن که ایرانیان قدیم بر قسمت مهمی از دنیا سلطنت داشتند شاهنشاهی فوق العاده با عظمتی بوجود آوردند ولی در علوم و فنون و صنایع و ادبیات ابداً چیزی ایجاد نکردند و بگنجینه علوم و معرفتی که از طرف اقوام دیگری که ایرانیان جای آنها را گرفته بودند چیزی نیفزودند... ایرانیان خالق نبودند بلکه تنها رواج دهنده تمدن بودند و ازینقرار از لحاظ ایجاد تمدن اهمیت آنها بسیار کم بوده است و سهم آنها در آنچه سرمایه ترقیات بشر را تشکیل میدهد خیلی ناقابل بوده است.»

-۱۳-

يك نفر انگلیسی زمانی که در طهران میدان مشق را میساخته اند در آنجا بوده و نوشته است :

« ایرانیها مردمان عجیبی هستند، توپ ندارند و توپخانه ساخته اند و قشون ندارند و میدان مشقی ساخته اند که بزرگترین میدان مشقهای دنیا است.»

-۱۴-

تئودور نولدکه از مستشرقین بسیار نامی آلمان که شاید بتوان
 او را زنده کننده تاریخ سلطنت ساسانیان خواند زیاد معتقد با خلاق ایرانیان
 قدیم نبوده است و از آن جمله در کتاب «تاریخ سلطنت مادها و هخامنشیان»
 چنین نوشته است :

« وفا هیچگاه از صفات بارزۀ ایرانیان نبوده است .»



و در «تاریخ ساسانیان» خود (بر اساس تاریخ طبری) میگوید :
 « ایرانیان که از قدیم الایام الی زمان ما آنهمه به مبالغه از
 راستگوئی سخن گفته‌اند و آنرا ستوده‌اند و از دروغگوئی
 بیدی و زشتی یاد کرده‌اند در حقیقت چندان علاقه‌ای بدان
 نداشته و ندارند (۱) .»

در جای دیگر همین کتاب (متن آلمانی ، صفحه ۴۴۳) بالصراحه
 از خودستائی و خودبینی ایرانیان سخن رانده است .
 همین نولدکه در موقع صحبت از انوشیروان و عنوان «عادل» که
 ایرانیان باو داده بودند میگوید :

۱- بخاطر دارم که یکنفر از دوستان ایرانی هم معتقد بود که اگر
 ایرانیان قدیم آنهمه از دروغ نمیترسیدند و دروغ در میان آنها زیاد شایع
 نبود آنهمه در هر موقع و در هر کتیبه در مذمت و نکوهش دروغ سخن نمیراندند
 باید گفت خدا بخواهد که این نظر بی‌اساس و مبنی بر جهالت باشد .

« ولی طبعاً باید دانست که مفهوم عدالت وقتی نسبت آنرا به يك پادشاه مستبد ایرانی میدهند عدالتی است که ماهیت آن مورد تغییر و تبدیل بسیار مخصوصی واقع گردیده است .
 (تاریخ ساسانیان ، متن ، آلمانی ، حاشیه ۳ در صفحه ۱۶۱).
 از جمله کسانی که در باب اخلاق ما ایرانیان سخنانی دارند و از لحاظ تاریخ هم زیاد قدیمی نیست **رابرت گرنث واتسن** انگلیسی است که درست صد سال پیش در سنه ۱۸۶۵ کتاب خود را موسوم به «تاریخ ایران در دوره قاجاریه» نوشته و آقای وحید مازندرانی هم آنرا بفارسی ترجمه نموده است . درین کتاب چه از قول مؤلف و چه از قول اشخاص دیگری داوریهائی درباره ما ایرانیان شده است که اکنون قسمتی از آنها در اینجا نقل میشود .

در باره صفات درباریان از زبان سرجان ملکم معروف مؤلف «تاریخ ایران» مینویسد که «صفات اتباع شاه در آن وضعی که از زمان آیین مادها و پارسیان باستان بوده تفاوتی حاصل نشده است.» (صفحه ۳-۴)
 سپس خود مؤلف در خصوص ایرانیان چنین مینویسد :

«... شاید صفت بارز ایرانیان آن نوع وطن پرستی نیست که در میان اروپائیان هست . يك فرد ایرانی شاید کمتر از هر فرد دیگری در روی زمین حاضر است در راه منافع کشور خود قدمی بردارد و وقتی او در فکر صلاح وطن خویش است که البته هیچگاه و بهیچوجه با منافع شخص او قابل قیاس نیست

و باز در دلش میپندارد که در دنیا کشوری که شایسته مقایسه با ایران باشد وجود ندارد . بنظر من اگر اکثر ایرانیان محکوم به تبعید ابدی بشوند و بآنها اخطار شود که اگر باز پای بخاک اجدادی خود بگذارند سر نوشت مرگ خواهند داشت مانند شیمه (۱) نخواهند توانست از کثرت علاقه بتجدید دیدار وطن عزیز از بازگشت خودداری کنند و علاقه آنان بسرزمین نیاکان خویش نظیر دل‌بستگی اخلاف یهود است به بیت المقدس» (صفحات ۷ و ۸) .

مؤلف دنباله سخن را در خصوص اخلاق ایرانیان بدین سان آورده است :

«از طرز سخنان ایرانیان در کشورهای دیگر راجع بوطنشان شنونده گمان میکند که ایران دلپذیرترین منطقه سراسر جهان است و هوای آن ، آب آن ، میوه‌های آن ، خانه های آن ، باغهای آن ، اسبهای آن ، شکار گاههای آن ، مناظر آن ، زنان آن ، همه موضوع مبالغه آمیزترین تحسین از ناحیه ایرانیان متیم هندوستان و اروپاست . ایرانیان در میان آثار بارزشکوه

۱- Shimei . متأسفانه مترجم توضیحی در باب این کلمه نداده است و بر بنده نیز با وجود مراجعه بچند کتاب لغت معنی آن معلوم نگردید و جای تأسف است که مترجم تنها بتکرار لفظ قناعت نموده است و التفاتی نداشته است که خواننده آنرا بفهمد یا نفهمد .

و جلال اروپائی لاف میزنند که سرزمین کشور او از هر جهت عالی تر است و در بین اروپائیان و در عین خوشگذرانی آرزو میکنند روزی باز از سرچشمه شراب شیراز بنوشند و بانگ غزلهای حافظ گوششان را نوازش دهد. « (صفحه ۸) »

و باز در همین باب در جای دیگر :

« ایرانیان تقریباً از هر تیره و طبقه‌ای که نام برده‌ام (۱) مرده‌ی سالم و نیرومند میباشند و شاید دلیل عمده کمی نسبی امراض مزمن یا ارثی در میان سکنه بالغ آنها اصلاً ناشی از این حقیقت باشد که تمام کودکان در ایران از دوران طفولیت در معرض زندگی چنان سختی قرار میگیرند که افراد نحیف و علیل از بین میروند و این روش باندازه‌ای مؤثر است که گوئی آئین اسپارتی که بر طبق آن تمام اطفال ضعیف امکان رشد و زندگی نداشتند در میان ایرانیان هنوز جاری باشد. « (صفحه ۱۱) »

و باز در جای دیگر چنین آمده است :

« قسمت اعظم ایرانیان از نوعی تربیت برخوردار هستند . . . نادان و معتقد بخرافات بار می‌آیند و قسمت اعظمشان اعتقاد به محمد و علی و حسین دارند و به پیشگوئی غیب گویان و ستاره شناسان ساعت سعد و نحس و چشم بد و بعلم غیب که از دوره مغربا بجا مانده است پابند میباشند . ایرانیها بطور کلی باهوشند

۱- شهر نشین و روستاییان و چادر نشینها مقصود است .

اما هوش آنها غالباً توأم با نادری و فقدان استقامت اخلاقی است. جوانان در میان ایرانیان قدیم چنانکه بما گفته‌اند اسب سواری و راستگوئی و تیراندازی یاد می‌گرفتند. چیز عمده‌ای که در فرزندان اخلاف آنها اثر بزرگی باقی گذاشته بنظر میرسد همان باشد که باطفال اسپارتی یاد میدادند که هیچوقت حاضر نشوند در صورت دروغگوئی رازشان فاش گردد. این درس را ایرانیان واقعاً از ته دل آموخته‌اند چون هیچ کاری سخت‌تر ازین نیست که يك ایرانی را برای دروغی که گفته است وادار به اعتراف کرد و هیچ چیزی نادرتر از آن نیست که انسان حقیقت ساده‌امری را از زبان یکی از افراد آن کشور بشنود.» (صفحه ۱۲).

ولی باز همو دربارهٔ صفات خوب و پسندیدهٔ ایرانیان میگوید:

« بنظر نمیرسد که اخلاق ایرانی بطور کلی در میان اروپائیان تأثیر مطلوبی بخشیده باشد ولی همانطور که اخلاق صحیح هیچ ملتی بی نقص نیست هیچ قومی را هم نمیتوان گفت که اخلاقی بکلی مذموم دارد. بسیاری از صفات پسندیده در ردیف بدیها و عیبهای که سرزمین ایران را بدنام کرده است دیده میشود. مردم ایران بطور کلی صبورند و حکومت بر آنها آسانست. طبقات فقیر خیلی قانع و باادبند. توانگران به هموطنان گرسنه خود نان می‌رسانند. پدرهای خانواده قاعدهٔ

برای همه بازماندگان خود خواه حرامزاده یا حلالزاده (۱) باشند ما ترك متناسب فراهم میگذارند. همه طبقات حس وفاداری نسبت بساطان قانونی خود دارند و رفتار مردها نسبت بیکدیگر قرین خوش ذاتی و ادب و احترامست» (صفحه ۱۳ و ۱۴).

ولی بدبختانه در دنباله همین مطلب میگوید :

« ولی از طرف دیگر انسان نمیتواند در میان ایرانیان زندگی کند و متوجه نشود که آنها فاقد صفات بسیاری میباشند که زندگانی را نیک مطلوب میسازد و چه عادات و معایبی دارند که در سرزمینهای دیگر مایه عار بشریت است . اگر لطفی در وجود حقیقت و درستی در روابط بین افراد در استواری و وفا و استقلال اخلاقی و در زناشوئی محبت آمیز و در زندگانی خانوادگی و علاقه فامیلی و در صورت لزوم در حاضر بودن بفا کردن مال یا جان در راه خیر عامه و تحمل عقاید دیگران در مسائل مذهبی و مراعات انصاف نسبت بدیگران و در حقشناسی در مقابل نیکوکاری گذشته و در ابراز شرم و در سعی و کوشش مستمر بمنظور خیر اندیشی بحال آیندگان باشد ، انتظار مواجه شدن با چنین لطفی در سرزمین ایران بیهوده است» (صفحه ۱۴).

مؤلف کتاب « تاریخ ایران در دوره قاجاریه » مطالبی نیز درباره درباریان نوشته است که چون با اخلاق ما سروکار دارد شاید بی مناسبت

۱- منظور ظاهراً فرزندان صینه و عقدی است .

نباشد که آنها را نیز درینجا نقل نمائیم که البته بزمان مؤلف یعنی صد سال پیش مربوطست :

« دویست و پنجاه و سه پادشاه تا بحال بترتیب در ایران بر تخت سلطنت نشسته‌اند . اصل اساسی قانونی ایران میرساند که شاه یعنی کشور و همه افراد برای خاطر سلطان زنده‌اند ولی برای قدرت سلطنت قرآن و داد گاههای ضامن عدالت بر طبق احکام شرع یا قانون مدون و نیز کسانی که عرف یا قانون عادی بآنها اختیاراتی داده است رادعی بشمار میروند . تمام انتصابات در سراسر قلمرو سلطنت بوسیله شاه و یا کسانی که از جانب او اختیارات دارند انجام میگیرد . در پیرامون پادشاه يك دسته از رجال بعنوان درباری و پیشخدمت پیوسته افتخار حضور دارند این اشخاص از لحاظ درجه و عنوان معادل لردها و افراد محترم دربارهای اروپا میباشند و نه فقط مانند آنها از داشتن لقب و عنوان پیشخدمت باشی خرسندند بلکه تکالیف واقعی خدمتگزاری را هم انجام میدهند . خوراك شاه را هنگام صبحانه و شام رجالی که مقام شامخی در کشور دارند بر سفره می چینند بعضی از آنها فرزندان وزرای شاه میباشند و بعضی دیگر خود حاکم و والی ولایاتند . قلیان شاه را هر موقعی که اعلیحضرت بآن میل فرمایند یکی از اعیان بدست میگیرد و موقعی که پادشاه اراده کند که از اطاق بیرون برود سر پائی شاهانه را شخصی

که شاید یکی از همان روزها سفیر کبیر اعلیحضرت در دربار خارجی بشود جلو قدم شاه میگذارد . در واقع بعضی از آجودانهای که مشمول مرحمت هستند و بعضی از پیشخدمت باشیها اتفاقاً ممکن است علاقهای برای تغییر سمت خود داشته باشند یعنی سمتی که از برکت آن امید دارند بیک مأموریت در خارجه دست بیابند و آنرا تبعیدی آبرومند می شمارند . آن عده از پیشخدمتهای همایونی که بسمت والی ایالات منصوب میشوند بندرت مایلند از دربار دور شوند و شاید هیچوقت علاقهای برفتن بمحل حکومت خود ندارند و لهذا برای خود نوابی تعیین میکنند که بجای آنها نایب الحکومه باشد و خود آنها از پیشگاه ملوکانه دور نمیشوند هر چند که گاهی هم اتفاق میافتد که در معرض بعضی ناراحتیهای جزئی واقع شوند که از تند خلقی ناگهانی حتی ملایمترین اشخاص ممکن است ناشی بشود . چنانکه اگر احیاناً پیشخدمت باشی از بدبختی مورد خشم شاهانه واقع گردد در دم محکوم حتمی مجازات ضربیه شلاق میشود ولی بطور کلی ممکن است که این مجازات با تقدیم ماهرانه رشوه قدری تخفیف بیابد . عبارات تملق آمیزی که گوش شاه ایران را از دوران کودکی پرمیکند برای از بین بردن بسیاری از ملکات اخلاقی اصلی شهریاری کافی است . پیرامون فرزندان شاه را از همان اوان طفولیت گروه چاپلوسان

تشریفاتى فرا میگیرند» (صفحه ۱۵ و ۱۶).

وباز دردنباله همین موضوع میگوید:

«... یکی از هدفهای تحصیلی مقام در ایران بعد از جلب نظر همایونى جمع کردن حد اکثر پولی است که امکان دارد بوسیله يك دستگاه اداری وصول کرد. در ایران تقریباً هر چیزی بسته پول است. وزیران نه تنها باید در بدو انتصاب وجهی باین مناسبت تقدیم دارند بلکه بعداً هم باید مرتباً برای دوام امتیاز مقام خود وجه پرداخت کنند. ازسوی دیگر بدیهی است که آنها نیز بنوبت خود می پندارند حق دارند که همین قاعده را نسبت بزیردستان و ارباب رجوع خود اجرا کنند» (ص ۱۹).

آنگاه میافزاید که:

« بطور کلی رجال بیشتر از حد انتظار در مقام خود باقی میمانند و انفصال آنها هم ند اینک در اثر بی لیاقتی باشد بلکه بیشتر منوط بمیزان آز و هوس یا نیاز رئیس مملکت است و چه بسا اتفاق میافتد که شخصی پنج یا حتی ده سال در مقامی مستقر میماند و موقعیکه یکی از مأموران رسمی از کار حکومت و یا از مقامی برکنار میشود قاعده فقط برای این است که مقام دیگری را اشغال کند چون هر ایرانی از فرصت در يك مقام تاجائی که قدرت داشته باشد بقدر کافی بهره برداری مالی میکند

و همینکه مقامش را از دست داد مقام دیگری را با پرداخت پول
برای خود فراهم میکند.» (ص ۲۰)

مؤلف در صفحه ۲۲ بطور خلاصه و اجمال در باره ما چنین اظهار
نظر کرده است.

« آنها بی‌بیج وجه پابند راستگوئی نیستند.»

بالاخره پس از این مقدمات مؤلف باین نتیجه شرم آور میرسد که
بلاشک یکی از اسرار بدبختی ما ایرانیان است:

« در نتیجه این احوال [در ایران] عدالت را باید خرید و
نباید بعنوان اینکه حقی است خواستار آن بود.» (صفحه ۱۹)

-۱۶-

مورخ انگلیسی کونراد برکویچی در کتاب خود موسوم به
«زندگانی اسکندر کبیر» در موقع صحبت از جنگ اسکندر با ایرانیان
علت شکست خوردن ایرانیها را چنین بیان کرده است.

« ایرانیان در عادات و سنن و رسوم قدیمی و مندرس خود تا بگلو
فرورفته بودند از گذشته هیچ تجربه نیاموخته و درس عبرت
فرا نگرفته بودند و چرخهای عقاید و افکارشان تا بمیان در
لجنزار خرافات و موهومات ازمنه قدیم فرورفته بود.»

و در جای دیگر از همان کتاب در باره اخلاق ایرانیان آن زمان

چنین مینویسد:

« ایرانیان در پیشرفت مقاصد و نیات اسکندر پیش از خود یونانیان

با و خدمت نمودند و چون از صفت شخصیت عاری بودند هر چند کور کورانه مطیع و منقاد پادشاه خود بودند اما ابداً از عهده فرماندهی و سالاری سپاه بر نمی‌آمدند. عقل و فکرشان از قرن‌ها پیش از آن در قالب یکنواختی ریخته شده بود .

-۱۷-

سرپرسی سایکس در ایران سیاحت‌های مفصل کرده و در باب سیاحت خود کتاب سودمندی نوشته که بفارسی هم ترجمه شده است و در باب تاریخ ایران کتاب بزرگی در دو جلد نوشته که آن نیز بترجمه رسیده و شاید بتوان آن را از لحاظ جامعیت و ترتیب بهترین تاریخ ایران بشمار آورد در کتاب خود موسوم به « هشت سال در ایران یا ده هزار میل سیر و سیاحت در کشور شاهنشاهی » در باب قحطی در ایران و اخلاق ایرانیان در آن موقع چنین نوشته است :

« بین راه یزد و کرمان... در راه از حیث آذوقه بزرگت فوق‌العاده دچار شدیم . در یکی از منزلها با آنکه چادرهای ما را در یک میل فاصله تا بآبادی زده بودند باز عدّه کثیری از زن و بچه اطراف چادرها را گرفتند و از دست محتکرین که بمنظور ترقی نرخ گندم‌های خود را انبار کرده بودند شکایت آغاز نمودند . دو نفر از آنان يك قطعه نان که از سبوس و ارزن تهیه شده بود و مقداری یونجه بمن نشان داده گفتند ما باید با این

چیزها شکم خود را سیر کنیم (۱) ایرانیها در موقع قحطی خصلت عجیب و غریبی دارند باین ترتیب که طبقه اغنیا هیچ بحال فقرا و بینوایان تفقد و ترحم نمیکنند و اهالی شیراز درین قسمت از سایر هموطنان خود بدترند و تصور میروود که بهترین مجازات محتکرین همان سیاستی باشد که افغانها در موقع فتح شیراز پیش گرفتند و اجمال قضیه آنکه وقتی شهر در آتش مجاعه و قحطی میسوخت شیراز را گرفتند و اطلاع یافتند که محتکرین آنوقت چندین ماه شهر را پنهان و انبار کرده اند و این در صورتی بود که جمعی از اهالی شیراز برای نان جان میدادند و لهذا چند نفر از سران محتکرین را دستگیر کردند و در همان انبارهایشان در مقابل توده های غله بقلاب آویختند تا همانجا جان سپردند.

۱- نگارنده در خاطر دارد که در یکی از مسافرتها خود که از جانب دفتر بین المللی کار بمأموریت و تدارک زمینه برای قوانین و مقررات مربوط بکار صنعتی بهمراهی یک نفر خارجی از رؤسای مؤسسه نامبرده ویوور نام بایران آمده بود چون در نزدیکی کرمانشاه بدهکده بزرگ صحنه رسیدیم نظر بدعوتی که قبلاً از جانب مالک آن قریه مرحوم معاون السلطنه از دوستان قدیمی بعمل آمده بود اتومبیل را در مقابل قهوهخانه دهکده نگاه داشتیم و یک نفر از دهاتیها را فرستادیم که برود به معاون السلطنه خبر ورود ما را برساند. در همان اثنا شوقور ما از قابلمه های که همراه داشت یک ران مرغ بریان در آورده گوشت آنرا خورد و استخوان را بزمین انداخت.

راقم این سطور این واقعه را در «صندوقچه اسرار» (جلد اول ، صفحه ۱۵) نقل نموده و در ذیل آن چنین نوشته است :

« پروردگارا کار ما ایرانیان بکجا کشیده است که مرد کمی اجنبی از آن سر دنیا آمده افغانهای محمود و اشرف را برای ما سر مشق قرار میدهد و بما راهنمایی میکند که سیر کردن گرسنه هایمان را باید از آنها یاد بگیریم . »



همین شخص یعنی سرپرسی سایکس در همان کتاب « هشت سال در ایران » در جای دیگر در باره اخلاق ما ایرانیان چنین اظهار نظر نموده است :

« من با هزاران دلیل معتقدم که ایرانیها از هر جهت بکلیه سکنه مغرب آسیا امتیاز و تفوق دارند و بنا بگفته رالینسون که راجع بایران و ایرانیان تبعات عمیقی نموده است يك فرد ایرانی بر هر آسیائی دیگر خواه هندی و خواه ترك و خواه روسی امتیاز دارد و سطح فکرش بالاتر از آنهاست . »

و باز در جای دیگر از کتاب (صفحه ۳۴۵) مینویسد :

« تباهی اخلاقی و بیصفتی ایرانی بدبختانه ضرب المثل است... ، از تمام صفاتی که سیرت ایرانی را تشکیل میدهد و بعد از خود خواهی بیحد و حساب در میان آنها رواج بسیار حاصل کرده

است حرص پایدار در کسب مال و جمع ثروت از راه غیر
حلال است.»

-۱۸-

دکتر فوریه (۱) فرانسوی طبیب مخصوص ناصرالدین شاه در کتاب
خود «سه سال در دربار ایران» درموقع صحبت از دشمنی بسیار سختی که
بین اعتماد السلطنه و اتابک (میرزا علی اصغر خان) موجود بود که بخون
یکدیگر تشنه بودند مینویسد:

«در يك مجلس میهمانی خودم حضور داشتم و در آن مجلس
اعتماد السلطنه بقدری نسبت بدشمن خود تملق گفت و چاپلوسی
کرد که اگر تا بحال هم دستگیرم نشده بود همین امروز برایم
کافی بود که بفهمم این ایرانیان تا بچه اندازه مزور و متملق هستند
و با چه وقاحتی میتوانند دروغ بگویند.»

-۱۹-

کلمان هوار مورخ فرانسوی مؤلف کتاب «ایران باستانی و
تمدن ایران» در باب عدم التفات ایرانیان قدیم بعلم و هنر مینویسد:
«ایران مملکتی بود نظامی که چه علوم و چه صنایع و فنون
مجال بود در آنجا نشو و نما نماید و پزشک یونانی که در مدارس
مناطق مدیترانه تربیت میشد تنها نماینده علوم در ایران بود

1- Fevrier : «Trois ans à la Cour de Perse», Paris, 1899

همچنانکه هنرمندان بیگانه از قبیل یونانیان و اهالی لیدی
و مصریها تنها نمایندگان صنعت و هنر در آن مرز و بوم بودند
و هکذا مستوفیها نیز کلدانی و آرامیهای سامی نژاد بودند» (۱)

-۲۰-

پرفسور هانری فاسه فرانسوی در کتاب «اسلام» از قول ابن خلدون

نوشته است :

« اغلب علمای حدیث و تمام علمای بزرگ فقه و اصول و تمام
کسانی که در حکمت الهی بمقام اشتهار رسیده اند و بیشتر
مفسرین معروف همه ایرانی بوده اند . . . بطوری که میتوان
گفت که تعلیم علوم اختصاص با ایران پیدا کرده بود . »

☆☆☆

همین دانشمند فرانسوی در جای دیگری از همین کتاب «اسلام»

میگوید :

۱- چقدر فرق است باین نوع نظریات و آنچه يك نفر از هموطنان
پاك نیت ما در مجله « مهر » منطبعة طهران (شماره ۲ از سال پنجم) نوشته
بود و عین عبارت آن ازینقرار است :

« گیتی را نیاکان ما معمور و آباد کرده اند . اساس تمدن و شهر-
نشینی و پایه علوم و صنایع که جهان را بترقی و تعالی کنونی رسانیده
است موجود شده همت و دقت و نظافت اجداد ما بوده . »

و همچنین رجز خوانیهای ازین قبیل که شاعر باذوق ما « حالت » برسم

بقیه زیر نویس در صفحه بعد

اما در باب ایرانیان باید دانست که نفوذ آنها کمتر از آنست که بعضی کسان تصور نموده اند علی الخصوص در موقعی که سخن از عکس العمل و واکنش روح آریائی بر ضد روح و طبیعت سامی بمیان آید ... خلاصه کلام آنکه چنان بنظر می آید که اهمیت ایرانیان تنها در زمینه مطابقت دادن پاره ای از مختصات روح ایرانی با روح سامی و عرب بوده است و بس .»

-۲۱-

پروفسور براون معروف در «تاریخ ادبیات ایران» میگوید :

بقیه زیر نویس از صفحه قبل

طعن و طنز سروده است :

« مسلم است که ایرانی نجیب و اصیل

بعلم و دانش و فضل است بی نظیر و عدیل

.....

.....

خلاصه مردم ایران تمام مشهورند

بعقل سالم و دامن پاک و خلق جمیل

نه بنگی اند و نه تریاکی و نه عرقی

نه تنبل و نه ضعیف و نه عاجزند و علیل

نه حقه باز و نه خائن نه رشوه خوار و نه دزد

نه بیشواد و نه بیکاره و نه هر دم بیل

والبته بر خوانندگان معلوم است که در ایران بکسی که به گذشتگان و نیاکان خود

بنازد و بلاقد می گویند « پنبه پوشیده لحاف پدری را باد میدهد » .»

« من به محبت اخلاص‌مندانۀ زیادی دربارهٔ ایرانیان پای بندم
 وقضاوت میکنم که بهترین عنصر ایرانی نه فقط معاشر و روشنفکر
 قابل توجهی است بلکه میتوان او را یکی از باوفاترین دوستان
 فداکاری دانست که برخورد او امکان پذیر باشد ».



باید دانست که این مرد شریف یعنی پرفسور براون در تمجید و
 تحسین از ما ایرانیان و تمدن و فرهنگ ما سخنان بسیار دارد و کتابها
 تألیف کرده است که سر تا پا در مدح و ثنای قریحه و نبوغ و استعداد و
 صفات پسندیدۀ ایرانیان است و جمع‌آوری آنها نیز کار دلپذیر و مفیدی
 خواهد بود .

-۲۲-

پرفسور براون دوستار حقیقی ایران و ایرانیان در باب تاریخ ما و
 تاریخ نویس ما مینویسد: (۱)

« این تواریخ تاریخ ملت ایران محسوب نمیشود بلکه اغلب
 سرگذشت سلاطین و شاهزادگان و امرای خارجی است که
 پی‌درپی بر اهل ایران جابرانه سلطنت کرده و در میدان غارتگری
 از یکدیگر گوی سبقت ربوده‌اند و سالنامۀ خستگی آور
 خونریزیها و چپاولها و تظاولهایی است که بزحمت میتوان

۱- بنقل از «تاریخ ادبیات ایران»، جلد چهارم، صفحات ۲۹۵ و ۲۶۷

(ترجمۀ فارسی).

یک موضوع عمومی گرانبھائی از آنها استخراج کرد .
و باز در همین خصوص میگوید (۱):

«متأسفانه تقریباً تمام ایرانیان با سواد و تمام مورخین یا شاعرند
یا شعرشناس و شعر دوست و برای آنها سہلتر و لذت بخش تر
است کہ تاریخ خود را مشحون بشعر کنند تا آنکہ اشعار خود را
بتاریخ زینت بخشند .»

و باز میفرماید (۱) :

« ایرانیان اغلب حدسیات ماهرانہ دارند اما تحقیقاتشان در
ادبیات بیشتر بی مطالعه و نظریاتشان ناپخته و نامستحکم است .»

-۲۲-

استلین میشو از اساتید دانشگاه ژنو کہ در سی چہل سال قبل
سیاحتی در مشرق زمین و از آن جملہ ایران نموده است در کتاب خود موسوم
به « نامہ های مشرق زمین » (این نامہ ها قبلاً در روزنامہ یومیہ « گارت
دولوزان » منطبعمہ شہر لوزان (سویس) بچاپ رسیدہ است) در بارہ
ایرانیان چنین نوشته است :

« ایرانیان نمیتوانند هیچ نوع « کولتور » و فرهنگی را کہ بہ
فرہنگ خودشان بیگانہ باشد بپذیرند . ایرانی ہمیشہ شخصیت
مخصوص بخودش را حفظ مینماید و این شخصیت عبارت است

۱- بنقل از « تاریخ ادبیات ایران » جلد چہارم ، صفحات ۲۶۷ و ۲۹۵

و ۳۱۹ (ترجمہ فارسی) .

از يك نوع نرمی و انعطاف پذیری که بهر شکلی درمیآید و برای یکنفر مغربزمینی که معتاد بصراحت و تشخیص صریح بین خوبی و بدی است باعث انزجار خاطر میگردد. آنچه ما را در مورد ایرانیان بو حشت میاندازد این است که ما هرگز وقتی بایک نفر ایرانی سروکار پیدا میکنیم نمیتوانیم بفهمیم که درست عقیده او از چه قرار است و درباره امور چگونه فکر می کند و حتی اگر بیست سال هم با او معاشر و محشور باشیم از ضمیر او بر ما مجهول خواهد ماند. در پس حجاب این تعارفات خطرناک و این لبخندهای شهید آمیز سدی وجود دارد که هرگز کسی نمیتواند از آن عبور نماید. ایرانیان عقیده راسخ و قطعی ما را درباره دروغ نمیفهمند و مخفی داشتن فکر و عقیده و مستور داشتن نظر و اندیشه و اظهار داشتن عقیده ای که کاملاً برخلاف عقیده آنهاست برای آنها بجهت «کتمان» نه تنها برای آنها بلکه برای قاطبه اهالی مشرق زمین کاری است بسیار طبیعی. چیزی که هست ایرانیان درین فن بمقام استادی رسیده اند و آنچه را ما مغربزمینیها «حفاظت باطن = Restriction mentale» مینامیم برای آنها حکم بازی کودکان را دارد.

-۲۴-

و نسان مونتئی (۱) در کتاب کثیرالانتشار «ایران» در خصوص

1- Vincent Monteil : « Iran » Edition «petite Planète» Paris .1957.

ضمیر و روح ما ایرانیان چنین نوشته است :

« در « پشت پرده » روح ملتی پنهان است که از دوران طفولیت منسوب و درهم کوفته است چون بناامیدی خو گرفته است . درست است که از چندی بدینطرف دیگر معلم مدرسه بصورت شاگردانش اخ و تف نمیاندازد و بآنها چوب نمیزند ولی طفل خردسال و جوان از ظلم و بیدادی که راه و رسم حکومت گردیده است چه انتظاری میتواند داشته باشد . »

در همین کتابی که نامش در بالا ذکر شده است (در صفحه ۱۶۸)

چنین می خوانیم :

« [بموجب کتاب حاجی بابا] آنچه بیشتر از هر چیز دیگری مرسوم است دوروئی و نفاق و خودپرستی و فساد و قداوت و خودستائی و بیرحمی و نمک ناشناسی و دروغ و از همه چیز بیشتر خودستائی است و همچنانکه خانم پا کروان دربارهٔ دورهٔ قاجاریه نوشته است « بسیار طبیعی است که قدری قساوت با ساده لوحی آمیخته باشد . » دروغ حکم هنر را پیدا کرده است و ایرانیان در این زمینه استادند و وانگهی اباء و امتناعی هم در تصدیق این امر ندارند و در بین صحبت بیدریغ می گویند « دروغ میگویم » چیزی که هست دروغ آنها ازین دروغهای شرم انگیز کوچه و بازاری که

مرسوم گدایان مغربزمین است نیست بلکه دروغبائی است دست-
چین که حکم غنچه نوشکفته قوه وهم و خیال و آب و تاب
«فانتزی» را دارد .

-۲۵-

یکی از تازه ترین کتابهایی که در باره مملکت ما در فرنگستان
انتشار یافته کتابی است بزبان فرانسوی با اسم « ویزا برای ایران » بقلم
روزنامه نویس معروف ژان لارتگی که در سال ۱۹۶۲ میلادی در پاریس
بچاپ رسیده است . مطالب ذیل از آن کتاب نقل و ترجمه شده است .
مؤلف درباره ایرانیانی که در سازمانهای سیاسی بین المللی از قبیل
سازمان ملل متحد کار می کنند چنین اظهار نظر کرده است :

« ایرانیان کهنه کار و نکته سنج هستند و ذوق توطئه دارند و
برای پذیرا ثبهای رسمی ساخته شده اند و دارای سنگینی و وقار
و مجلس آرائی و ناشیگری در زمینه تکنیک و رغبت بخواب و
خیال هستند که خود لازمه این قبیل مجامع و محافل است » .
در جای دیگر میگوید :

« گاهی ایران در نظر من مانند یکی از این کشورهای بسیار نادری
می آید که دموکراسی در آنجا بصورت اعلا و افراطی خود
حکمفرماست باین معنی که در آنجا در عین آنکه حکومت
در دست تمام افراد است در حقیقت در دست احدی نیست و بی

نظمی و بی‌ترتیبی رفته رفته برای خود بصورت «سیستم» مرتبی درآمده است اما خوشبختانه تمام این کیفیات را تنبلی مفرط و خوش طبعی و سازگاری و خوشمزگی و «آناشسی» ساده و قدیمی بکلی قابل تحمل میسازد.

و باز می‌گوید :

«این مملکتی [ایران] که حقیقت در آنجا مانند مهره نرد شش قیافه گوناگون دارد و هرگز بصورت واقعی خود نمایان نمیگردد و بلکه همواره بکلی مضحك و نوظهور و احیاناً بصورتی دهشتناک و «تراژدیك» جلوه گر می‌گردد، درین کشور جنبه‌های مضحك و خنده آور و گریه آور امور از یکطرف علاقمندی شدید و از طرف دیگری علاقه‌ی کامل و بی‌مبالاتی دست در دست و شانه بشانه در خیابانهای طهران در رفت و آمدند. ۱۶۲ نفر نمایندگان مجلس شورای ملی (یا دویست نفر چون تا کنون احدی شماره صحیح آنها را درست نمیداند) از لحاظ قاعده نظری و «تئوری» قانوناً از طرف ملت انتخاب شده‌اند ولی انتخابات در هیچ نقطه‌ای از دنیا و حتی در جزیره کورس و در بندر مارسیل و الجزیره و آمریکای جنوبی (شاید فقط بتوان ویتنام جنوبی را مستثنی دانست) باین درجه ساختگی و قلابی نیست و نبوده‌است. در ایران آراء رأی دهندگان را در صندوقی

میریزند و در موقع شمردن آراء با تردستی و مهارت صندوق دیگری را که قبلاً تدارك دیده‌اند بجای صندوق اول میگذارند و چه بسا اتفاق میافتد که ساکنین بعضی از نواحی خبرداری میشوند که مثلاً محمود نام و یا خسرو و یا مصطفی نامی را انتخاب کرده‌اند و حال آنکه در تمام عمر اسم این اشخاص حتی بگوششان نرسیده بوده است و ازین هم بالاتر گاهی اتفاق میافتد که مردمی که اصلاً رأی نداده بوده‌اند و کسی آنها را برای دادن دعوت نکرده است خود را دارای نماینده در مجلس می‌بینند.»

مؤلف در باب این نوع نمایندگان چنین نوشته است :

«وانگهی این نوع نمایندگان همیشه حاضرند بدون آنکه کسی تقاضا کرده باشد جامه خود را لدی الاقتضا تغییر بدهند و برنگ و جامه دیگری درآیند. کوروش رفیق ایرانی من در مورد آنها می‌گفت که همیشه انگشت خود را با آب دهان ترمی کنند (۱) و در مقابل باد نگاه میدارند تا بدانند که باد از کدام طرف میوزد و بهمان طرف برگردند.»

در جای دیگر میگوید :

«اگر بنخواهیم ایران را بفهمیم و دوست بداریم باید خودمان

۱- لابد مقصود باید «از هر طرفی باد بیاید بادش میدهند» باشد (مترجم)

را قبلاً از بسیاری از عقاید و آراء عاری بداریم و با جامه مبارک
 عربانی شاهد و ناظر ایران و ایرانیان بگردیم و وقتی بجزئیات
 و فروع بی اهمیت مانند طرز حکومت و وضع سیاسی و نفوس
 کشور و احوال و اوضاع اقتصادی ندهیم بلکه باید با مردم
 ایران یگانه و رایگان بشویم و با آنها نشست و برخاست دوستانه
 داشته باشیم و بهترین طریق حصول این منظور را آنگاه خواهیم
 یافت که تمام قواعد و اصولی را که بدان معتقد و علاقمند
 هستیم (مثلاً ثبات و پافشاری اصول اخلاقی و علاقه بعقاید
 مذهبی و رعایت ادب و احترام بمقدسات و اهمیت دادن باعداد
 و ارقام و چهار عمل اصلی حساب در امور زندگی و بازرگانی
 و پشت کار و عمل و فعالیت و مراعات وقت و ساعت و سایر
 اموردیگر از همین قبیل) موقتاً پشت سر بیندازیم و اگر احیاناً
 لازم شد دوباره وقتی پا از دروازه کشور ایران بیرون گذاشتیم
 آن قواعد و اصول خودمانی را محترم بشماریم و بلباس واقعی
 خودمان درآئیم . خلاصه آنکه اگر بخواهیم ایران و ایرانی
 را بشناسیم و دوست بداریم باید قدری ایرانی بشویم و هر کس
 چنین عمل نماید خواهد دید که تمام کارها بطرز دلخواه بجلو
 خواهد رفت و کارها درست و هر مشکلی آسان میگردد و کار
 سرانجام بجائی خواهد رسید که هر گاه احیاناً از طرف مردم

ایران ناهمواریهای بشما وارد شده باشد برای شما مایه مسرت
خاطر خواهد گردید.»

همین مؤلف در جای دیگر کتابش در باب ایران نوشته است :
« با وجود تمام این حرفها برآستی که ایران خیلی بالاتر از
اینهاست. مردمی دارد قدیمی که انسان خواهی نخواهی با آنها
دلبستگی پیدا میکند. مردمی سخت محبوب و نازنین اما
افسوس که گذشته بسیار درازی که سرتاسر هجوم و استیلا و
مصائب و بدبختی و قتل و غارت و خون و آتش بوده است چنین
مردمی را سست و ضعیف و ناتوان ساخته است ولی همین مردم
رفته رفته دارند نیرو و خصایل از دست رفته خود را از نو
می یابند.»

مؤلف از قول مورخ انگلیسی **سایکس** (۱) در باره ایرانیان نقل میکند:
« ایرانیان دزدند و محال است که کسی بتواند منکر این معنی
بشود. انسان در ایران خود را اغلب در غارهای علی بابا و
دزدانی که وصف آن در هزار و یک شب آمده است می بیند و
از همه بدتر آنکه مردم کمترین اعتنائی هم براستگویی ندارند.»
و باز میگوید :

۱- رجل سیاسی و نویسنده معروف فرانسوی که چندین کتاب درباره
ایران نوشته است.

« با مطالعه در تاریخ ایران علل و اسباب پارهای از جنبه‌های اخلاقی ایران و علی‌الخصوص این بی‌اعتنائی کامل آنها به راستگوئی و حقیقت‌گوئی روشن میگردد و علت واقعی همان چیزی است که گوینو آنها به « کتمان » تعبیر نموده است . کتمان در حقیقت عبارت است از همان نرمی و ملایمتی که چه بسا بصورت همان بی‌حالی و بی‌اعتنائی معروف ایرانیان جلوه گر میشود و حکم نقاب و « ماسکی » را پیدا میکند که پنداری ایرانیان بصورت خود زده‌اند . این کتمان در واقع با خستگی روحی فرقی ندارد و عبارتست از رغبت مفرطی که ایرانیان عموماً بنفع و سود فوری و به « دم را غنیمت دان » (۱) دارند و بدبینی و بی‌اعتقادی و بی‌ایمانی که از خصایص اخلاقی آنهاست از همینجا سرچشمه میگیرد . »

مؤلف از قول گوینوی سابق‌الذکر مینویسد :

« اگر ایرانیان توانسته‌اند در مقابل آن همه حمله و هجوم و استیلا استقامت بورزند و زنده بمانند تنها از راه همین خم کردن گردن و سر فرود آوردن بوده است در صورتی که اگر میخواستند سربازان و سلحشوران شجاعی باشند و بجنگند و

۱- Carpe diem بزبان لاتینی یعنی «روز حاضر را غنیمت شمار» است و از سخنان معروف هوراس شاعر معروف روم قدیم است در يك قرن قبل از میلاد مسیح .

مبارزه کنند بلاشك بکلی از میان رفته قلع و قمع و ریشه کن شده بودند و بهمین ملاحظه در مقابل وحشیگری و سبعت و زور و نادانی و خشونت هوشمندی و مهارت را سپر خود ساختند و بهمین وسیله توانستند اسرار خود را در سینه پنهان و محفوظ بدارند و حقایق و معانی گرانبها را از خطر برکنار داشته مصون بدارند و خلاصه آنکه از برکت همین سلاح « کتمان » که بعدها در مقابل تعصیهای مذهبی بکار بردند توانستند زنده بمانند . «

و باز از زبان همین گوینو :

« [در مذهب ایرانیان] مواردی وجود دارد که سکوت تنها کافی نیست بلکه باید متوسل باقرار کذب گردید و آنجاست که دیگر تردید جایز نیست و آنوقت دیگر نه تنها باید عقیده و ایمان واقعی خود را کتمان داشت و منکر شد بلکه حکم بزرگان دین دایر است بر اینکه باید از تمام طرق مکر و حیل و تزویر در صد فریب دادن طرف برآمد و لهذا هراقرار و اعترافی که خصم تقاضا نماید مجاز میگردد و همچنین هر عمل بی معنی و لغوی و حتی میتوان منکر کتابهای مذهبی خود گردید و مخلص کلام آنکه تمام وسایل برای مشتبّه ساختن امر و فریب دادن طرف مجاز میگردد و چون فریب دادن خصم

موجب ترضیهٔ نفس است حکم ثواب را هم حاصل مینماید چون بدین وسیله باعث نجات جان و مال خود و کسان خود گردیده است و بی جهت ایمان استوار خود را زیر پای نامبارک کفار دین نینداخته است بلکه برعکس با همین فریب دادن طرف و غافل ساختن او وسیلهٔ ضلالت و گمراهی او را فراهم ساخته و او را براه باطل هدایت کرده است .»

مؤلف در وصف ایرانیان در موقع ملی شدن نفت مینویسد :

« برای ما اروپائیهائی که در ایران میزیستیم ایرانی آدمی بود تیزهوش و فطن ولی متغیر الاحوال که عشقی بدروغ گفتن داشت و در خصوص درستی و شرافتمندی و قول و قرار دارای عقاید خاصی بود که میتوان اسم آنرا « فانتزی » گذاشت . آدمی بود که زیاد شجاعت و شهامتی نداشت و طبعاً « آنارشیت » و اغتشاش پرست بود و همواره نفع و سود خود را بر نفع و سود جامعه مقدم میداشت و از اینها گذشته موجودی بود کنجکاو و ولنگار بدون آنکه ابداً دشمنی و مخالفتی با بیگانگان و اجانب داشته باشد . آدم مهماننوازی بود که خوشش میآمد طبقهٔ حاکمه را دست بیندازد و مسخره کند و حتی مالاها و خدا را مورد طعن و طنز و استهزا قرار بدهد . ولی همین ایرانی روزی رسید که انگلیسها را از خاک ایران بیرون انداخت و

بدون اینکه کمترین اعتنائی بمنافع خود داشته باشد یکی از بهترین سرچشمه‌های نفت دنیا را خشکانید و رسماً اعلام نمود که خود کشی را بر حیات تعبد آمیز ترجیح میدهد یعنی حاضر خواهد شد که خود را در آغوش روسها که ایرانیان مانند افعی شاخدار از آنها میترسند بیندازد تا آنکه از نو بیرق شرکت نفت را بر فراز تصفیه خانه آبادان ببیند .»

و باز دربارهٔ ایرانیان مینویسد :

«ایرانی مدام عاشق آشوب و اغتشاش و درهم و برهم بوده است و خوشی او در این است که داد و فریاد راه بیندازد و يك نفر را (هر که میخواهد باشد) توانا و نیرومند و رستم دستان بخواند اما در عین حال در دل دشنامش بدهد و لغز بارش نماید و آهسته قاه قاه بخندد و خلاصه آنکه همان صحنه و « کمدی » خنده داری را بازی کند که مظهر زندگانی ایرانیان است .»

دربارهٔ طرز حکومت در ایران مینویسد :

« گمان نمیرود بتوان طرز حکومت دموکراسی را بمعنای اروپائی آن درین کشور قدیمی که قرنهای زیادی است نسبت بتمام مهاجمین خود بعبادت « جرزدن » خو گرفته است مستقر ساخت . ایرانی سخت معتقد است که از همهٔ دنیا زیرکتر و زرنگتر است و بهمین جهت او باید سرانجام بر هر صاحب قدرت

زورمندی فایق و غالب آید . »

در خصوص وضع مالیات در ایران چنین مینویسد :

«هیچ کشوری دردنیای پیدا نمیشود که در آنجا از لحاظ عمل مالیه و مالیات ظالمانه تر از ایران باشد و مالیاتی که مردم بدولت خود میدهند درست به تناسب معکوس دارائی و عایدات مالیات دهنده نباشد . چیزی که هست در کشور ایران هر مالیات دهنده‌ای به نسبت و سع و کیسه خود میتواند با امنای دولت بهر ترتیبی شده کنار بیاید و راه این کار هم عموماً چنین است که مالیات دهنده بتناسب ثروت و عایدات و مالیاتی که برایش تشخیص داده است شخص وزیر مالیه و یارئیس کل اداره مالیات را برای صرف يك فنجان چای بمنزلش دعوت میکند و یواشکی يك عدد اسکناس صد تومانی و یا يك پاكِت سر بسته بغل نعلبکی جا میدهد و آنوقت است که مشکل بخودی خود حل میگردد و با این تدبیر دولت هم تا حدی بحق خود میرسد بخصوص که چون ایرانیان مردمان دنیا دیده و با تجربه‌ای هستند عموماً طرفدار حدود و ثغور و اعتدالی هم هستند و حتی در کار رشوه دادن و گرفتن هم قواعد و اصول جاریه را مراعات مینمایند و این حدود و اندازه قابل تحمل است و خلاصه آنکه نه سیخ میسوزد و نه کباب و در این آب و خاک اوضاع و احوال

همواره بدین قرار بوده است .»

دربارهٔ محیط ایران چنین مینگارد :

« محیط ایران با ریزه‌کاری‌های توأم و دارای خصوصیات است که اختصاص بخودش دارد . محیطی است که از طعن و طنز و بیفکر و خیالی و خوش‌جوئی (تمام انواع و اقسام خوشیها) و خوشگوئی و سازگاری با هر نوع اخلاق و اطواری (چه در زمینهٔ سیاست و چه در مقام اجتماعیات) تشکیل یافته است . ما فرنگیها وقتی در حق کسی میگوئیم سخت و «ریزید» و مشکل و استوار است مقصودمان تمجید و تحسین از اوست در صورتی که در ایران چنین آدمی را احمق و نادان میدانند و میخوانند و وقتی میخواهند کسی را تعریف کنند میگویند « خیلی نرم » است یعنی سهل‌الانعطاف است و حاضر است با سانی‌بهر لباسی در آید وادی الحاجة حقیقت را بهر صورتی که مقتضی باشد جلوه گر سازد . درین محیط وقتی اشخاص تصمیمی میگیرند (عموماً وقتی که جوانند و در ممالک خارجه تحصیل میکنند ازین قبیل تصمیمها میگیرند) و یا برای خودطریقی را اختیار مینمایند که طریقهٔ اخلاقی آنها باشد بمحض این که پایشان بایران رسید و بوطن مألوف خود مراجعت نمودند تمام آن تصمیمها و آن طرق اخلاقی مانند برف در آفتاب و

مانند روغن جلا (ورنی) در تحت تأثیر الکول آب و بخار
میشود و بهوا میرود.»

و باز دربارهٔ ایرانیان مینویسد :

« هر چند ایرانیان قرنهای زیادی است که در تحت حکومتهای
سست و فاسد زندگی کرده‌اند و رسماً و بصدای بلند بزرنگی
و نادرستی خود مینازند اما عجب آنکه صادقانه برای درستی و پاکی
احترام عمیقی قائلند.»

مؤلف نامه‌ای را که یکی از دوستان ایرانی او باو نوشته است
در کتاب خود آورده است و جمله‌های ذیل از آنجا نقل میشود :

« مگر وزرا و قشون و پارلمان و سایر چیزها در ایران ما
حکم مغاره‌های علی بابای هزار و یکشب را ندارد. این غارها
منزلگاه دزدان و راهزنان رسمی است که با حرکات دلپذیر
و اطوار دلفریب و سخنان دلچسب و لحن و لهجهٔ شاعرانه در
حالی که چای عنبر فام را در فنجانهای بلورین می نوشند در
آن غارها با متانت و نزاکت هر چه تمامتر مشغول تقسیم مال و
منالی هستند که از مردم و مملکت دزدیده و چاپیده اند.»

و باز در جای دیگری از کتاب در باب اخلاق روستائیان مینویسد :

« ایرانی آدمی است سازگار که با همه چیز میسازد ولو گاهی
هم ژاندارم زهرخود را باو بچشانند و یا ازدست ارباب (اربابی

که در نظر او تنها مرکز قدرت و اختیار و آب و نان و حتی منزل و مسکنش در دست اوست) آزار ببیند. در گوشه دنج خود خزیده و با عادات و کار و بار خود شکر خدا را بجا میآورد و اگر احیاناً پارلمان و مجلسی هم در میان باشد یا نباشد برای او کاملاً یکسانست و اگر بخواهی باو بفهمانی که او هم در بین مجلس حقی دارد جوابت را با خنده و استهزا می‌دهد.

در جای دیگری از کتاب چنین میخوانیم.

« از تمام اینها گذشته ایران هم رفته رفته دارد وارد میدان دنیای امروزی و زندگانی حاضر و « مدرن » میشود و سرانجام روزی خواهد رسید (خدا بخواهد چنین روزی هر چه زود تر برسد) که دیگر دزدی و نادرستی در طهران بیشتر و دامنه دار تر از نیویورک و پاریس نخواهد بود یعنی البته دزدی از میان نخواهد رفت ولی دیگر اشخاص دزد مثل امروز در مملکت ایران بی پرده و برسم تفریح داستان دزدیهای خود را نقل مجلس قرار نخواهند داد و بالصراحه بدان تفاخر و مباحات نخواهند کرد . »

و باز بنقل از دوست ایرانی خود چنین آورده است :

« ما ایرانیان حکم اشخاصی را داریم که دایم الدهر منتظر

خدمت باشند و با آنکه در هیچ کاری از کارها بصیرت نداریم
حاضریم هر کاری را بعهده بگیریم.

و بالاخره در آخر کتاب برسم امیدواری و خوش بینی چنین

می نویسد:

« ملت ایران اعم ازین که شهر نشین باشد و یادهقان و روستائی
کم کم دارد دستگیرش میشود که اگر در امور سیاسی مملکت
خود مداخله داشته باشد و در صد احقاق حقوق خود برآید
خواهد توانست وضع زندگانی خود را تغییر داده بهتر سازد.
درست است که مردم ایران عموماً این مبانی را هنوز بطور
مبهمی احساس میکنند ولی همین نیز علامت این است که
دارند رفته رفته از مرحله بی علاقه‌گی و بی اعتنائی بسر نوشت
خود قدم بیرون میگذارند ولی چیزی که هست شکی نیست
که اگر ایرانیان تصور نمایند که باین زودی و آسانی بمقصود
رسیده‌اند و یا خواهند رسید مرتکب اشتباهات عظیمی خواهند
شد. »

-۲۶-

در کتابی که **دنکس فاربس** بعنوان «قلب ایران» بزبان انگلیسی

در سال ۱۹۶۲ میلادی نوشته است میخوانیم:

« بایران که اکنون بهار آن آغاز شده بتو فکر کردم و افکارم

با بدگمانی و سوءظن آغاز شد. جز گرد و خاک و بی‌نظمی و فساد چیزی ندیده بودم. زندگی افراد بطرز عجیبی خالی از اطمینان و ثبات بود. دیده بودم که این کشور دست تقاضا بطرف تمام ملت‌های غرب دراز کرده است و در آنجا آنچنان فقر و تهیدستی دیده بودم که در مقابل آن چند درخت نیم‌جان و باریکه‌ای آب جو حکم گوشه‌ای از بهشت را داشت و مردم کیلومترها سفر میکردند تا بتوانند کنار تپه‌ای در نزدیکی قهوه‌خانه خرابه‌ای بنشینند.»

ولی سخن را بدین نوع ادامه داده است:

«سپس سحر و افسون این کشور جلوه‌گر گردید و از بدگمانی و بدبینی منصرف شدم و مثبت اندیشیدم و دیدم در این مملکت بزرگی که باندازه‌نیمی از اروپا وسعت دارد انسان هنوز مهمترین موجود روی زمین است و هنوز برای خود زندگی میکند و وسیله‌ای برای هدف‌های دیگر از قبیل تولید بیشتر و دفاع از دموکراسی و پرواز بمه‌اشده است (۱).»

-۲۷-

جان شیرمان در کتاب «مردم و سرزمین ایران» که بزبان

۱- بنقل از مقاله فریدون وهمن در مجله «راهنمای کتاب»، شماره اسفندماه

۱۳۴۲، صفحات ۹۱۹ تا ۹۲۲.

انگلیسی در لندن در همین اواخر بچاپ رسیده است در باره ایران و ایرانیان مینویسد :

« ایران سرزمین تضاد و افراط است . آب و هوا یا گرمست و و مرطوب و یا گرم و خشك و یاسرد و خشك . زمین یا حاصلخیز است و یا بی حاصل و بایر . رودخانهها در بهار پر خروش و پر آب و در دوران طولانی تابستان خشك است و کم آب و کوهها رفیع و سر بر افراشته است و دشتها پست و خسته کننده . شهرها یا بسیار زیباست و یا بغایت زشت . مردم یا بی نهایت ثروتمند هستند و یا بی اندازه فقیر . برخی از مردم کیلومترها بدنبال مرتع سرتاسر سال از جایی بجائی در سیر و مسافرتند و برخی حتی پارا از شهر و محله خود بیرون نمی گذارند . منابع تحت الارضی از قبیل نفت و غیره فراوان و سرشار است ولی در عوض چای و برنج و غله با مرارت ورنج بسیار بدست می آید . مردم هم گاهی خوشرو و سخاوتمندند و زمانی حریص و تنگ چشم چنانکه گوئی براستی تضاد ، پایانی درین کشور ندارد . »

مؤلف در پایان کتاب باز از تضاد عجیب و غریبی که در ایران حکمفرماست سخن میراند و از همزیستی بین کپنه و نو ابراز تعجب میکند و از دیدن کشاورزانی که مزرعه خود را بروش پانصدسال پیش کشت و زرع میکنند و در چند کیلو متر آن طرف تر کارخانه مدرن و آخرین

سیستم « کولا » سازی ساخته شده است و از مشاهده خرکچی بیچاره ای که الاغش بار سنگ میبرد و خودش با يك عدد رادیوی ترازیستوری ساخت ژاپن سرگرم است متعجب است و از دیدن شکاف عمیقی که از لحاظ کمبود کارگران متخصص بین هزاران بیکار کارنا آموخته و گروهی کارشناس عالی مقام وجود دارد دچار شگفت و حیرت میگردد (۱) «

-۲۸-

آخرین کتابی که در باب مملکت ما نوشته شده است کتابی است بزبان فرانسه با اسم « هنر و ادبیات در ایران » که مجموعه ایست از یازده مقاله بقلم یازده تن از ایرانشناسان (۲). درین کتاب مقاله‌ای دیده شد بعنوان « خاطره هائی از ایرانیان در سالهای ۱۹۴۰ تا ۱۹۶۰ » بقلم **هانری گوبلو** که بعضی از قسمتهای آن که ارتباط با اخلاق ایرانیان دارد زیلاً بترجمه فارسی از نظر خوانندگان میگذرد :

« [در ایران] بیسواد معنی غیر متمدن و نا فهم را نمیدهد.
من همینکه وارد خاک ایران شدم متوجه يك نکته بسیار قابل

۱- بنقل از مقاله فریدون وهمن در مجله « راهنمای کتاب » شماره

اسفند ۱۳۴۲ صفحات ۹۲۳ و ۹۲۴ .

2- Art et Litterature en Iran - Aspects d'hier et d'aujourd, lui
« publié sous le patronage de la revue «Orient» avec le concours de
l'Association France - Iran, Paris. 1963.

توجهی گردیدم که برای من حکم يك كشفی را داشت . در قهوه‌خانه‌های محقر ، نه تنها در طهران بلکه حتی در شهر-های كوچك و دهکده‌ها دیدم اهالی دور يك نفر آدم باسواد جمع میشوند و آن شخص برای آنها کتاب میخواند و چه بسا بجای اخبار روزانند از دیوان شعرای معروف برای آنها قطعاتی میخواند. در ایران تقریباً تمام مردم اسم شعرای بزرگ و کتابهای آنها و حتی تاریخ عصر و دوره آنها را میدانند و هر يك از ایرانیان یکی از شعرای نامی را بر دیگران ترجیح میدهد و ابیات و اشعاری از او در حفظ دارد و بسیاری از ایرانیان در مواقع گوناگون ابیات بسیار مناسب از شعرای بزرگ ایران در میان صحبت می‌آورند، هر روز صبح در ساعت شش رادیوی طهران با قطعه‌ای از « شاهنامه » فردوسی برنامه خود را شروع میکند و باز هر روز در نزدیکیهای ظهر يك غزل از شعرای غزلسرا را برای اهالی میخواند . مسیو گودار رئیس اداره باستانشناسی حکایت میکرد که وقتی در شهر طوس در خراسان بنای فردوسی را میساخته‌اند يك روز متوجه شده بوده است که کارگرها بدور يك نفر جمع شده‌اند و دارند آواز میخوانند و وقتی تعجب کنان نزدیک میشود می‌بیند کارگران که عده آنها بالغ بر دویست نفر بوده است بدور يك نفر که باسواد بوده و میتواند

است « شاهنامه » را بخواند جمع شده‌اند و دارند اشعاری از فردوسی را با صدای بلند تکرار میکنند و معلوم میشود که یکی از آنها دو هزار بیت از « شاهنامه » را از بردارد.

و در جای دیگر همین مقاله میخوانیم .

« ایرانیان چنان شوق بدرس و سواد دارند که خودم اشخاص تهیدست و ساده‌ای را در آن کشور دیدم که بلاشک بیسواد بودند و بخرج خود در محله‌های جدید شهر که در آنجا ساکن بودند برای مدرسه خانه و عمارت میساختند . »

-۲۹-

در شماره ۷ مجله جدید التأسيس « کوه » (۱) که در این زمان اخیر در شهر مونیخ (آلمان) انتشار مییابد در تحت عنوان « آه! ایرانیها!! » نامه‌ای دیده شد بقلم يك زن آلمانی بنام دوروته آلتوتر که چند جمله از ترجمه فارسی آنرا که با اخلاق جوانان ایرانی مقیم آلمان سروکار دارد در اینجا می‌آورد بخصوص که عقاید و آراء این خانم آلمانی شاید در حق قسمتی از جوانان ایرانی که در ممالک دیگر درس می‌خوانند صدق نماید .

« . . . من از دیر باز علاقه‌ای مفرط بمملکت شما و ایرانیان داشته‌ام . این موضوع . . . حاصل از يك علاقه پاکی است که با ایران و تمدن قدیم و ادبیات آن (که ما ترجمه‌های آنرا میتوانیم بدست آوریم) دارم و ازین گذشته من يك احترام خیلی عمیقی برای بعضی از مردان و زنان ایرانی که درین چند سال اخیر شناخته‌ام دارم . چیزی که مرا رنج میدهد این است که بکرات از افراد مختلفی و در مواقع مختلفی میشنوم که میگویند :

« آه ! ایرانیان ! »

و بخصوص با يك لحن نفرت‌آوری . متأسفانه هم نمیتوان گفت که ایرانیها در آلمان محبوب هستند و این موضوع است که بخصوص مرا رنج میدهد . من از اشخاص دیگر و نیز از خودم درین باره سؤال کرده‌ام که چرا مردم بکرات تنفر خود را ناگهان نسبت با ایرانیها بروز میدهند . . . من در يك مدرسه شبانروزی زبان آلمانی معلم هستم و مرتب با ایرانیهای جوانی که مستقیماً با آلمان می‌آیند در تماس می‌باشم و میتوانم آنها را بخوبی چند ماهی تحت مطالعه و مشاهده دقیق قرار بدهم . من نمیخواهم باین احوال و اخلاق خصوصی چند نفر جنبه

عمومی بدهم ولی اغلب این حالتها نمونه‌هایی کاملاً «تی پیک» (۱) هستند .

.... جوانان ایرانی اغلب بعزت بی ملاحظگی رفتار و در اثر خود خواهی انظار را متوجه خود میسازند (۲)
 دانشجویان ایرانی اغلب کوشش و تلاشی که بویژه برای يك دانشجوی خارجی لازمست ندارند . . . چیزی که این جوانان برای آموزش کم دارند انضباط در آموزش است . . . با هوش تنها . . . يك خارجی نمیتواند در آلمان به هدف خود برسد .
 از چیزی که من بکرات یکه خورده‌ام نارسائی و عدم دانش آنهاست در مورد گذشته مملکت خودشان . تمدن و ادبیات و تاریخ و همچنین در مورد زبان مادری خویش و متأسفانه همچنین دین اسلام . وقتی يك نفر آلمانی با معلومات عمومی يك نفر ایرانی برخورد میکند میل دارد با او درباره اسلام و تخت جمشید و فردوسی و مینیاتور . . . صحبت کند ولی اغلب شخص با برخورد با بسیاری از جوانان دیپلمه بفضائی خالی برمیخورد و اغلب درك میکند که خود درین موضوعها از آنان

۱- typich : یعنی عمومیت را میرساند و مظهر کلی است (ج . ز .)
 ۲- درینجا نامه نویس اشاره بعادت جوانان ایرانی میکند که درخانه مردم دوستان خود را دراطاق خود جمع میکنند و سروصدا راه میاندازند و داین سروصدا باآسانی منجر به نزاع میشود، (ج . ز .)

بیشتر چیز میداند . . . چرا جوانهای ایرانی باید صد مرتبه
 بیشتر برای « ویتترین » ها و زندگی راحت ما مجذوب باشند
 تا برای هنر و موسیقی و ادبیات و مسائل معنوی دیگر ما . . .
 باید بگوییم که من با افرادی از ایرانیها هم برخورد کرده‌ام
 که حقیقهٔ بهتر و نجیب‌تر از آن نمیتوان آرزو کرد، ایرانیهای
 مهربان، بخشنده، موقع‌شناس، درست و صحیح، تا منتهی
 درجه دقیق و با احتیاط . . . من برای خاطر این نوع ایرانیان
 و بنا بر آوازهٔ بلند ایرانیان این نامه را نوشتم تا شاید بتوان
 کاری کرد که ایرانیان در نزد ما عزیز و محترم بشوند.»

(قسمت چهارم)

پاره ای از آنچه بعضی از خودمانها در حق هموطنانشان گفته اند

از فرنگی و ترك و تاتار و عرب گذشته خود ایرانیان هم احیاناً در حق هموطنانشان (یعنی در حقیقت در حق خودشان) سخنانی دارند که ما برسم نمونه و مثال چند فقره از آنها را در اینجا نقل میکنیم و از خداوند خواستاریم که اگر درین کار مرتکب گناه و معصیتی شده اند آنها را ببخشد :

-۱-

عبدالله بن مقفع در مکارم اخلاق ایرانیان در قدیم الایام چنین

مینویسد :

«آنها دختران خود به بیگانگان ندادندی و دختران بیگانه بزنی نخواستندی . همه کس را بخانه خود نان دادندی و بخانه دیگر کس نان نخوردندی . چون در حق کس نیکی خواستندی

کرد با کسی مشورت نکردندی و چون در حق کسی وعده
 کردندى هرگز از آن برنگشتندی و چون کسی را بعهده و
 نواخت خود مخصوص گردانیدندی هر سال آن وقت بدیشان
 دادندی . بکردار بیش بودندى که بگفتار . هرگز گنهکاران
 را عقوبت نکردندی مگر پس از آنکه خشم ایشان ساکت
 شده بودى .»

-۲-

وحشی بافقی در باب احوال مردم عهد خود (قرن دهم هجری
 قمری) چنین سروده است :

مضطرب ، آشفته خاطر ، تنگدل ، اندیشناك

هم وضع و هم شریف و هم صغير و هم كبار

دست از تریاك کوتاهست و جان اندر خطر

پا نهبى تاريك شب چون بر سر سوراخ مار

از پریشانی فرامش کرد مادر طفل خویش

بلکه رفته شیر هم از یاد طفل شیر خوار

هر جماعت در خیالی ، هر گروهی در غمی

این که چون آرام گیرد وان که چون گیرد قرار

چون قوی زور آورد دارد ضعیفان را که پاس

گر جهد بادی بدامان گو که آویزد غبار

گر گدای تیز دندان را که دندان بشکند

وین لگدزن استران را چون توان کردن مہار

-۳-

میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراہانی متخلص بہ ثنائی در

نکوهش ایرانیان در جنگ با روسیہ قطعہ مشہوری دارد کہ ما در اینجا
بنقل ابیاتی از آن قناعت میورزیم :

«آہ ازین قوم بی حمیت و بی دین

کردری و ترکِ خمسه و لر قزوین»

«عاجز و مسکین ہرچہ دشمن و بدخواہ

دشمن و بدخواہ ہرچہ عاجز و مسکین»

«دشمن ازیشان بہ عیش و شادی و عشرت

دوست ازیشان بآہ و نالہ و نفرین»

«رو بخیار و کمدو نہند چو رستم

پشت بخیل عدو کنند چو گرگین»

«دسترس ار بودشان بچرخ نماندی

مزرع سبز و سپہر خوشہ پروین»

چنانکہ میدانید سرایندهٔ این اشعار قائم مقام از بزرگان فضلالی

عہد اخیر ایرانست و پس از خدمتگزاریبہای بسیار بآب و خاک ما در

روز ۲۹ صفر ۱۲۵۱ قمری (۲۷ ژوئن ۱۸۳۵ میلادی) در باغ «نگارستان»

بامر محمد شاه قاجار دستمالی در حلقش فرو بردند و او را خفه کردند (چونکه محمدشاه سوگند یاد کرده بود که خون او را نخواهد ریخت).

گری بایدوف سفیر روس در ایران در کتابی که در باب ایران نوشته

(در جلد سوم صفحه ۲۷۹) در خصوص قائم مقام چنین نوشته است :

« این شخص با هوش ترین و فاضلترین تمام مردم ایران است

و اگر این شخص در اروپا هم میبود دارای شهرت کامل و مقامی

بس ارجمند میگردید.»

معروف است که چون قائم مقام بیباغ « نگارستان » رفت و دیگر

بیرون نیامد از همان تاریخ این مثل در طهران و ایران مصطلح گردید که

« صبر کن تا قائم مقام از باغ بیرون بیاید.»

-۴-

میرزا عبدالحسین معروف به **میرزا آقاخان کرمانی** (در ۴ صفر

۱۳۱۴ ق در تبریز سرش را بریدند) در کتاب « سی مقاله » در حق

هموطنان خود چنین نوشته است و خدا میداند که اگر میدانست که عاقبت

سرش بدست هموطنانش بریده میشد چه میگفت :

« کمتر کسی از اهالی ایران است که میر غضبی نداند یا ستم و

تعدی نداند و ظلم و بی انصافی نپرورد و تمام سکنه آن ویران

و خرابه از طبقه حکماء و حکام و وزرا گرفتند تا حمال و بقال

همه ستمگر و بی مروت و همه خونخوار و بی رحمت و همه

فریاد دارند که چرا ما میرغضب باشی نیستیم و همه می‌خواهند
ظالم منفرد و حاکم مستبد و جلاد باشی باشند.»

-۵-

یکی از شعرای قدیمی ما که نامش بر نگارنده معلوم نگردید و
عموماً «**لاادری**» خوانده می‌شوند در باب مملکت ایران و هموطنان
خود سروده است :

« الحذر ای غافلان زین وحشت آبان ، الحذر

الفرار ای عاقلان زین دیو مردم ، الفرار

ای عجب ، دلتان نه بگرفت و نشد جانتان ملال

زین هواهای عفن وین آبهای ناگوار

عرضه ای نادلگشا و بقعه‌ای نادلپسند

مردمی نا سودمند و تربتی ناسازگار

مرگ در وی حاکم و آفات در وی پادشاه

حکم در وی قهرمان و فتنه در وی پیشکار (۱)

-۶-

میرزا نعیم سدهی (اصفهان) در باره بعضی علمای متشرع

قشری عالم نما گفته :

۱- بنقل از «سندوقچه اسرار» «جلد اول ، صفحه ۱۲۰.

« خیالشان همه کوتاه و چشمشان همه تنگ

فنونشان همه وهم و شئونشان همه دون »

-۷-

شادروان میرزا محمدخان قزوینی در باره بعضی از ایرانیان

خیانتکار که بحمدالله بسیار نادرند چنین نوشته است :

« یزدجرد سوم و سرداران قشون او که با آن همه قوت و

قدرت و جاه و جلال و جبروت و تمدن و ثروت که یراق اسبشان

از نقره بود و نیزه‌هایشان از طلا (یا برعکس) نتوانستند سدی

در مقابل خروج آن عربهای فقیر و لخت سروپا برهنه ببندند....

بعضی ایرانیان خائن و عرب ما بان آنوقت از اولیای امور و

حکام ولایات و مرزبانان اطراف که بمحض اینکه حس کردند که

در ارکان دولت ساسانی تزلزلی روی داده و قشون ایران در دو

سه دفعه از قشون عرب شکست خورده‌اند خود را فوراً بدامان

عربها انداخته و نه فقط آنها را در فتوحاتشان کمک کردند

و راه و چاه را بآنها نمودند بلکه سرداران عرب را به تسخیر

سایر اراضی که در قلمرو آنها بود و هنوز قشون عرب بآنجا

حمله نکرده بود دعوت کردند و کلید قلاع و خزاین را دودستی

تسلیم آنها نمودند بشرط اینکه عربها آنها را بحکومت آن نواحی

باقی بگذارند . کتب تواریخ بخصوص «فتوح البلدان» بلاذری

از اسامی شوم آنها پر است و یکی از معروفترین آنها ماهویة سوری است... همچنین بعضی از ایرانیهای دیگر که در بسط نفوذ عرب و زبان عرب فوق العاده مساعدت کردند مثل آن ایرانی بی حمیت که برای تقرب به حجاج بن یوسف دواوین ادارات حکومتی را که تا آنوقت بفارسی (یعنی پهلوی) بود بعربی تبدیل کرد و یا مثل خواجه بزرگ شیخ جلیل شمس الکفاة احمد بن الحسن المیمندی وزیر سلطان محمود که پس از چهارصد سال از هجرت و خاموش شدن دولت عرب در خراسان و نواحی شرقی ایران تازه آقای کافی الکفاة از جمله کفایتپائی که بخرج داد یکی این بود که دواوین ادارات غزنویه را که وزیر قبل از او ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی بفارسی تبدیل نموده بود او دوباره بعربی تبدیل کرد (تاریخ یمینی، طبع مصر، جلد دوم صفحات ۱۷۰ و ۱۷۱).

قتیبه بن مسلم باهلی سردار معروف حجاج را که چندین صد هزار ایرانیان را در خراسان و ماوراء النهر کشتار کرد و در یکی از جنگها بسبب سوگندی که خورده بود اینقدر از ایرانیان کشت که بتمام معنی کلمه از خون آنها جوی روان گردید و گندم آرد کردند و از آن آرد نان پخته تناول نمود و زنهای و دخترهای آنها را در حضور خودشان بلشکر عرب

قسمت کرد ، قبر این شقی ازل و ابد را پس از کشته شدنش زیارتگاه قرار دادند و همواره برای تقرب بخدا و قضای حاجات « تربت آن شهید » را زیارت میکردند « (تاریخ بلخ ، طبع شفر در « قطعات منتخبه فارسی » .

-۸-

آقای سید حسن تقی زاده در روزنامه « کاه » منطبعه برلن

(شماره ۷ از سال پنجم ، غره ذی القعدة ۱۳۳۸ معادل با ۱۷ ژوئیه ۱۹۲۰ میلادی) در ضمن صحبت از « تفاخرات بی معنی » بعضی از ایرانیان و « حمیت جاهلیت که از تعصبات بی معنی و وطن پرستی کاذب ناشی میشود » چنین نوشته است :

« دَوای این درد مزمن آنست که بواسطه نشر حقایق علمی ایرانی را بر تهیدستی مادی و معنوی خود ملتفت سازیم و با اصطلاح آب پاکی روی دستش ریخته شود تا همت کسب کمالات خارجی و عدم قناعت بیضاعت قلیل بلکه حالت افلاس خود در روی بحر کت آید . ایرانیان خیال می کنند که آنها در گذشته يك تمدن عالی درخشان مانند تمدن یونانیان داشته اند . وقتی که حقایق علمیه و تاریخیه مثبتیه در جلو نظر آنها گذارده شود خواهند دید که ایران بعلم و ترقی دنیا کمک خیلی زیادی نکرده

و مانند همه ملل عالم در اغلب آنچه هم که داشته مدیون تمدن
و علم یونان بوده است .

-۹-

درست در سی و دو سال پیش مقاله مفصلی بقلم ابراهیم خواجه‌نوری
بعنوان « مشهودات گفتنی » در روزنامه « شفق سرخ » که بمدیریت
علی‌دشتی در طهران بچاپ میرسید انتشار یافت (شماره اول شهریور ۱۳۱۱
ش) که ما در اینجا قسمتهائی از آنرا از نظر خوانندگان میگذرانیم :
« امروز درستی و راستی بیشعوری محسوب میشود . حس ملیت
و قومیت و نوع دوستی جزو خرافات و اباطیل بقلم میرود و
حتی محبت به فامیل و علاقه بزین و بچه و برادر و خواهر هم
مورد تمسخر و مضحکه واقع گردیده است و يك مشت مردم
بی مسلک و بی « ایدآل » و عاری از هر گونه مقدسات تمام
مراتب عالی انسانی را از دست داده در قعر منجلاب خود -
خواهی و خودپسندی مثل مگسهای بال شکسته دست و پامیزند . .
اما اولاد سیروس از ترس اینکه مبادا ازو سعایتی بکنند و یا
بوضعیت اداری یا تجارتي او لطمه‌ای وارد آید خودش قبلاً
عنوان با شرافت جاسوسی داخله و خارجه را میخرد و برای
خود شیرینی از اختراع هیچ دروغی و دوختن هیچ پاپوشی مضایقه
نمینماید و اگر باو بگوئید که جاسوسی بر ضد مملکت

بی شرافتی است شانه را بالا انداخته میگوید اینها «پره ژوزه» است اعتماد که پایه و اساس زندگی اجتماعی است از ایران یکسره رخت بر بسته است. وزیر برؤسا اعتماد ندارد ، رؤسا باعضا اعتماد ندارند، عارض بوکیل اعتماد ندارد، وکیل بقاضی اعتماد ندارد ، زن بشوهر و برادر بخواهر و حتی پدر به پسر اعتماد ندارد و همه هم حق دارند.»

-۱۰-

عارف (ابوالقاسم) **قزوینی** شاعر و تصنیف ساز بسیار عزیز و مشهور ما نیز درباره هموطنانش سخنان و اشعار بسیار دارد که دال بر دل پردرد آن رادمرد دوست داشتنی است و از آن جمله است :

ابیاتی از غزل «قحط الرجال» (باید دانست که این سخنان و ابیات مربوط بزمان گذشته است) :

قحط الرجال گشت در ایران که از ازل

گوئی که هیچ مرد درین دودمان نبود

جز اجنبی و خائن و بیگانه محرمی

در آستان شاه و ملک پاسبان نبود

در اجنبی پرستی ایرانی آنچنان

داد امتحان که بهتر ازین امتحان نبود

ز اول بنای مجلس آزادی جهان

شرمنده تر زمجلس ما پارلمان نبود

ایران بروزگار تجدد چه داشت، گر

مفتی و شیخ و مفتخور و روضه‌خوان نبود



از قطعه‌ای که در دیوان عارف (۱) در تحت « هیئت کابینه تکیه

دولت » آمده است :

.....

.....

شده است هیئت کابینه تکیه دولت

که شمر دیروز امروز میشود مختار

عروس قاسم روزی رقیه می‌گردد

لباس مسلم می‌پوشد عابد بیمار

همان که هنده شدی گاه میشود زینب

بزید هم زن خولی شود چو شد پیکار

فغان و آه ازین مردمان بی‌ناموس

امان زمسلك این فرقه کله بردار

کسی ندیده که يك نوع عروس صدراماد

کچارواست که تامین یکی و صد سردار



ابیاتی از قطعه‌ای خطاب به علی بنرنگ ازدوستان یکرنگ عارف:

.....
.....

با که توان گفت درد خویش درین ملک

وز که توان بود امیدوار ، علی جان

عالم و جاهل بیک ردیف در انظار

خادم و خائن بیک قطار ، علی جان

ملت وجدان کش و زبون و ریا کار

بار بر غیر و بردبار ، علی جان

باز بر انگلیس و کارگر روس

مردم بی قدر و اعتبار ، علی جان

لعن بر اشراف مفتخوار کن و لعنت

بر پدر شیخ لاشخوار ، علی جان

هیز طبیعت ، محیط فاسد و مسموم

بشکند این چرخ کهنه کار ، علی جان

بقلم نامور بچاپ رسید و چند جمله آن مقاله در باره اخلاق هموطنان
ازینقرار بود :

« ... در گرداب زمایم و قبا یح مستغرقند و پای بند هیچیک از
ملکات اخلاقی نیستند و بشئون و مقدسات فردی و اجتماعی
اعتنائی ندارند و جز پر کردن کیسه و اطفاء شهوات مشغوم از
زندگی چیزی نمیفهمند. دروغ میگویند، فریب میدهند، مانند
خاکشیر بهر مزاجی میسازند و در مقابل هر بادی تسلیم میشوند
و این کار را زبردستی و زرنگی میدانند . حقایق را زیر پا
گذاشته و برای استرضاء خاطر کسی که خود را محتاج بوی
و او را قوی تر از خود تصور میکنند « بله قربان ، بله قربان »
و « صحیح است ، صحیح است » میگویند و از خود رأی و
اختیاری ندارند . امروز از يك چیز تعریف می کنند و فردا
با لحن زننده‌ای همان چیز را تکذیب مینمایند و مبالغه
را در تعریف و خوش آمد گوئی بجائی میرسانند که مقام
فرشتگان آسمان را يك نفر میدهند و لحظه‌ای بعد بدون این
که گفته های سابق خود را در نظر بیاورند همان شخص را
مجسمه وقاحت و جانشین ابلیس میخوانند
« از طرف دیگر هر چه بمرکز نزدیکتر شوید از سرزمین راستی
و صداقت و ادب و انسانیت دور شده بمرکز دنائت و خباثت و فحشاء و

فادرستی نزدیک میشوید تا آنجا که بمرکز شهر یعنی لاله‌زار
میرسید و در اطراف خود جز یک عده اشخاص شهوتران نالایق
الکولی رنگ پریده و معلول و ناتوان چیز دیگری مشاهده
نمیکنید . «

-۱۲-

در همین اواخر قطعه شعری بعنوان « دانا نتواند ندهد پند » اثر
طبع بلند دانشمند محترم حسنعلی حکمت دیده شد که ابیاتی از آنرا
در اینجا نقل مینماید (۱):

« خودخواهی و خود بینی و خود رایی جاهل

بر دیده بیناش یکی پرده بیفکند

ای آه از آن علم که شد با غرض آگین

ای وای از آن جهل که شد با مرض آ کند

هر کس نگری فتنه خویش است و نبیند

آن فتنه که در شهر بهر گوشه فروزند

هر گز نرود کار باصلاح چو باشد

هم مصالح وهم مفسد در کار همانند

یک ارج همی بینی هم خائن و خادم

یک نرخ همی بینی هم طرفه و ترفند

۱- بنقل از مجله « خواندنیها » شماره ۴۴ ، سال ۲۴ .

پشك است فزون از مشك در قيمت و مقدار
 پتياره معزز تر از مردم فرمند
 هر بسی هنری کوره تقلید بدانست
 دانندش هنرورتر از هر که هنرمند
 این کاخ نشینان ز وزیران و مدیران
 در پیچ و خم کارند در مانده و در بند
 باطن همه پرداخته از زیور دانش
 ظاهر همه آراسته از دفتر و پروند
 يك امر نینجامد بی توصیه و امر
 يك کار نمی چرخد بی بدره و بد کند
 هر تازه که آید بکند لعن به پیشین
 خواندش دغل کاره و دیوانه و دروند
 آن کهنه زند طعن بر آن تازه که آید
 دانش سبک مایه و دون پایه وارغند
 گرنیک بینی گنه از کهنه و نویست
 آن نیست تهی شاخه و این شاخ برومند
 گر کهنه و گرنو بر دانا نکند فرق
 گرنو هنری باشد اگر کهنه خردمند

سو گند که گردند زیزدان به پیشیزی
 گردند به اهریمن هم عهد بسو گند
 از قید قوانین و قواعد همه آزاد
 در بند تقالید و تظاهر همه دلبنده
 از درج شده ساقط چون حرف اضافات
 بر غیر زده تکیه چون واژه پسوند
 طبل تهی و پر شده آواز همه جای
 بی مایه و باداعیه لافنده و پرفند
 هر دم گرهی بر گره ازین گره افزود
 هر دم غلطی بر غلط این جمع فزایند
 خلقی ز خطا شان و جفا شان شده گریان
 و آنان به عناشان و بلا شان زده لبخند
 آخر بخطا این همه پرداخته تا کی
 آخر بخطا این همه در ساخته تا چند

-۱۴-

روزنامه «اطلاعات» یکی از دو روزنامه بزرگ و کثیرالانتشار با
 استخوان ما بشمار میرود. در شماره ۲۵ اسفند ۱۳۴۲ آن در باره حوادث
 فجیعی که در پایتخت مملکت ما در همین روزگار ما اتفاق میافتد مقاله‌ای
 دینده شد که چند جمله از آنرا در اینجا نقل مینمائیم هر چند نظیر همین

حوادث در اغلب نقاط دنیا پیش می‌آید :

« ... این حوادث آدم را بو حشت می‌اندازد زیرا زندگی در یک اجتماعی که حریمی باقی نمانده باشد و انسان از همنوع خودش هیچگونه ایمنی نداشته باشد حقیقهً وحشتناک است . وقتی آدم در خانه خودش امنیت نداشت و در خانه خدا هم امنیت نداشت پس کجا میتواند زندگی کند . مگر آدم چقدر می‌تواند همه حواسش را به جیبش، به کفشش، بکلاهش بدوزد که جیبش را نبرند و یا کفشش را نبرند و کلاهش را نبرند . من وقتی میشنوم که از فلان امامزاده چراغی بسرقت رفته راستی متأثر میشوم . نه برای خاطر اینکه امامزاده بی چراغ مانده است بلکه بخاطر اینکه می‌بینم آخرین ستونهای ایمان و اخلاق هم دارد فرو میریزد ... »

-۱۴-

بنقل از مجله «خواندنیها» شماره ۲۶ بهمن ۱۳۴۲ از مقاله «اگر با ایرانی هم اینطور رفتار کنید دروغ نخواهد گفت» بقلم حسن صدر: «... آغامحمد خان قاجار صد هزار چشم از مردم کرمان کند. سرجان ملکم مینویسد کرمان شهر کوران شد، بجالادی که چشمها را تحویل میداد گفت خوشوقت باش که کم نیاوردی و گرنه چشم خودت را هم میگفتم بکنند.»

« گناه مردم کرمان این بود که یکسال شاهزاده رشید و جوانمرد زند لطفعلی خان بر آنها حکومت کرده بود .

« چنین مردمی در مقابل چنان بالای آسمانی در برابر چنین ستمگر سفاک و خونخواری چگونه تملق نگویند و ریا و تظاهر نکنند و بدروغ و دغل متوسل نشوند آیا از چنین ملتی انتظار صراحت و صداقت و شهامت دارید .

« این رفتار تنها در دوره آغا محمد خان نبوده بلکه در تمام دوران تاریخ بیش و کم با او چنین رفتار کرده اند و بنا بر این جز با سالها مصونیت و آزادی و حکومت حق و قانون ، ملت ایران نمیتواند صراحت و صمیمیت پیدا کند .»

-۱۵-

از قضا من روسیاه تهیه کننده این مقاله نیز در کتابهای خود و بخصوص در « هزار بیشه » و « کشکول جمالی » و « صندوقچه اسرار » مقداری از آراء و عقاید بیگانگان را درباره هموطنانم آورده ام و در اینجا قسمتی از آنچه را در کتاب « راه آب نامه » از زبان قهرمان آن کتاب نوشته ام (هرچند ابداً سزاوار و شایسته نیست که با کلام و گفتار مؤلفین و صاحبان قلم و ارباب فکر و اندیشه نامدار در یکجا بیاید) طرداً للباب نقل می نماید :

« غصه این مردم بی شعور و بی صاحبی را میخورم که هیچ

نمیفهمم چه میگویند و چه میجویند و حرف حسابشان چیست و چرا زنده‌اند . درین محیط حیرت انگیز با مردمی سروکار پیدا کرده‌ام که حتی بروغن امامزاده هم بندند و از شمال تا جنوب و از مغرب تا بمشرق هر کلاهی برای برداشتن و هر جیبی برای بریدن و هر پولی برای خوردن است . در تمام دستگاههای این مملکت خواه ملی باشد خواهد دولتی هیچ چرخ و ماشینی نمیچرخد مگر آنکه روغن رشوه بآن برسد . در بالای هر در و هر دروازه‌ای بخط جلی نوشته‌اند «بی‌مایه فطیر است» و کارت پیش هر کس گیر بکنند تا باو مراجعه کردی فوراً دو انگشت شست و سبابه‌اش را بهم میمالد و میرساند که یعنی کشک . باسم «سبیل چرب کردن» و «خر کریم را نعل کردن» کلیدی دارند که بهر قفلی میخورد و هر دری را می‌گشاید و هر طلسمی را درهم میشکند و هر مشکلی را حل می‌کند . مظلوم‌ترین مردم کسی است که دستش ازین کلید مشکل گشا کوتاه باشد .

« هر چه بیشتر با این مردم میجوشم و بیشتر با آنها نشست و برخاست می‌کنم کمتر اخلاقشان بدستم می‌آید و کمتر از کار و بارشان سردرمی‌آورم . حرفهایشان همه سست است و سربطاقی و ادعاهایشان جمله بی‌اساس است و پا در هوا . مردم دنیا اگر

دروغی بگویند برای مقصود و منفعتی است ولی اینها محض رضای خدا دروغ میگویند . مردمان لاابالی بی بند و باری هستند که از بس گهی پشت برزین و گهی زین به پشت داشته‌اند لاقید بار آمده‌اند و بسیاری از قیود که در عرف مردم دنیا بشرایط آدمیت و انسانیت معروفست پابست نیستند چنانکه مثلاً اگر نمک کسی را بخورند فرضاً هم که نمکدان را نشکنند لااقل با اسم «کش رفتن» بجیب که خواهند زد . با همه قیافه جدی که بخود میدهند هیچ کار دنیا را بجد نمیگیرند مگر در سه مورد مخصوص یکی شکم یکی کیسه و یکی تنبان . وقتی پای این سه چیز بمیان آید یوسف را بکلافی و خدا را بخرمائی میفروشنند ، چطور میخواهی دلم بحال این مردم کچلک باز و دوز و کلکی مزاج نسوزد که برای حل و فصل معضلات امور و مشکلات دنیا تنها بسه طریقه معتقدند که عبارتست از « سر هم بندی» و «سیاست عالیة ماست مالی» و «روش مرضیه ساخت و پاخت» . این هر سه از مبتکرات فکر بدیع و از کشفیات قریحه سرشار خودشان است و درین میدان الحق که گوی سبقت را از جهان و جهانیان ربوده‌اند . بالخصوص در فن «ماست مالی» مهارت عجیبی پیدا کرده‌اند و بالتیجه مصرف ماست چنان بالا رفته‌است که اگر همه آب دریا ماست شود باز کفاف احتیاجات

را نخواهد داد . فورمول دیگری هم دارند که معجون افلاطون و دواى هرردى است، و عبارت است از دستور مجرب و مطاع «خودش درست میشود» که اعجاز میکند. از تمام اینها گذشته دستگاه شگرفی هم دارند بنام «بوته‌اجمال» که بمنزله انبار بی ته و بن و گاوخانی جاودانی بسیار عمیقی است که هر چند قرن‌هاست که هرروز و هر ساعت خروارها کار انجام نایافته در آن ریخته‌اند هنوز تا کمر خالی است و باز برای نسلهای فردا و پس فردا جای خالی دارد . این مردم تنها در یک موقع ممکن است از طریق سربطاق کوبیدن اندکی منحرف شوند و آن هم در مورد کارهای حسب‌الامری است که آنوقت هرطور شده برای حفظ ظاهر بظاهر سازی پرداخته و بقول خودشان کار را فیصله میدهند .»

در «کشکول جمالی» (جلد دوم ، صفحه ۱۰۵) می‌خوانیم :

«عده زیادی از هموطنان ما خیال میکنند همینقدر که اولاد داریوش و سیروس شدند دیگر نشان تور و غن است غافل ازین که کسی را از فضل پدر حاصلی نیست و انسان باید مرد کار و همت خود باشد و آدم اصیل و شریف واقعی کسی است که بتواند باطمینان بگوید که دارای فرزند نیک‌سرشت و خردمند خواهد بود نه آن کسی که تنها بافتخار آباء و اجداد خود سربلندی میکند .»

«ابن قتیبه دینوری از علمای مشهور قرن سوم هجری (اصلاً ایرانی) درباره این گونه ایرانیان که به نیاکان خود میبایند و با اصطلاح مشهور پنبه لحاف کهنه خود را باد میدهند چنین نوشته است (بنقل از مقاله «شعوبیه» بقلم جلال همائی در مجله «مهر» منطبعه طهران) :

«مثل افتخار این گونه مردم بتاج و تخت پادشاهان درست مثل آن کسی است که دیدند در مسابقه اسب دوانی بسیار میخندند و شادی میکند و بخود میبالد . از وی پرسیدند مگر اسبی که در مسابقه پیش افتاد از آن تست . گفت نه اما لگامش از آن من است .»

معودی مورخ معروف نیز در همین باب گوید :

«عجمها همه از نسل انوشیروان و پرویز نیستند وانگهی آن دولت از دست برفت و بدولت گذشته بالیدن درست باستخوان پوسیده نازیدن است و کسی که افتخار کند باینکه من از مردم عجم هستم و انوشیروان هم عجم بوده است با کسی که بگوید من از جنس آدمی هستم و انوشیروان هم از بنی آدم بوده است برابر میباشد .»

در «صندوقچه اسرار» (چاپ طهران ، ۱۳۴۲ ش . جلد اول ، صفحه

(۷۷) چنین آمده است :

ما ایرانیها خیلی از خودمان راضی هستیم و اغلب بیگانگانی هم که ما را میشناسند همین صفت خودپسندی و از خود راضی بودن و خودنمائی و خودفروشی را عیب بزرگ ملی ما میدانند و بدیهی است که آنچه بیشتر موجب این صفت گردیده حال و روزگار ما در گذشته است که روزی بزرگ و توانا و صاحب و سرور در دنیا بودیم و اشخاص بزرگی از میان ما قد علم کردند و ما البته حق داریم که بوجود آنها مباحثات بورزیم (آن هم باندازه معقول) و آنچه را تعلق بگذشته ما دارد دوست و عزیز بداریم و در حفظ آن بکوشیم (بشرط اینکه چیز خوب و ممدوح و پسندیده باشد).»

پایان

« دعای خیر »

در طی این گفتار شمه‌ای از آنچه را در حق ما گفته‌اند دیدیم. حدیثی نیست که مسرت آمیز و مایه سرافرازی ما باشد. دلسوزی و خشم و استغفار هم درمان این درد و دواى این مرض نمیگردد. باید کوشید و در صدد علاج برآمد و این خود یکی از وظایف سمینار مسائل ایران و بلکه مهمترین و مفیدترین وظیفه او خواهد بود.

داریوش شاهنشاه بزرگ ایران در دوهزار و پانصد سال پیش در سینه کوه‌های شامخ ایراترمین خطاب پادشاهان آینده این مرز و بوم بر سنگ چنین نوشته است :

« تو ای کسی که میخواهی پس ازین پادشاه باشی از دروغ پرهیز. و دروغگورا کیفر بده.... تو ای کسی که میخواهی پس ازین پادشاه باشی دوست مردی مباش که دروغگو و یا زورگوست بلکه دروغگو و زورگوراسخت کیفر بده. »

امروز این خطاب مستطاب نه تنها بوالا ترین فرزندان این کشور بلکه بتمام افراد ایرانی نژادی است که باین مرز و بوم علاقمندند و از دل و جان سعادت‌مندی و رستگاری آنرا خواستارند. باید دروغگو و زورگو و پلید خوئی را کیفر داد و سخت کیفر داد.

قریب بهمان زمان داریوش هرودوت مورخ بسیار معروف یونانی

در حق نیاکان ما چنین گفته است :

« ایرانیان مجاز نیستند از چیزی که عملش زشت و قبیح و غیر مجاز است سخن برانند و در نظر آنها هیچ چیز شرم آورتر از دروغ گفتن نیست و از دروغ گذشته وام گرفتن هم در نزد آنها بغایت زشت و مکروه است و علتی که برای زشتی وام بیان میکنند این است که آدم مقروض گاهی مجبور میشود دروغ بگوید.»

باید از یزدان پاک درخواست نمائیم که ما را از شر و زبان دروغ که بزرگترین نشانهٔ تبهکاری و فساد است در امان بدارد و زندگانی ما را سامانی ببخشد که محتاج بوام گرفتن از خودی و بیگانه نباشیم.

باید دعا کنیم که در سایهٔ اصلاحات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی وسیع و عاقلانه که هماهنگ با وضع دنیای آزاد و مرفه باشد روزگار ما ایرانیان رفته رفته چنان تغییر یافته دگرگون گردد که باز حتی دشمنان ما مانند مورخ یونانی دوهزار و چهارصد سال پیش با همین زبان و با همین لحن تعظیم و تکریم در حق خودمان و در حق فرزندان و فرزندان فرزندانمان با احترام و تمجید سخن برانند و بگویند ایرانیان بدستور پیامبر بزرگ ایرانی خودشان زرتشت عمل میکنند :

« درست میاندایشند ،

درست سخن میرانند ،

درست رفتار میکنند »

سید محمدعلی جمالزاده

ژنو، فروردین ۱۳۴۳

شيوه انتقاد

بود که قدم دوم را هم خود ایشان بردارند یعنی یکی از بهترین کتابهای
فرنگی را در باب انتقاد ادبی ترجمه نموده بچاپ برسانند تا اکرام عمیم
ایشان جامعه اتمام بیوشد .

در ضمن همان جواب خود درباره ترجمه پاره‌ای از نظریات و عقاید
خودم را در خصوص انتقاد هم بعرض رسانده بودم باز مجاملا آنچه را
بفکرم میرسد (هرچند درین زمینه ناشی و تقریباً نادان بودم و مطالعه و
تمرین و در دستم بکلی ناکافی و ناشاد است) برایتان در ذیل می نویسم .

نقاد کتابهای ادبی باید خود تاحدی ادیب باشد . متقدمین با شرایط
ما ادیب بودن را نشان داده‌اند و آنچه را نظامی عروضی درین باب نوشته
است همه می‌دانند ولی آن شرایط امروز برای جوانانی که در مدرسه باید
صدها چیز دیگر را هم غیر از آنچه مستقیماً مربوط بعلم ادب است فراگیرند
و سالها شب و روز مشغول تحصیل مواد بر نامه بسیار سنگینی هستند، امکان
پذیر نیست و لهذا باید دور آنرا خط کشید و تنها آن را برای جوانان
معدودی گذاشت که بسائقه ذوق و بحکم فطرت شیفته ادبیات از نظم و نثر
هستند و اوقات خود را منحصرأ (یا تقریباً بطور انحصار) بکارهای ادبی
مصروف می‌سازند .

نقاد کتابهای ادبی باید مقداری کتابهایی را که بزرگان تعدادی
بر انتقاد کتابهای ادبی نوشته‌اند و شهرت دارد خوانده باشد و در این
امر تنها بیک شیوه از شیوه‌ها و بیک مسلك از مسلك‌های معروف قناعت نماید.
مقصود این است که مثلاً گروهی از منتقدین بنام طرفدار « اوپز کتی -

ویسم « یا بقول حضرت آقای تقی زاده طریقه آفاقی هستند در صورتیکه دسته دیگر هوادار سبک «سوبترکتی ویسم» یا انفسی هستند و عقل حکم می کند که اگر منتقدی بتواند این دو سبک را با هم بیامیزد بطوریکه مراعات توازن هم شده باشد ممکن است نتیجه کارش بهتر از آب در آید اخیراً می خواندم که کتابی در خصوص زندگانی و آثار نویسنده مشهور ایرلندی جمز جویس نوشته شده است و چون جویس در ضمن یکی از کتابهای خود نوشته است که در کودکی هنگامی که هنوز در مملکت خود میزیسته است در جلو خانه مسکونی آنها چند درخت باردار است آن کسی که در صدد نوشتن ترجمه حال او بوده است با ایرلند مکاتباتی نموده است تا معلوم شود آیا آن درخت ، چه درختی بوده است . این سبک انتقاد که سنت بو^(۱) نقاد مشهور فرانسوی را از مؤسین و مروجین آن میدانند طرفداران بسیار دارد و مربوط است با اصولی که حکیم و مورخ و منقد معروف فرانسوی تن^(۲) طرفدار آن بوده و عبارت است از اینکه آثار ادبی و هنری رویهمرفته مخلوق عوامل سه گانه نژاد و محیط و زمان میباشند .

سبک دیگر انتقاد که در فرانسه آناتول فرانس و همچنین ژون لومتر^(۳) را از نمایندگان مبرز آن میتوان بشمار آورد (از شما

۱- Sainte Beuve (۱۸۰۴-۱۸۶۹) .

۲- H. Taine (۱۸۲۸-۱۸۹۳) .

۳- Y. Lemaitre (۱۸۵۳-۱۹۱۱) .

چه پنهان راقم این سطور هم در مقاله‌های انتقادی بسیار ناقص و ابتر و ناشیانه خود آن راه را پیموده است (سبکی است که احساسات منقد را در کار انتقاد و داوری حق مداخله میدهد و مغز و لب معنی و مطلب را که مقصود و منظور نویسنده بوده مورد توجه مخصوص قرار میدهد و رویمهرفته بقول طلاب خودمان «من قال» راحتی المقذور کنار نهاده به «ماقال» می‌پردازد و منقدین خودمان هم عموماً همین طریق را پیموده‌اند و مثلاً آنچه در باب گفته‌ها و عقاید منصور حلاج برای ما باقی مانده و در دست است از آنچه در باره جزئیات زندگانی و دوستان و رفقا و پدر و مادر و همسایگان او می‌دانیم بیشتر است مقصود ازین روده درازی این است که نقاد ادبی باید درین رشته کار کرده باشد و کتاب خوانده باشد و ورزیده و بینا و دانا همچنانکه نجار هم اگر شاگردی نکرده باشد و از اصول فن نجاری بی‌خبر باشد نمیتواند نجار باشد .

منقد ادبی باید حکم شاهد عادل و صادق و مؤمنی را داشته باشد در محاکم قضائی و مذهبی یعنی باید جایز شرایط اساسی شهادت دادن باشد . همه میدانیم که این شرایط عبارت است از راستگوئی و حقیقت‌پوئی و بی‌غرضی و بی‌مرضی و سعی و جهد در طریق کشف حقیقت و خلاصه آنکه باید فرض نماید که نویسنده کتاب را نمی‌شناسد و نمیداند بچه حزب و بکدام دسته‌ای بستگی دارد و سابقه‌اش چیست و شهرتش کدام است . کتابی است که از آسمان در دامن او افتاده است و باید شیرد فکر و قضاوت و نظر خود را در باب معانی و عبارت و سبک و اسلوب و

انشاء واملای آن بر روی کاغذ بیاورد صرف نظر از اینکه خوانندگانش چه خواهند گرفت و چه فکر خواهند کرد، آیا نفرینش خواهند گفت یا آفرینش خواهند خواند، مسلم است که انجام این شرایط «گاو نر می خواهد و مرد کهن!» و کار بنده و امثال بنده نیست ولی روی پمرفته می توان گفت «چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار» از اینها همه گذشته یکی از شرایط عمده انتقاد این است که منقد پیرامون فضل فروشی کسالت-آمیز و بیمزه نگردد که بدترین عیبا و مرضهاست و بوی کوفت و آگاه می دهد!

بعقیده بنده در محیطی مانند محیط امروزی ما ایرانیان که با سواد و کتابخوان کم داریم و نویسندگان عموماً در مقابل رنج و زحمتشان پاداش بسیار ناقابلی بدست می آورند (اگر پاداشی در میان باشد) مایوس ساختن نویسنده تعریف زیادی ندارد و نقاد باید لطف و تشویق و مروت و چشم پوشی را هم تا آنجائی که با شرایط اساسی انتقاد که رکن رکن کار است جور می آید از نظر دور ندارد.



اگر بنخواهیم مندرجات بالا را خلاصه نمائیم میگوئیم که نقاد باید با فضل و ذوق و با معرفت و ادیب باشد و کتابهای بسیاری از خود-مانی و بیگانه خوانده باشد و کتابی را که می خواهد انتقاد نماید بدقت مطالعه نماید (البته بشرطی که کتاب بمطالعه و انتقاد بیرزد) و اگر با عقاید و آراء و افکاری مواجه گردید که با مال خودش جور نمی آید و

نمی خواند و یا با انشائی روبرو شد که با سلیقه او سازگار نیست تعجیل
 را در اظهار نظر روا ندارد بلکه اساساً اهل شك و تردید باشد و بداند
 که هر عقیده و نظری در دنیا طرفدارانی دارد و برای اثبات آن دلایل
 و براهینی میتوان تراشید و با يك نه گفتن و دو سخن ناسزائی که برسم
 طعن و طنز و تمسخر و تحقیر بگوئیم باسانی از عهده رفع اشتباه و اصلاح
 خطا (یا آنچه اشتباه و خطا پنداشته ایم) نمی توان برآمد و چون خودمان
 بفکر ورآی خودمان اعتقاد و ایمان داریم نباید تصور نمائیم که تمام مردم
 دنیا بسهولت استدلال ما را نمی پذیرند و ما میتوانیم حرف خودمان را به
 کرسی بنشانیم . هرگز نباید فراموش نمود که وقتی گالیله بمردم
 میگفت خورشید بدور زمین نمی چرخد و زمین است که بدور خورشید
 میچرخد حتی مردم دانا و با انصاف نمیتوانستند ادعای او را بپذیرند و
 در دل او را دیوانه و مختل المشاعر بشمار میآوردند در صورتیکه حق با
 او بوده امروز نیز در عالم فکر و رای و حکمت و ادب و سیاست و تمام
 مواضع و علوم و فنون و زمینه های دیگر ممکن است سخنانی بگوئیم
 برسد که خبط و خطای کامل بنظر درآید ولی ضمناً همیشه باید احتمال
 داد که شاید که فردا حقیقت و حجت آن بر عالمیان روشن و آشکار و
 مبرهن و محقق گردد .

فهرست ها :

- ۱- فهرست اسامی اشخاص و نسبت ها
- ۲- فهرست اسامی جایها و نسبت ها
- ۳- فهرست اسامی کتاب ها و مجله ها و روزنامه ها
- ۴- فهرست مندرجات
- ۵- درست نامه

اسامي اشخاص و نسبت ها

ابوالمورخين (رك:هرودوت) ۱۰، ۱۶

اتابك (ميرزا علي اصفرخان) ۱۰۷

احمد بن الحسن الميمندي ۱۴۲

ارمنيا ۱۰

ارنست رونان ۱۵

اروپائي ۳۳، ۸۲، ۸۶، ۹۷، ۱۲۱،

۱۲۲

اروپائيها ۸۳

اروپائيان ۹۱، ۹۵، ۹۷، ۹۸

اسپارتي ۹۷، ۹۸

استلين ميشو ۱۱۱

اسكندر ۱۰۳

اشرف (افغان) ۱۰۶

اعتماد الدوله ۷۸

اعتماد السلطنه ۱۰۷

افغانها ۱۰۵، ۱۰۶

افلاطون ۱۵۶

الكسي سولتيكوف ۸۰

الناصر لدين الله ۳۶

امير (علي عليه السلام) ۴۷

انقلاب مشروطيت ۱۵

آ

آدم ۱۲، ۲۴، ۲۷، ۵۸، ۱۵۷

آرام (احمد) ۶۷

آراميها ۱۰۸

آريائيها ۱۰۹

آسيائي ۸۰، ۱۰۶

آغا محمدخان قاجار ۱۵۳

آقاخان كرمانى (ميرزا) ۱۳۹

آلمانها ۳۶

آلماني ۲۶، ۳۶، ۵۱، ۹۴، ۹۵،

۱۳۲، ۱۳۳

آلمانيها ۱۷

آمريكائي ۲۳، ۷۲

آمريكائيها ۲۳

آمي بن مارسلين ۶۸

ا

ابن خلدون ۱۰۸

ابن قتيبة دينوري ۱۵۷

ابن مقفع (عبدالله) ۵۶

ابوالعباس فضل بن احمد اسفرايني ۱۴۲

انگلیسها ۱۲۱

انگلیسی ۸۸، ۸۷، ۷۳، ۲۹، ۲۰

۱۲۷، ۱۱۸، ۱۰۳، ۹۵، ۹۳، ۹۰

انوشیروان عادل ۱۵۷، ۹۴

ایرانی ۱۸، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳

۸۳، ۶۴، ۵۹، ۳۸، ۲۶

۹۲، ۸۷، ۸۶، ۸۵، ۸۴

۱۰۸، ۱۰۶، ۹۸، ۹۵، ۹۴

۱۲۲، ۱۱۶، ۱۱۰، ۱۰۹

۱۳۳، ۱۳۲، ۱۲۶، ۱۲۵

۱۴۵، ۱۴۳، ۱۴۲، ۱۳۴

۱۵۷

ایرانیان ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳

۲۴، ۲۳، ۲۱، ۲۰، ۱۹

۳۱، ۲۹، ۲۷، ۲۶، ۲۵

۴۹، ۴۸، ۴۷، ۴۰، ۳۹

۶۸، ۶۷، ۶۵، ۵۶، ۵۲

۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۱، ۷۰

۸۶، ۸۳، ۸۱، ۸۰، ۷۹

۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸، ۸۷

۹۶، ۹۵، ۹۴، ۹۳، ۹۲

۱۰۴، ۱۰۳، ۹۹، ۹۸، ۹۷

۱۰۹، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۵

۱۱۳، ۱۱۲، ۱۱۱، ۱۱۰

۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۱۱۴

۱۲۵، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰

۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۶

۱۳۸، ۱۳۵، ۱۳۳، ۱۳۲

۱۶۰، ۱۵۷، ۱۴۳، ۱۴۱

ایرانیها ۸۳، ۷۶، ۷۵، ۲۶، ۲۰

۹۷، ۹۳، ۹۱، ۸۹، ۸۶

۱۰۶، ۱۰۵، ۱۰۳، ۹۹

۱۵۸، ۱۴۲، ۱۳۵، ۱۳۳

ایرج افشار ۱۳

ب

باب (رك : سيدعلی محمد باب) ۱۵

بایزید ۴۰

بدیع (میرمهدی) ۶۷

براون (پرفسور) ۷۴، ۷۵، ۱۰۹

۱۱۰

بربرها ۶۷

برکویچی (کونراد) ۱۰۳

بزرگ علوی ۶۶

بلاذری ۱۴۱

بلژیکی ۷۵، ۳۸

پ

پاپای اعظم ۳۶

پارسیان ۹۵، ۶۷

پاسکال ۵۸، ۱۷

پاکروان (خانم) ۱۱۳

پیان (رك: کوتوله) ۳۵

پرویز ۱۵۷

ح

- حاج عبدالغنی ۲۴
 حاج میرزا آقاسی ۳۵
 حافظ ۱۹ ، ۴۰ ، ۹۷
 حالت (ابوالقاسم) ۱۰۸
 حجاج بن یوسف ۱۴۲
 حجازی (محمد) ۶۶
 حسن (امام علیه السلام) ۹۰
 حسین (امام علیه السلام) ۷۴ ، ۹۰ ، ۹۷
 حسینقلی آقا ۸۵
 حکمت (حسنعلی) ۱۴۹

خ

- خواجه نوری (ابراهیم) ۱۴۴

د

- داروین ۴۱
 داریوش بزرگ ۳۴ ، ۱۵۶ ، ۱۵۹
 دانش (تقی - مستشار اعظم) ۶۴
 دشتی (علی) ۶۶ ، ۱۴۴
 دلیل (شاعر فرانسوی) ۸۶
 دنکس فاربس ۱۲۷
 دوروته آلوتر ۱۳۲
 دهاتی (رک : محمد مسعودی) ۶۶

- پلوت (شاعر رومی) ۶۸
 پوتینگر (سر ۰.۵) ۹۲
 پوریا (ارسلان)
 پهلوی ۱۴۲

ت

- تاتار ۶۶ ، ۷۰ ، ۱۳۶
 تربیت (میرزا رضاخان) ۲۶
 ترك ۳۸ ، ۶۶ ، ۷۰ ، ۱۰۶ ، ۱۳۶ ، ۱۳۸
 تركها ۷۷ ، ۹۱
 تركی ۷۱
 تقی زاده (سید حسن) ۱۴۳

ث

- ثنائی (رک : قائم مقام فراهانی) ۱۳۸

ج

- جان شیرمان ۱۲۸
 جعفرقلی خان ۸۸
 جمال زاده (سید محمدعلی) ۱۶۰
 جیمس موریه ۲۰ ، ۷۳ ، ۸۹ ، ۹۰

چ

- چنگیز ۷۱

سایکس (سرپرسی) ۱۰۶، ۱۰۴،

۱۱۸

سپاه دانش ۱۴

سراوزلی (سفیرانگلستان) ۸۸

سرجان ماکدونال ۸۷

سرجان ملکم ۲۳، ۸۲، ۹۵

سعدی ۱۹، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۵۷

سلطان محمود ۱۴۲

سمینار مسائل ایران ۱۵۹

سیدعلی (میرزا) ۸۸

سیدعلی محمد باب (رک : باب) ۱۵

سیروس ۱۴۴، ۱۵۶

سیف آزاد ۱۴۶

ش

شادمان (دکتر) ۶۶

شاردن (فرانسوی) ۷۹

شعوبیه ۱۵۷

شفا (شجاع الدین) ۷۴

شفر ۱۴۳

شمر (ذی الجوشن) ۱۴۶

شمیری (چلوکباب) ۳۲

شیخ ابواسحق کازرونی ۱۳

شیخ احمد روحی ۲۰، ۹۰

ر

رائول پریش ۳۳

راولینسون (ژ.) ۸۱، ۱۰۶

رستم ۱۳۸

رستم‌دستان ۱۲۲

رستم سامی ۳۷

رسول (ص) ۴۷

رقیه (ع) ۱۴۶

روسها ۵۳، ۱۲۲

روسی ۸۰، ۱۰۶

روشنی بیک ۷۱

رومی ۶۸

رومیان ۶۶، ۶۷

رومیها ۳۳

ز

زرتشت ۶۲، ۸۵، ۱۶۰

زینب (ع) ۱۴۶

ژ

ژان لارتکی ۱۱۴

س

ساسانی ۱۴۱

ساسانیان ۹۴

شعبه ۷۴

غ

غازی غرای خان تاتار ۷۱

غزنویه ۱۴۲

ف

فارسها ۷۱ ، ۷۲

فارسی ۷۵ ، ۸۵ ، ۸۶ ، ۸۸ ، ۸۹ ،

۹۰ ، ۹۵ ، ۱۰۴ ، ۱۱۱ ، ۱۳۰ ،

۱۳۳ ، ۱۴۲ ، ۱۴۳

فتحعلی شاه قاجار ۲۰ ، ۲۳ ، ۷۳ ،

۸۸

فرانسوی ۱۷ ، ۴۱ ، ۷۳ ، ۷۶ ، ۷۹ ،

۸۰ ، ۸۳ ، ۸۶ ، ۱۰۷ ، ۱۱۴ ،

۱۱۸

فرانسویها ۱۷ ، ۳۶

فردوسی (طوسی) ۴۶ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲ ،

۱۳۴

فرنگی ۱۸ ، ۲۴ ، ۳۱ ، ۶۶ ، ۷۰ ،

۸۹ ، ۱۳۶

فرنگیان ۲۰ ، ۲۱

فرنگیها ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۰ ، ۲۳ ،

۲۴ ، ۳۳ ، ۶۵ ، ۶۷ ، ۷۳ ،

۹۱ ، ۱۲۴

فوریه (دکتر) ۱۰۷

ص

صادق چوبک ۶۶

صادق هدایت ۶۴

صفوی ۳۷ ، ۷۶ ، ۷۸ ، ۷۹ ،

صفویه ۷۱ ، ۷۹

ع

عارف قزوینی (ابوالقاسم) ۱۴۵

عابد (امام زین العابدین سجاد و ع) ،

۱۴۶

عبدالله بن مقفع (رك : ابن مقفع) ۱۳۶

عثمانیها ۷۱

عجم ۱۵۷

عجمها ۱۵۷

عرب ۳۸ ، ۶۶ ، ۷۰ ، ۸۵ ، ۱۰۹ ،

۱۳۶ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲

عربها ۸۳ ، ۱۴۱

عربی ۷۵ ، ۸۵ ، ۱۴۲

عطار ۱۷

علی (علیه السلام) ۹۷

علی بابا ۱۱۸ ، ۱۲۵

علی بیرنگ ۱۴۷

عمق بخارائی ۵۶

گوبینو ۸۳ ، ۸۵ ، ۸۶ ، ۱۱۹ ،

۱۲۰

گوتنبرگ ۳۶

گوته ۳۳ ، ۷۴

گودار (مسیو) ۱۳۱

گوستاولوبون ۹۳

گوگول (نیکولا) ۵۲

ل

لامارک ۴۱

لطفعلی خان زند ۱۵۳

لوتر ۳۶

م

مأجوج (رك : یا جوج) ۵۷

مادها ۹۵

ماهویه سوری ۱۴۲

متنبی ۷۰

مجلسی ۷۴

محمد ۹۷

محمد مسعود (رك : دهاتی) ۶۶

محمدشاه قاجار ۱۳۹

محمود (افغان) ۱۰۶

محمود بن عثمان ۱۳

مختار (ثقفی) ۱۴۶

ق

قاجاریه ۱۱۳

قاسم (ابن امام حسن ع) ۱۴۶

قائم مقام فراهانی (رك : میرزا ابوالقاسم)

۱۳۸ ، ۱۳۹

قزوینی (میرزا محمدخان) ۱۴۱

قنیه بن مسلم باهلی ۱۴۲

ك

كارولانثریان ۳۵

كلدانی ها ۱۰۸

كلمان هوار ۱۰۷

كلومب ۳۶

كوپرنیک ۳۶

كوتوله (رك : پپان) ۳۵

كوروش (نام شخصی) ۱۱۶

كوردنی کوبروین ۷۶

كوویه ۴۱

گ

گالیله ۳۶

گرنٹ واتسون (رابرت) ۹۲ ، ۹۵

گرگین ۱۳۸

گری بایدوف (سفیر روس) ۱۳۹

نامور ۱۴۸
 نعیم (شاعر سدهی) ۱۴۰، ۵۹
 نوح بن منصور سامانی ۳۶
 نولدکه (تئودور) ۹۴
 نیچه ۵۱
 و
 وحشی بافقی ۱۳۷
 وحید مازندرانی ۹۵
 ولتر ۸۰
 ونسان مونتی ۱۱۲
 وهمن (فریدون) ۱۲۸، ۱۳۰
 ه
 هانری گوبلو ۱۳۰
 هانری مارتین ۸۸
 هانری ماسه (پرفسور) ۱۰۸
 هخامنشیان ۶۷
 هرودوت ۱۶، ۶۷، ۱۵۸
 هرون الرشید ۳۵
 همائی (جلال) ۱۵۷
 هلندی ۷۶

مسعود (مورخ معروف) ۱۵۷
 مسلم (بن عقیل) ۱۴۶
 مسیح ۱۵، ۶۸، ۸۸، ۱۱۹
 مسیحیان ۳۶
 مسیحیان کاتولیک ۲۲
 مسیحیت ۱۵
 مصری‌ها ۱۰۸
 مصطفی فاتح ۶۰
 معاون السلطنه ۱۰۵
 منصور - (حلاج) ۳۱
 منصور (ذبیح‌الله) ۸۶
 موریه (رك: حاجی بابا در فهرست
 کتابها) ۷۵، ۹۰، ۹۱
 مولوی بلخی ۱۷، ۴۰، ۵۵
 مولی‌یر ۵۲
 میرزا حبیب اصفهانی ۲۰، ۹۲
 میرزا رضا خان تربیت ۲۵
 میرزا عبدالحسین (رك: آقاخان کرمانی)
 ۱۳۹
 ن
 ناصرالدین شاه قاجار ۱۵، ۱۰۷

یزید ۴۰ ، ۱۴۶	هنده ۱۴۶
یوسف ۵۹	هندی ۱۰۶
یونانی ۱۰۷ ، ۱۵۸ ، ۱۶۰	هوراس ۱۱۹
یونانیان ۱۶ ، ۳۳ ، ۶۶ ، ۶۷ ، ۸۱	هوگ کاپه ۳۶
۱۰۳ ، ۱۰۸ ، ۱۴۳	س
یهود ۹۶	یاجوج (رك : مأجوج) ۵۷
یهودان خیبر ۵۶	یزدجرد سوم ۱۴۱

اسامی جایها و نسبت ها

اصفهان ۳۶ ، ۵۹ ، ۱۴۰	آبادان ۱۲۲
الجزیره ۱۱۵	آذربایجان ۳۷
انگلیس ۶۱ ، ۱۴۷	آسیا ۱۰۶
انگلستان ۸۸	آسیای صغیر ۷۳
ایران ۱۰ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۸ ، ۲۳	آلمان ۳۶
۲۴ ، ۲۶ ، ۳۳ ، ۵۹ ، ۶۰	آلمانها ۷۴
۶۱ ، ۷۲ ، ۷۳ ، ۷۴ ، ۷۵	آلمانی ۹۵ ، ۱۳۲ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴
۷۶ ، ۷۹ ، ۸۰ ، ۸۱ ، ۸۳	آمریکا ۲۳ ، ۳۶ ، ۳۷ ، ۳۹ ، ۴۴
۸۲ ، ۸۷ ، ۸۸ ، ۸۹ ، ۹۰	۷۲
۹۱ ، ۹۶ ، ۹۷ ، ۹۸ ، ۹۹	آمریکای جنوبی ۱۱۵
۱۰۰ ، ۱۰۱ ، ۱۰۲ ، ۱۰۳	۱
۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۱۰۶ ، ۱۰۷	ارمنستان ۷۳
۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۱۰ ، ۱۱۱	اروپا ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۶ ، ۴۴ ، ۸۵
۱۱۴ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۱۷	۸۶ ، ۸۸ ، ۹۱ ، ۱۰۰ ، ۱۲۸
۱۱۸ ، ۱۱۹ ، ۱۲۱ ، ۱۲۲	۱۳۹
۱۲۳ ، ۱۲۴ ، ۱۲۵ ، ۱۲۷	استانبول ۷۱ ، ۷۳
۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۱ ، ۱۳۳	اسوان ۷۵

خمسه ۱۳۷	۱۳۸ ، ۱۳۹ ، ۱۴۱ ، ۱۴۵
خیبر ۶۵	۱۴۶ ، ۱۵۹
د	ب
در راه دانش (مؤسسه) ۱۳	برلن ۲۵ ، ۷۱ ، ۱۴۳
دریای سیاه ۷۱	بروکسل ۳۹
ر	بغداد ۳۵
روس ۳۸ ، ۵۲ ، ۱۳۹ ، ۱۴۷	بورسیا ۸۱
روسیه ۳۸ ، ۱۳۸	بیت المقدس ۹۶
روم ۱۱۹	پ
روم شرقی ۱۰	پارس ۱۴
روم غربی ۱۰	پاریس ۷۳ ، ۷۶ ، ۱۱۴ ، ۱۲۶
رها ۸۱	پترزبورغ ۸۸
ری ۱۳۸	ت
ژ	تبریز ۱۳۹
ژاپن ۱۳۰	تخت جمشید ۸۲ ، ۱۳۴
ژنو ۴۳ ، ۱۱۱ ، ۱۶۰	ترکستان روس ۳۸
س	ترکیه ۷۱
سامی ۱۰۸ ، ۱۰۹	ج
سبزوار ۳۶	چاه بهار ۳۶
سن سیر (مدرسه) ۸۵	چکواصلواکی ۳۸
سولقان ۳۶	چین ۳۸
	خ
	خراسان ۱۳۱ ، ۱۴۲

ق
قرم (کریمه) ۷۱

قزوین ۱۳۸

قلعه قهقهه ۷۱

قم ۳۶

قمشه ۳۶

ک

کاشان ۳۶

کربلا (ی معلا) ۳۸

کرمان ۱۰۳ ، ۱۰۴

کرمانشاه ۱۰۵

کوبا ۳۷

کورس (جزیره) ۱۱۵

ل

لوزان ۱۱۱

لندن ۱۲۹

لیدی ۱۰۸

م

ماوراءالنهر ۱۴۲

مارسیل (بندر) ۱۱۵

مجلس شورای ملی ۱۲۵

سویس ۱۱۱ ، ۲۶

سیستان ۳۶

ش

شیراز ۱۰۵ ، ۹۷ ، ۸۸

ص

صحنه ۱۰۵

ط

طالقان ۳۶

طرابوزان ۷۵

طوس ۱۳۱

طهران ۹۰ ، ۷۴ ، ۷۲ ، ۶۱ ، ۵۲

، ۱۲۶ ، ۱۱۵ ، ۱۰۸ ، ۹۳

، ۱۴۶ ، ۱۴۴ ، ۱۳۹ ، ۱۳۱

۱۵۷

ع

عثمانی ۷۱

ف

فارس ۷۱

فرانسه ۱۷ ، ۳۵ ، ۳۶ ، ۳۸ ، ۲۳

۱۳۰ ، ۹۱ ، ۸۶ ، ۸۵

فرنکستان ۱۴ ، ۱۹ ، ۲۶ ، ۱۱۴

و	مدیترانه ۱۰۷
ویتنام جنوبی ۱۱۵	مسکو ۷۶
ه	مصر ۱۴۲ ، ۳۸ ، ۲۵
هند ۳۸	ملیطوس ۸۱
هند شرقی ۷۶	مونینگ ۱۳۲
هندوستان ۹۶	ن
ی	نگارستان (باغ) ۱۳۹ ، ۱۳۸
یزد ۱۰۴	نیشابور ۳۶
یونان ۱۴۴	نیویورک ۱۲۶

اسامی کتابها و مجله‌ها و روزنامه‌ها

ت	ا
تاریخ ادبیات ایران ۷۴	ادیان و فلسفه‌های آسیای مرکزی ۸۵
تاریخ ادبیات ایران (رك : براون)	ارواح مردگان ۵۲
۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱	اسلام (رك : هانری ماسه) ۱۰۸
تاریخ ایران (رك : سایکس) ۱۰۴	اطلاعات (روزنامه) ۳۴، ۱۵۱
تاریخ ایران (رك : سر جان ملکم)	انجیل ۸۸
۸۲، ۹۵	ایران (رك : ونسان موتقی) ۱۱۲
تاریخ ایران و دوره قاجاریه (رك :	ایران باستان و تمدن ایران (رك :
گرنٹ واتسن) ۹۲، ۹۳، ۹۵	کلمان هوار) ۱۰۷
تاریخ بلخ ۱۴۳	ایران‌شهر (مجله) ۷۱
تاریخ ساسانیان ۹۴، ۹۵	ب
تاریخ سلطنت مادها و هخامنشیان ۹۴	برکهوس (فرهنگ لغت آلمانی) ۲۶
تاریخ طبری ۹۴	پ
تاریخ یمینی ۱۴۲	پنجاه سال در ایران ۶۰
تورات ۱۲، ۸۸	

ژ

ژیل بلاس (کتاب) ۲۰، ۹۰،

س

سرود آزادی ۶۱

سرگذشت حاجی بابای اصفهانی (رك):

حاجی بابا) ۲۰، ۸۹

سروته يك كرباس (داستان) ۳۸

سفرنامه (رك: سرجان ملكم) ۲۳

سلطنت‌های پنجگانه بزرگ‌عالم و مشرق

زمین ۸۱

سه سال در ایران (رك: گوینو) ۸۳،

۸۶

سه سال در دربار ایران (رك: دکتر

فوریه) ۱۰۷

سیاحت از راه مسکو به ایران و هند

شرقی ۷۶

سیاحت ایران و ارمنستان و آسیای صغیر

و استانبول ۷۳

سیاحت‌نامه (رك: موریه) ۸۹، ۹۰

سیاحت نامه اول (رك: موریه) ۹۱

سیاحت‌نامه دوم (رك: موریه) ۹۱

سیاحت‌نامه شاردن ۷۹

سی‌مقاله (رك: آقاخان کرمانی) ۱۳۹

ترجمه تفسیر طبری ۵۳

تمدنات قدیمی (رك: گوستاولوبون)

۹۳

ح

حاجی بابا (رك: موریه) ۷۵، ۸۹،

۱۱۳، ۹۰

حواریون (کتاب) ۱۵

خ

خسیس ۵۲

خواندنیها (مجله) ۱۴۹

خولی ۱۴۶

د

دبستان زنان (نمایشنامه از مولی‌یر)

۵۲

دوآتشه (داستان) ۳۸

دیوان شرقی ۷۴

دیوان عارف ۱۴۶

ر

راه‌آب نامه ۵۲، ۱۵۳

راهنمای کتاب (مجله) ۱۲۸، ۱۳۰

ز

زندگانی اسکندر (رك: کونراد -

برکویچی) ۱۰۳

ش

شاهنامه ۴۶ ، ۱۳۱ ، ۱۳۲

شفق سرخ (روزنامه) ۱۴۴ ، ۱۴۷

شیرین و فرهاد ۱۹

ص

صندوقچه اسرار (جلد اول) ۱۰۶ ،

۱۴۰ ، ۱۵۳ ، ۱۵۷

ف

فتوح البلدان بلاذری ۱۴۱

فردوس المرشديه فی اسرار الصمدیه

۱۳

ق

قرآن ۴۴ ، ۹۰ ، ۱۰۰

قطعات منتخبه فارسی (رك : شفر)

۱۴۳

قلب ایران (رك : دنكس فاربس) ۱۲۷

ك

كاوه (روزنامه یا مجله) ۲۵ ، ۱۳۲ ،

۱۴۳

كشكول جمالی ۱۵۳ ، ۱۵۶

كلام الله مجید (رك : قرآن) ۱۲

كوشش (روزنامه) ۸۶

گ

گازت دولوزان (روزنامه) ۱۱۱

ل

لیلی و مجنون ۱۹

م

مثنوی (مولوی) ۴۷

مردم و سرزمین ایران (رك : شیرمان)

۱۲۸

مسائل ایران (مجله) ۵۵ ، ۶۶

مهر (مجله) ۱۰۸ ، ۱۵۷

ن

نامه‌های مشرق زمین ۱۱۱

و

ویزا برای ایران (رك : ژان لارتکی)

۱۱۴

ه

هزاربیشه ۱۵۳

هزارویکشب ۲۰ ، ۹۰ ، ۱۲۵

هشت سال در ایران یا ده هزار میل

سیر و سیاحت در کشور شاهنشاهی

(رك : سایکس) ۱۰۴ ، ۱۰۶

هنر و ادبیات در ایران (نام کتابی بقلم

یازده تن از ایرانشناسان) ۱۳۰

ی

یک سال در میان ایرانیان ۷۵

یکی مجموعه (مجله ترکی) ۷۱

یوسف و زلیخا ۱۹

یونانیان و بربرها (کتاب) ۶۷

صفحه	موضوع
۳۰	چهارم - تعقل
۴۲-۳۰	تغافل و تجاهل
۴۶-۴۲	تلافی
۵۴-۴۶	تعقل
۶۴-۵۵	اصلاح و راه این کار چیست ؟
۶۷-۶۵	سر آغاز
	آراء و عقاید بیگانگان در حق ما ایرانیان
	پارهای از آنچه یونانیان و رومیان و غیرهم در
۶۹-۶۷	حق ما گفته‌اند
	پاره ای از آنچه اشخاص غیر فرنگی از ترك و
۷۲-۷۰	عرب و تاتار در حق ما ایرانیان گفته‌اند
	پارهای از آنچه فرنگیها درین قرنهای اخیر در
۱۳۲-۷۳	حق ما ایرانیان گفته‌اند
	آنچه در مجله کوه (منطبعة مونیخ) در باره ایرانیان
۱۳۵-۱۳۲	آمده است
	پاره ای از آنچه بعضی از خودمانیها در حق
۱۵۸-۱۳۶	هموطنانشان گفته‌اند

صفحه

موضوع

۱۶۰-۱۵۹

پایان (دعای خیر)

۱۶۸-۱۶۱

شیوه انتقاد

۱۶۹

فهرست ها

۱۷۸-۱۷۱

فهرست اسامی اشخاص و نسبت ها

۱۸۲-۱۷۹

فهرست اسامی جایها و نسبت ها

۱۸۵-۱۸۳

فهرست اسامی کتابها و مجلهها و روزنامهها

یادداشت :

از افزودن غلظنامه که سابقاً در جایی نام آنرا کهنه حیض مطبوعات در ایران گذاشته بودم صرف نظر میشود چون بتجربه دیده شده است که کمتر خواننده‌ای چنین غلظنامه‌های دور و درازی را مورد استفاده قرار میدهد و در حقیقت زحمت بیپوده و کار بیحاصلی است ولی تنها يك مورد را در اینجا متذکر میگردد و از خوانندگان خواهشمند است که خودشان اصلاح فرمایند :

در حاشیه صفحه ۱۰۵ عبارت بکلی ناقص و دم بریده مانده است و باید جمله زیر را بر آن افزود تا لااقل مقصود گوینده روشن گردد :

«دهاتیها که در اطراف ایستاده مشغول تماشا بودند با هیجان عجیبی مانند حیوانات درنده و گرسنه خود را بروی آن استخوانها انداختند تا شاید تکه گوشت و پوستی بر آن استخوانها باقی مانده باشد و یا لااقل خود استخوانها را تا جایی که ممکن باشد بخورند . ملاحظه آن مجلس چنان کراحت انگیز و ترحم آور بود که بدون آنکه منتظر جواب معاون السلطنه بشویم براه افتادیم .»

دوست نامه

دوست	نادوست	سطر	صفحه
بالاتفاق	بالاتقان	۸	۱۳
استفاده	استعفا	۱۲	۳۳
مترقی	شرقی	۲	۴۴
مترقی	شرقی	۵	۴۴
دورادور	دور را دور	۵	۶۹
تأثری	تأثیری	۲	۷۶
سینه	سینه	۱۶	۷۶
لحظه	لحظه	۱۷	۹۱
لحاظ	لحاظ	۹	۱۰۴



بہا : ۷۰ ریال